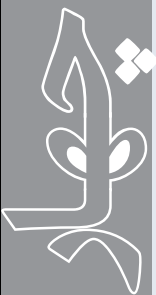


اير حررت ملے وضد استبدادی

خیزشے - جنبشے

هزار و چہار صد و یک

انتشارات مستضعفین



شناسنامه کتاب:

**اسم کتاب: ابر حرکت ملی و ضد استبدادی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱
جلد = چهار**

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: تابستان ۱۴۰۲

www.nashr-mostazafin.com

www.pm-iran.org

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

سه ماه مبارزه و مقاومت بی‌امان
کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی
ضد استبدادی و ترکیبی

خیزشی - جنبشی

شهرپور - آذرماه ۱۴۰۱ که همچنان
نیز ادامه دارد،

چه درس‌های تازه‌ائی

برای ما به همراه دارد؟



ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذرماه ۱۴۰۱ که «طولانی‌ترین و پر دستاوردترین پراکسیس سیاسی - اجتماعی جنبش‌های خودپوی و خودسازمانده و مستقل (از جناح‌های درون قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور، از راست راست تا چپ چپ) و خودرهبر درون‌زا و دینامیک جامعه بزرگ ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و از ۲۶ شهریور ماه ۱۴۰۱ (به علت اعتراض به قتل حکومتی مهسا امینی توسط گشت ارشاد یا دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «با یک حرکت خیزشی اعتراضی دفعی و متمیزه بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در شهرهای سقز و سنندج و چند شهر دیگر ایران) آغاز گردید»، فرایند خیزشی تک مؤلفه‌ای (این ابرحرکت اعتراضی ضد

استبدادی) پس از ۱۴ روز (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهر ماه ۱۴۰۱) با «ورود تمام قد جنبش دانشجویی ایران به عرصه میدانی، به علت پتانسیل عظیم جنبش دانشجویی (در عرصه شرایط ذهنی اعم از آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی و راهبری و رهبری درون‌زا) صورت حرکت ترکیبی دو مؤلفه‌ای (خیزشی - جنبشی) پیدا کرد.»

البته این «استحاله ترکیبی در هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی (از صورت تک مؤلفه‌ای خیزشی متمیزه تکوین یافته از پائین قبلی به دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ الی الان) در ادامه رشد و تکامل خود صورت پلکانی پیدا کرده است که خود موضوع رشد و تکامل آن ریشه در پروسه تکامل شرایط ذهنی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی (توسط رهبری و راهبری جنبش دانشجویی، اعم از آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری و رهبری درون‌زا و جمعی) دارد». عنایت داشته باشیم که این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ در شرایطی در جامعه بزرگ ایران با جرعه قتل حکومتی مهسا امینی، به صورت تک مؤلفه‌ای خیزشی متمیزه تکوین یافته از پائین مادیت پیدا کرد که به لحاظ «دیالکتیک شرایط عینی و ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و غیره) شرایط ذهنی کنش‌گران در فازی مؤخر بر شرایط عینی قرار داشتند». در نتیجه همین «تقدم شرایط عینی بر شرایط ذهنی (و یا به عبارت دیگر همین ضعف جایگاه شرایط ذهنی کنش‌گران نسبت به شرایط عینی) باعث

گردید تا جوهر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در فاز اول آن (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهر ماه ۱۴۰۱) صورت خیزشی پیدا کند، نه جوهر جنبشی» و باز همین تأخر شرایط ذهنی نسبت به شرایط عینی در دیالکتیک تکوین این ابرحرکت اعتراضی در فاز اول آن، باعث گردید که «ورود تمام قد جنبش دانشجویی از نهم مهر ماه ۱۴۰۱ عامل تحول ساختاری در دیالکتیک موتور این ابرحرکت اعتراضی (که همان دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی تکوین می‌باشد) بشود.»

پر واضح است که «آنچه که باعث گردید تا جنبش دانشجویی از فاز دوم این ابرحرکت اعتراضی (از نهم مهر ماه ۱۴۰۱) بستر ساز تکوین ساختاری دو مؤلفه‌ای (خیزشی و جنبشی) این ابرحرکت اعتراضی بشود، پتانسیل عظیم جنبش دانشجویی در عرضه شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری و رهبری جمعی درون‌زا) می‌باشد». این همه باعث شده که در طول سه ماه گذشته «جنبش دانشجویی ایران به عنوان پدیده غیر منتظره این ابرحرکت اعتراضی درآید». همان پدیده‌ای که جدای از اینکه «عامل تحول ساختاری تک مؤلفه خیزشی به دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی شد و جدای از اینکه باعث گردید تا جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران (از جنبش زنان تا جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی و حتی جنبش کارگری و غیره، همه و همه) حرکت و جایگاه خودشان را از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به بعد، در بستر جنبش دانشجویی

تعریف بکنند و منهای اینکه ورود جنبش دانشجویی از نهم مهر ماه ۱۴۰۱ به عرصه این ابرحرکت اعتراضی باعث گردید تا شرایط برای استحاله مبارزه از صورت حرکت صرف «خیابانی» به حرکت دو مؤلفه‌ای مبارزه «خیابانی و اعتصابی» فراهم بشود، از همه مهمتر اینکه ورود تمام قد جنبش دانشجویی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ (و همزمان در ۱۱۱ دانشگاه و دانشکده و مؤسسات آموزش عالی کشور) به این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی باعث رشد و اعتلای شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌گری، سازمان‌یابی، گفتمان‌سازی، راهبری و رهبری جمعی درون‌زا) این ابرحرکت اعتراضی گردید.

برای فهم این مهم لازم است که عنایت داشته باشیم که:

یک - جنبش دانشجویی در فرایند پساکودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که از بهار ۵۹ در راستای سرکوب جامعه دانشجویی ایران شکل گرفت) یعنی در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، برای اولین بار است که توانسته‌اند به صورت فراگیر و گسترده و هدفدار و با استراتژی و برنامه (آن هم در شکل دینامیک خودپوی و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زا و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) حرکت اعتراضی و ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه خودشان را بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به نمایش بگذارند.

دو - از آنجائیکه جنبش دانشجویی در این مرحله جدید حرکت خود (برعکس ۸۰ سال گذشته حیات سیاسی خود، یعنی از شهریور ۲۰ الی الان) «دارای مدل جدیدی از رهبری جمعی» در عرصه سازمان‌یابی و راهبری و رهبری درون‌زا گرفته تا مدل استراتژی و مدل گفتمان‌سازی می‌باشد، همین امر باعث گردیده است تا برای اولین بار (در طول ۴۳ سال گذشته) «جنبش دانشجویی بتواند در عرصه میدانی، در شرایطی که توازن قوای میدانی به سود دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، این دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی را مستأصل و سرگردان و زمین‌گیر سازد». به طوری که در کادر راهبری این ابرحرکت اعتراضی و در رابطه با فراخوانی از کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی بدون اینکه دانشگاه مشخصی مطرح بشود و بدون اینکه حتی به صورت مشخص جایگاه رهبری جنبش دانشجویی در راهبری این ابرحرکت برای دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی مشخص بشود «به صورت دینامیک و آن هم با جوهر جنبشی (نه خیزشی) و به صورت رهبری جمعی، راهبری این ابرحرکت عظیم اعتراضی را در دست بگیرند». آنچه‌آنکه «حتی خود کنش‌گران خیزشی قاعده هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی هم (با اینکه می‌دانند حرکت آنها از فراخوانی تا گفتمان‌سازی تا شکل مبارزه صورت برنامه‌ریزی و هدایت شده دارند) نمی‌دانند که تمامی هدایت‌گری و راهبری و سازمان‌یابی درون‌زای حرکت‌شان توسط (رهبری جمعی

و سازماندهی غیر هرمی و شبکه‌ای و تکوین یافته از پائین) جنبش دانشجویی به انجام می‌رسد.»

سه - مهم‌ترین رویکردی که جنبش دانشجویی در این فرایند حرکت خود در راستای راهبری و گفتمان‌سازی و اعتلای شرایط ذهنی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی دارد، «پذیرش رهبری جامعه زنان دانشجویی در عرصه خود جنبش دانشجویی است» که این مهم باعث گردیده است تا منهای اینکه از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود جنبش دانشجویی به عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی، جنبش زنان ایران حرکت خود را در عرصه جنبش دانشجویی تعریف بکنند و منهای اینکه در تمامی مراحل این ابرحرکت اعتراضی، کنش‌گران زن جنبش دانشجویی، در جایگاه پیشقراول و پیشگام و پیشرو قرار دارند و منهای اینکه این امر باعث گردیده است که در عرصه کنش‌گری درون دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی کشور، جنبش دانشجویی بیش از همه مبارزه با اشکال آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقه‌ای (در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، از جمله مخلوط کردن غذاخوری دانشجویان زن و مرد) در دستور خود قرار بدهند، از همه مهمتر اینکه جنبش دانشجویی در عرصه گفتمان‌سازی، برای این ابرحرکت اعتراضی توانسته است با ورود خود به اصلاح گفتمان انحرافی «کشف حجاب» (تزریق شده توسط لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین) بپردازد و گفتمان انحرافی و ارتجاعی کشف حجاب را بدل به گفتمان دموکراتیک و مترقیانه «حق آزادی در انتخاب پوشش برای

همه زنان ایران» بکنند.»

در چارچوب این اصلاح گفتمانی است که جنبش دانشجویی توانسته است «نه به صورت کامل، بلکه تا اندازه‌ای گفتمان تک مؤلفه‌ای سلبی مبارزه ضد استبدادی جاری را به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی درآورد و در عرصه مؤلفه ایجابی گفتمان خود، مبارزه آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه در بستر مبارزه عدالت‌خواهانه (اعم از عدالت جنسیتی، عدالت قومیتی، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی تا عدالت اقتصادی) تعریف نمایند و سوسیالیسم را در بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی و سیاسی و اقتصادی) تعریف نمایند و بین لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری تک مؤلفه‌ای سیاسی، با دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات) مرزبندی ایجاد نمایند.»

چهار - جنبش دانشجویی در این ابرحرکت اعتراضی توانسته است، «نقش گرانگاهی برای هم‌گرائی و همبستگی و پیوستگی شاخه‌های افقی جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران (اعم از جنبش کارگری، جنبش معلمان، جنبش دانش‌آموزی و جنبش زنان و غیره) داشته باشد». علی‌هذا، همین امر می‌تواند برای جامعه بزرگ ایران در این شرایط «نویدبخش تکوین و تحقق دستیابی به جامعه مدنی عظیم جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زا و تکوین یافته از پائین در راستای تغییر توازن قوای

میدانی به سود پائینی‌های قدرت (در مبارزه با بالائی‌های قدرت) بشود.» پنج - جنبش دانشجویی در این ابرحرکت اعتراضی توانسته‌اند برعکس گذشته، «با هدفمند کردن حرکت خود و با رهبری جمعی درون‌زا در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور، از چپ‌روی‌های کودکانه توسط تعطیل کردن دانشگاه‌ها خودداری کنند». چراکه کنش‌گران جنبش دانشجویی در این شرایط بر اساس تجربه‌های گذشته خود خوب می‌دانند که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (مانند سال‌های ۵۸ و ۵۹) در راستای سرکوب فراگیر جنبش دانشجویی ایران «به دنبال کودتای فرهنگی دوم خود می‌باشد» بی‌تردید «تعطیل کردن دانشگاه توسط جنبش دانشجویی شرایط برای کودتای دوم فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دانشگاه‌ها فراهم می‌نماید». پر پیداست که «با کودتای دوم فرهنگی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم علاوه بر اینکه این امر باعث می‌گردد تا محیط دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور به عنوان تریبون و ابزار و مراکز تجمع و تمرکز جامعه دانشجویی کشور از دست جنبش دانشجویی خارج بشود و منهای اینکه با کودتای دوم فرهنگی در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور شرایط برای تصفیه فراگیر کنش‌گران اکتیو دانشجویی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم می‌شود، از همه مهمتر اینکه انجام کودتای دوم فرهنگی در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور باعث می‌گردد که سرچشمه جوشان این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و

ترکیبی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آذر ماه ۱۴۰۱ خاموش بشود.»

نباید فراموش کنیم که دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا حزب پادگانی خامنه‌ای با تجربه‌ای که در ۴۳ سال گذشته در راستای سرکوب کردن حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارند، به خوبی می‌دانند «تا زمانی که نتوانند جنبش دانشجویی کشور در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور سرکوب بکنند، هرگز نخواهند توانست به سرکوب کردن تمام عیار این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی دست پیدا کنند». یادمان باشد که در همین رابطه بود که خمینی در فرایند پساانقلاب ۵۷ برای سرکوب حرکت‌های اعتراضی مردم ایران (از جنبش زنان تا جنبش‌های اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره) پروسه سرکوب جامعه ایران را از سرکوب جنبش دانشجویی (در بهار ۵۹ توسط کودتای فرهنگی) شروع کرد؛ بنابراین، به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که حزب پادگانی خامنه‌ای هم در این شرایط (مانند خمینی) در راستای سرکوب فراگیر این ابرحرکت اعتراضی به این باور رسیده است که «بدون سرکوب جنبش دانشجویی در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور، آن‌ها نمی‌توانند چشمه‌های زاینده این ابرحرکتی کور کنند»؛ به عبارت دیگر «حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای سرکوب این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (برای اینکه این ابرحرکت اعتراضی نتواند حداقل در کوتاه‌مدت بازتولید کند) به این

راهبرد رسیده‌اند که باید قبل از همه جنبش دانشجویی ایران در نطفه خفه بکنند و این مهم برای آنها جز با تعطیلی و تصفیه جامعه دانشجویی توسط کودتای فرهنگی دوم حاصل نمی‌شود». مع الوصف بدین ترتیب است که باید داوری کنیم که در این شرایط تندپیچ حرکت جامعه بزرگ ایران «تمام هنر جنبش دانشجویی در این است که بتوانند کودتای فرهنگی دوم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را سترون کنند.»

شش - جنبش دانشجویی در فاز جدید حرکت خود توانسته‌اند برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته، «مستقل از جناح‌های درون قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست تا چپ چپ به صورت دینامیک و خودپوی و خودسازمانده با رهبری دینامیک درون‌زا موجودیت خودش را در عرصه رهبری و راهبری این ابرحرکت اعتراضی به نمایش بگذارند». در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا علاوه «بر سترون کردن رهبری‌های خارج از جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک جامعه بزرگ داخل و خارج از کشور (که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران برای جریان خاص خود هستند) به پر کردن حفره عظیم خلاء رهبری دینامیک درون‌زا (که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران به عنوان پاشنه آشیل و چشم اسفندیار ناکامی و شکست همه حرکت‌های اعتراضی گذشته مردم ایران بوده است) پر نماید.»

هفت - جنبش دانشجویی در فاز جدید حرکت خود توانسته است «با سر

پل قرار دادن جامعه دانشجویی کشور بین اقشار میانی (طبقه متوسط شهری) و اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی و معلمان و غیره) شرایط برای پیوند جبهه عظیم آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه با جبهه عظیم برابری طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران آن هم در عرصه میدانی و همچنین شرایط برای پیوند دو شکل مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» فراهم نمایند». لازم به ذکر است که در طول ۴۳ سال گذشته «مهم ترین عامل ناکامی و شکست حرکت های اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی گروه های مختلف جامعه بزرگ ایران (چه در شکل خیزشی و چه در شکل جنبشی) همین عدم پیوند دو شکل مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» بوده است». عنایت داشته باشیم که خود این امر «مولود و سنتز جدائی دو جبهه مبارزه آزادی خواهانه و برابری طلبانه می باشد» به عبارت دیگر خود این امر «مولود جدائی دو طبقه متوسط شهری و اردوگاه عظیم نیروی کار در عرصه میدانی می باشد». لازم به ذکر است که «کنشگران جنبش دانشجویی حداقل در این ابرحرکت اعتراضی در طول سه ماه گذشته نشان داده اند که می توانند به عنوان سر پل اتصال و همبستگی و پیوستگی، شکل جزیره ای دو طبقه متوسط شهری و اردوگاه کار و زحمت و شکل مبارزه خیابان و اعتصاب و دو مؤلفه دموکراسی خواهانه و برابری طلبانه بشوند.»

هشت - در فاز جدید این ابرحرکت اعتراضی «در خلاء جامعه مدنی جنبشی دینامیک و فراگیر و در خلاء رهبری جنبش فراگیر کارگری و

در خلاء احزاب و سازمان‌های استخوان‌دار دینامیک سیاسی، جنبش دانشجویی نشان داده است که تنها آلترناتیوی است که می‌تواند به صورت دینامیک و خودپوی و تکوین یافته از پائین و درون‌زا همه این حفره‌ها و خلاءها را ترمیم نماید.»

نه - جنبش دانشجویی در فاز جدید این ابرحرکت اعتراضی توانسته است، «با پراکسیس سیاسی اجتماعی و میدانی خودش به صورت مستقیم و بلاواسطه شرایط برای اعتلای مطالبات گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران و استحاله مطالبات آنها از صورت صنفی و مدنی صرف به صورت سیاسی و ضد استبدادی (آن هم در شکل جنبشی نه خیزشی متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه) فراهم نمایند.»

ده - کنش‌گران جنبش دانشجویی در فاز جدید حرکت خود و در طول ۳ ماه گذشته (از نهم مهرماه ۱۴۰۱ الی الان) با حضور تمام قد خود نشان داده‌اند که «در شرایطی که مبارزه سیاسی - اجتماعی صورت فراطبقاتی پیدا کند و در صورتی که حرکت اعتراضی صورت دینامیک و خودپوی و تکوین یافته از پائین و خودسازمانده و مستقل (از حاکمیت و جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) داشته باشد و در صورتی که در عرصه دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی، به عنوان موتور حرکت جامعه، عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی، گفتمان‌سازی، تئوری‌سازی، راهبری و رهبری دینامیک درون‌زا) ضعیف‌تر از عوامل عینی باشد و در

شرایطی که طبقه کارگر از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی سراسری برخوردار نیست و توان ایجاد حرکت اعتصابی در کنار حرکت خیابان به صورت سراسری و فراگیر ندارد و در شرایطی که جنبش‌های دینامیک مطالباتی (اعم از جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش اردوگاه عظیم نیروی کار از کارگری تا کارمندی) هنوز در فاز مطالبات صنفی و مدنی زمین‌گیر شده‌اند و نمی‌توانند در عرصه میدانی توازن قوا به سود پائینی‌های قدرت تغییر بدهند، بدون تردید گزینه جنبش دانشجویی ایران، تنها گزینه‌ای است که در چنین شرایط تندپیچ حرکت سیاسی - اجتماعی ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران می‌تواند، در جایگاه رهبری این ابرحرکت ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی - جنبشی) هم‌خلاء رهبری دینامیک درون‌زا را برکند و هم‌رهبری جبهه ضد استبدادی موجود در دست بگیرد و هم‌بتواند توسط جامعه زنان دانشجوی کشور، جنبش پراکنده و ناهمگون جامعه زنان ایران را فعال و اکتیو نماید و هم‌بتواند در عرصه گفتمان‌سازی برای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی، با رویکرد دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای (اعم از دموکراسی سیاسی، دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی) جوهر تک مؤلفه سلبی ضد استبدادی را بدل به جوهر دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی ضد استبدادی و دموکراسی‌خواهانه بکند و هم‌بتواند در کنار شعار «زن، زندگی، آزادی» با طرح شعار: «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه و چه رهبر» جوهر ضد استبدادی شعار «زن، زندگی، آزادی» را تعریف نماید و هم‌بر پایه رهبری

جمعی دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پائین خود، به سازمان‌یابی و راهبری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی - جنبشی) (شهریور - آذرماه ۱۴۰۱ پردازد)».

قابل ذکر است که یکی از مشخصات این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آذرماه ۱۴۰۱ «غیر طبقاتی یا ورای طبقاتی بودن بافت کنش‌گران آن می‌باشد». عنایت داشته باشیم که در طول ۴۳ سال گذشته از آنجائیکه جنبش‌های کارگری - کارگاهی هرگز صورت فراگیر و سراسری نداشته‌اند و گرفتار حصار حرکت‌های مطالباتی - صنفی بوده‌اند «تمامی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران صورت فراطبقاتی یا غیر طبقاتی داشته است» در نتیجه همین جوهر فراطبقاتی یا غیر طبقاتی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده که پیوسته شرایط برای تکوین «جبهه عظیم ضد استبدادی» در جامعه بزرگ ایران فراهم بشود که مهمترین مصداق این امر تشکیل «جبهه عظیم ضد استبدادی در بستر همین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی و جنبشی) شهریور - آذرماه ۱۴۰۱ می‌باشد». چراکه هر چند که در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری «طبقه کارگر ایران به علت ضعف در شرایط ذهنی خود (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی سراسری) نتوانسته است نقش و رسالت تاریخی - اجتماعی خود را به نحو احسن ایفاء نماید»، به علت همین «جوهر فراطبقاتی کنش‌گران این

ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی، شرایط برای مشارکت و حضور تمامی گروه‌های جامعه بزرگ ایران فراهم گردیده است به طوری که در این رابطه می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که در طول ۴۳ سال گذشته پسافرایند شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران، جبهه ضد استبدادی با این بزرگی و عظمت بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تشکیل نشده است.»

باز در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «اگر ضعف شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی، گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی) بر جبهه عظیم ضد استبدادی جاری حاکم نبود، نه تنها این جبهه عظیم ضد استبدادی جاری می‌توانست برای اولین بار توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تغییر بدهد و نه تنها این جبهه عظیم ضد استبدادی می‌توانست از روند تک مؤلفه‌ای سلبی وارد فرایند آلترناتیوسازی ایجابی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آن هم به صورت دموکراتیک و خودپوی و خودرهبر درون‌زا و دینامیک و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درونی حکومت و جریان‌های سیاسی داخل و خارج‌نشینی که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم نگون‌بخت ایران) بشود، از همه مهمتر اینکه این جبهه عظیم ضد استبدادی جاری، می‌توانست مانند سال ۵۷ حتی طبقه کارگر ایران را به صورت سراسری وارد میدان بکند و می‌توانست با وارد کردن اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) شرایط

برای تکوین شکل مبارزه اعتصابی در طول شکل مبارزه خیابانی فراهم نماید.»

باری، به همین دلیل است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که فراطبقاتی و یا غیر طبقاتی بودن جوهر حرکت کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آذر ماه ۱۴۰۱ باعث گردیده است که:

اولاً تمامی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران از طبقه متوسط شهری تا اعماق جامعه ایران از اقلیت‌های قومی و مذهبی تا جامعه بزرگ زنان ایران و حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها و مناطق مرزی کشور و تمامی جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (اعم از جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش کارگران و غیره) در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی نقشی فعال داشته باشند.

ثانیاً به همین دلیل است که در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی، طبقه متوسط شهری (از شهروندان تا کانون وکلا، پزشکان، نویسندگان، هنرمندان، ورزشکاران و دیگر گروه‌های شهری) تواستهند نقشی حتی فعال‌تر از کنش‌گران جنبش سبز سال ۸۸ در مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم داشته باشند.

ثالثاً باز به دلیل همین جوهر فراطبقاتی و یا غیر طبقاتی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی از آغاز الی الان بوده است که جامعه زنان ایران توانسته‌اند شعار «زن، زندگی، آزادی» را به صورت شعار محوری و یا

گفتمان این ابرحرکت اعتراضی در آورند. قطعاً در صورت طبقاتی بودن جوهر مبارزه این ابرحرکت اعتراضی، شرایط برای فمینیست شدن و زن محوری کنش‌گران این ابرحرکت فراهم نمی‌شد.

رابطاً به دلیل جوهر فراطبقاتی و غیر طبقاتی این ابرحرکت اعتراضی است که باعث شده است که شعار دموکراسی خواهانه و یا شعار آزادی خواهانه بر شعار برابری طلبانه غلبه پیدا کند.

خامساً به دلیل فراطبقاتی و یا غیر طبقاتی بودن جوهر مبارزه این ابرحرکت اعتراضی است که جایگاه مبارزه خیابانی (برعکس مبارزه اعتصابی) در این ابرحرکت اعتراضی فراگیر و گسترده بشود.

سادساً به دلیل فراطبقاتی یا غیر طبقاتی بودن جوهر مبارزه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی است که باعث گردیده تا این مبارزه محدود به کارگران نشود و گروه‌های دیگر جامعه بزرگ ایران حتی نقشی فعال‌تر از جامعه کارگری ایران داشته باشند.

سابعاً جوهر فراطبقاتی و غیر طبقاتی مبارزه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی باعث گردید که جرعه قتل مهسا امینی در حداقل زمان ممکن بدل به حریق دامن‌گستر بشود و تمامی گروه‌های اجتماعی داخل کشور سونامی وار در مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقه‌پاد حاکم به حرکت درآورد و همچنین باعث گردید تا برای اولین بار تمامی گروه‌های اپوزیسیون هزار تکه خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) حول شعار ضد استبدادی و «زن، زندگی، آزادی» به حرکت درآیند.

ثامناً به دلیل همین جوهر فراطبقاتی و غیر طبقاتی مبارزه این ابرحرکت ضد استبدادی است که در حداقل زمان ممکن حرکت همه گروه‌های جامعه بزرگ ایران رادیکالیزه گردید و جوهر مطالباتی صنفی و مدنی به یک باره صورت سیاسی پیدا کردند.

تاسعا باز به علت همین جوهر فراطبقاتی و غیر طبقاتی مبارزه این ابرحرکت اعتراضی است که باعث گشته است تا این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری بتواند برای مدت بیش از دو ماه دوام پیدا کند و بتواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در راستای سرکوب این ابرحرکت ضد استبدادی (با اینکه توازن قوا میدانی به سودش می‌باشد) مستأصل و عاجز بکند.

عاشرا همچنین به علت همین جوهر فراطبقاتی و غیر طبقاتی مبارزه این ابرحرکت اعتراضی است که باعث گردیده است که این ابرحرکت اعتراضی در حداقل زمان ممکن در سطح جهان سراسری بشود و جامعه جهانی به حمایت از این ابرحرکت اعتراضی در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بپیوندند و مانند بهار عربی حتی جنبش‌های دموکراسی خواهانه در کشورهای منطقه از افغانستان تا لبنان به حرکت درآورد.

باری، بدین ترتیب است که برای کالبد شکافی و آنالیز و تئوریزه کردن دستاوردهای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، ضرورت دارد که بر پایه چهار محور عمل بکنیم که این چهار محور عبارتند از:

۱- شعار مشترک این ابرحرکت اعتراضی.

- ۲- هدف مشترک کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی .
- ۳ - جایگاه و پایگاه طبقاتی و اجتماعی کنش‌گران و گروه‌های مختلف جنبشی و خیزشی کنش‌گر این ابرحرکت اعتراضی .
- ۴ - جایگاه رهبری درون‌زا یا دینامیک این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی .

باری، در خصوص آیتم اول یعنی «شعار مشترک» این ابرحرکت اعتراضی، آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، لازم است که عنایت داشته باشیم که اگرچه شعار «زن، زندگی، آزادی» در این ابرحرکت اعتراضی صورت فراگیر و محوری پیدا کرده است و اگرچه شعار «زن، زندگی، آزادی» به صورت یک گفتمان حاکم بر این ابرحرکت اعتراضی خود را نهادینه کرده است و اگرچه از آغاز الی الان (از ۲۶ شهریورماه ۱۴۰۱ تا به امروز) شعار «زن، زندگی، آزادی» توانسته است باعث بسیج فراگیر جامعه بزرگ ایران (و در رأس آنها جامعه زنان ایران) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کادر مبارزه «ضد آپارتاید جنسیتی» بشود، اما نباید فراموش کنیم که در طول سه ماه گذشته تمامی کنش‌گران مبارزه عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه و ضد تبعیض و آپارتاید جنسیتی این ابرحرکت اعتراضی ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری (حتی جنبش زنان ایران که با شعار دموکراتیک «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» جلودار و پیشقراول و پیشرو این ابرحرکت اعتراضی می‌باشند) «همه در بستر مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم،

مطالبات دموکراسی طلبانه خود را دنبال می‌کنند؛ که البته معنای دیگر این حرف آن است که در کنار شعار و گفتمان «زن، زندگی، آزادی» شعار «دموکراسی خواهانه ایجابی (آزادی فردی و اجتماعی و سیاسی) شعار و گفتمان مسلط بر این ابرحرکت اعتراضی می‌باشد». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین تعریف کنیم که حتی اگر شعار و گفتمان «زن، زندگی، آزادی» نتواند خود را در کادر شعار دموکراسی خواهانه (سه مؤلفه‌ای یا دموکراسی اجتماعی، دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت، ثروت و اطلاعات) در جامعه امروز ایران تعریف بکند، یک شعار انطباقی و وارداتی و بی‌معنی می‌شود که تنها به درد تبلیغات لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین می‌خورد، نه چیزی بیشتر از آن. به همین دلیل است که در طول سه ماه گذشته، شعار «زن، زندگی، آزادی» (با تبیین جوهر دموکراتیک آن در بستر مبارزه دموکراسی خواهانه سه مؤلفه‌ای نه با تفسیر فمینیستی صرف لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین) باعث «بسیج بی‌سابقه» (در ۴۳ سال گذشته) تمامی گروه‌های مختلف اجتماعی، از جوامع قومیتی مختلف تا جوامع مذهبی گوناگون و تا جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی، جامعه بزرگ ایران شده است.

باز به همین دلیل است که در طول سه ماه گذشته شعار «زن، زندگی، آزادی» باعث سر درگمی مارکسیست‌های خارج‌نشین در تحلیل طبقاتی و مارکسیستی از آن شده است. باز به همین دلیل است که در این شرایط

«مبارزه ضد تبعیض قومیتی و ضد تبعیض مذهبی و ضد طبقاتی و غیره (گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران) همه خود را از کانال مبارزه ضد تبعیض جنسیتی (ضد آپارتاید جنسیتی) جنبش زنان ایران دنبال می‌کنند». بر این مطلب بیافزائیم که (به مصداق «هنرش جمله بگفتی عیب آن نیز بگو») باید متذکر بشویم ضعف عمده شعار «زن، زندگی، آزادی» این است که با گذشت سه ماه از عمر این ابرحرکت اعتراضی ترکیبی (خیزشی - جنبشی) هنوز شعار «زن، زندگی، آزادی» نتوانسته است «به صورت سراسری، اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی و غیره) مانند سال ۵۷ به عرصه میدانی (جنبش خیابانی و یا جنبش اعتصابی) مبارزه ضد استبدادی با رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی حاکم بیاورند و نتوانسته است حتی به بسیج همگانی ۲۲ میلیون نفر حاشیه‌نشینان شهری دست پیدا کنند و نتوانسته است حتی لایه‌های مختلف جامعه زنان ایران را سازماندهی سراسری بکنند و نتوانسته است، از خشونت‌گرایی (تحمیلی توسط دستگاه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی جلوگیری نمایند و نتوانسته است، این ابرحرکت اعتراضی را به سمت سازمان‌یابی سراسری کنش‌گران سوق بدهند و نتوانسته است به رهبری فراگیر جمعی دینامیک درون‌زا دست پیدا کنند و نتوانسته است، جهت نهادینه شدن این ابرحرکت اعتراضی، حداقل مبارزه را به سمت جنبش فراگیر نافرمانی مدنی سوق بدهند و نتوانسته است، حتی حرکت مطالبه‌محور

جنبش‌های اعتصابی (از کامیون‌داران تا کارگران و کارمندان و پرستاران و غیره را) در عرصه جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی این ابرحرکت اعتراضی حل نمایند و نتوانسته است شعار «آزادی زندانیان سیاسی» را سراسری بکنند و نتوانسته است به صورت سراسری شرایط برای تبدیل مراحل و اشکال مبارزه بشود.

باری، اگر شعار «زن، زندگی، آزادی» از نهم مهرماه ۱۴۰۱ توسط شعار ضد استبدادی و دموکراسی خواهانه جنبش دانشجویی شارژ نمی‌شد، هرگز شعار «زن، زندگی و آزادی» نمی‌توانست در مدت سه ماه گذشته به عنوان هویت و شناسنامه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی - جنبشی) جاری تعریف بشود. یادآوری می‌کنیم که خود شعار «زن، زندگی، آزادی»، دست‌ساز عبّله اوچلان رهبر کردهای ترکیه می‌باشد که بعداً توسط گروه روژئاوا (کردهای شمال غرب سوریه) این شعار عبّله اوچلان صورت حرکت اجتماعی - سیاسی پیدا کرد و باعث بسیج جامعه زنان کرد و مشارکت آنها در عرصه سیاسی - اجتماعی شد. بدون شک هدف عبّله اوچلان از طرح شعار «زن، زندگی، آزادی» بسیج جامعه زنان کرد و دستیابی به دموکراسی از طریق مشارکت زنان بوده است. چراکه عبّله اوچلان معتقد است که «بدون رهائی و مشارکت همه جانبه جامعه زنان، امکان دستیابی به دموکراسی اجتماعی وجود ندارد». یادمان باشد که از نظر عبّله اوچلان «سوسیالیسم از مسیر دموکراسی (حتی در شکل لیبرال دموکراسی آن) عبور می‌کند». لذا به همین دلیل

است که «کردهای روژئاوا در سوریه، پس از کسب خودمختاری از دولت مرکزی سوریه (در جریان جنگ داخلی سوریه و یا بهار عربی) در راستای تعریف نظام دموکراتیک در چارچوب رویکرد عبدالله اوچلان بر رهایی زن در آن جامعه تکیه کردند». مع هذا، به همین دلیل است که «در جامعه امروز روژئاوا جامعه زنان کرد جایگاه محوری دارند تا آنجا که باید بگوئیم، در روژئاوا زن کرد در دستگاه سیاسی - اجتماعی جایگاه محوری و کلیدی دارد: بنابراین، از آنجائیکه جرقه اولیه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آذرماه ۱۴۰۱ با قتل حکومتی مهسا امینی (توسط دستگاه‌های سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) صورت گرفت، با عنایت به اینکه مهسا امینی هم زن بود و هم جوان بود و هم کرد بود و هم سنی مذهب بود، همین امر باعث گردید که (آنچنانکه بر سنگ قبر او هم نوشته شده است) «قتل مهسا امینی بدل به یک رمز و نماد و پرچم مبارزه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود» که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اسیر تبعیض‌های جنسیتی و قومیتی و مذهبی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و غیره بشود.

پر واضح است که در این رابطه «به خاطر شیوه و دلیل قتل مهسا امینی توسط گشت ارشاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جوهر ضد تبعیض جنسیتی و مبارزه با تحمیل حجاب اجباری و دفاع از حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایرانی، برای کنش‌گران این ابرحرکت

اعتراضی پر رنگ‌تر از بخش‌های دیگر تبعیض‌ستیزی این کنش‌گران شده است» که البته همین امر باعث گردید تا «زن ایرانی و جنبش زنان ایران در جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراضی تعریف بشود و البته کنش‌گران زن کرد ایرانی این ابرحرکت اعتراضی به عنوان پیشکسوت و پیشقراول این حرکت شدند». لذا «سنتز این امور باعث شد تا زن کرد ایرانی، پیشکسوت این حرکت اعتراضی در اولین گام با وام گرفتن از شعار عبّله اوجلان و رزواوا، بر شعار «زن، زندگی، آزادی» به عنوان یک شعار دموکراسی‌خواهانه تکیه نمایند». پر پیداست که در تحلیل نهائی (آنچنانکه هدف عبّله اوجلان از طرح این شعار هم این بوده است) شعار «زن، زندگی، آزادی» «بیش از همه توانست باعث بسیج جامعه زنان ایران بشود، نه بسیج دیگر گروه‌های اجتماعی از جمله جامعه نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی و غیره) یا جامعه حاشیه‌نشینان شهری و غیره»؛ و اما در خصوص آیتم دوم («هدف مشترک» کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی، خیزشی - جنبشی، شهریور - آذر ماه ۱۴۰۱) باید توجه داشته باشیم که «تنها هدف مشترکی که می‌توان برای همه کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی و جنبشی) جاری، تعریف بکنیم، سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد». به طوری که به ضرس قاطع می‌توان دآوری کرد که «به جز سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هیچگونه هدف مشترک دیگری نمی‌توان برای گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران که در این ابرحرکت

اعتراضی ضد استبدادی جاری مشارکت دارند تعریف کرد». البته در رابطه با تعریف سرنگونی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و همچنین در رابطه با شیوه سرنگونی این رژیم، بین کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری تفاوت رویکرد وجود دارد؛ زیرا در خصوص تعریف از سرنگونی دو رویکرد متفاوت در میان کنش‌گران وجود دارد که عبارت است از:

۱- رویکرد سلبی به سرنگونی.

۲- رویکرد ایجابی به سرنگونی.

در رابطه با رویکرد سلبی به سرنگونی، اشاره به رویکردی است که طرفداران کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم به صورت تک مؤلفه‌ای (در داخل و خارج از کشور) دنبال می‌کنند. عنایت داشته باشیم که این «رویکرد سلبی صرف در مبارزه ضد استبدادی یک آفت برای مبارزه می‌باشد، نه یک دستاورد»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که به عملکرد این آفت، به عنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل مهم شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ توجه بکنیم. چرا که در چارچوب این آفت در سال ۵۷ بود که:

یک - خمینی تنها توسط شعار تک مؤلفه‌ای سلبی، سرنگونی رژیم شاه (که همان شعار «شاه باید برود» و یا شعار «اگر یزید و عبیدالله زیاد هم جانشین شاه بشود، بهتر از شاه است) توانست به عظیم‌ترین بسیج توده‌ای در تاریخ جامعه ایران دست پیدا کند.

دو - خمینی توسط شعار «شاه باید برود، یا سرنگونی رژیم مستبد و کودتائی پهلوی» توانست «هژمونی خودش را نه تنها بر توده‌های جامعه ایران یا کنش‌گران جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تثبیت نماید بلکه حتی بر جریان‌های سیاسی جامعه ایران (از راست راست تا چپ چپ) هم تثبیت کند؛ و توانست توسط این شعار عکس خود را تا سطح کره ماه بالا ببرد.

سه - خمینی با شعار تکه مؤلفه‌ای سلبی «سرنگونی رژیم مستبد و کودتائی پهلوی» توانست شرایط برای مسلط شدن نظریه استبدادساز «ولایت فقیه» خود، به عنوان گفتمان مسلط فراهم نماید؛ که البته معنای دیگر این حرف آن است که «شعار سرنگونی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی توسط خمینی تنها برای مردم ایران و جریان‌های جامعه سیاسی صورت تک مؤلفه‌ای سلبی داشت، زیرا برای خود خمینی و حواریونش این شعار سرنگونی رژیم مستبد و کودتائی پهلوی صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی داشت»، به این ترتیب که خمینی و حواریونش (حداقل از سال ۱۳۴۸ که خمینی در نجف نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود را به عنوان آلترناتیو رژیم کودتائی پهلوی مطرح کرد) به دنبال سرنگون کردن حکومت پهلوی جهت کسب قدرت سیاسی و حاکم کردن نظام ولایتمدار در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت مطلقه فقیه خود بودند. همان نظامی که در ۴۳ سال گذشته، شاهد جنایت‌ها و ناکارآمدی‌ها و فسادهای سیستمی و ساختاری و جوهر توتالیتری و استبدادی و

ارتجاعی آن بوده‌ایم.

چهار - شعار تک مؤلفه‌ای سلبی «سرنگونی رژیم مستبد و کودتائی پهلوی» (در سال ۵۷ توسط خمینی) باعث گردید تا «پروسه سرنگونی رژیم کودتائی پهلوی به حداقل زمان ممکن بیانجامد» زیرا از یک طرف این شعار باعث «بسیج فراگیر توده‌ای از پائین شد» و از طرف دیگر این شعار باعث گردید که «حمایت کشورهای سرمایه‌داری (تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا که در نشست گوادلوپ مادیت پیدا کرد) از خمینی و حواریونش (به عنوان آلترناتیو رژیم پهلوی) و وادار ساختن ارتش شاه به تسلیم در برابر خمینی و حواریونش و فرار شاه از کشور در حداقل زمان ممکن به انجام برسد»، به طوری که اگر ورود جامعه ایران به وضعیت انقلابی یا آغاز انقلابی شدن جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ هفده شهریور ۵۷ در نظر بگیریم تا ۲۲ بهمن ۵۷ (که رژیم کودتائی پهلوی سرنگون می‌شود) کل پروسه انقلاب سال ۵۷ در مدت ۱۵۶ روز طول کشیده است؛ که بی‌تردید این یکی از «آفت‌های مهم انقلاب سال ۵۷ باید به حساب بیاوریم»؛ زیرا بی‌شک اگر پروسه انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ می‌توانست استمرار پیدا کند، منهای اینکه این امر باعث می‌گردید تا جنبش روندی رادیکالیزه شدن به سوی انقلاب اجتماعی (قبل از انقلاب سیاسی و سرنگونی رژیم پهلوی) پیدا کند، طولانی شدن پروسه انقلاب ۵۷ باعث می‌گردید که جنبش دو مؤلفه‌ای «خیابانی و اعتصابی» در عرصه جوهر خودپوئی و دینامیک و تکوین یافته از پائینی که داشت

رفته رفته وارد فرایند خودسازماندهی و تکوین رهبری دینامیک درون‌زا شود؛ که البته با سازمان‌یابی و دستیابی به رهبری دینامیک درون‌زای، جنبش ضد استبدادی مردم ایران دیگر شرایط برای موج‌سواری خمینی و حواریونش بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از بین می‌رفت.

باری، در همین رابطه است که باید داوری کنیم که شعار «سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان هدف مشترک تمامی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نه تنها یک دستاورد نیست بلکه یک آفت مهمی می‌باشد که می‌تواند تجربه شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را هم در این شرایط بازتولید نماید». بر این مطلب بی‌افزائیم که در این شرایط، این «هدف مشترک سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی آن هم با جوهر تک مؤلفه‌ای سلبی و آن هم در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد و باز در شرایطی که توده‌های بسیج شده در قاعده هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی صورت خیزشی و تمیزه دارند و در شرایطی که حداکثر شعار سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند باعث انقلاب سیاسی خارج از انقلاب اجتماعی و انقلاب فرهنگی در جامعه بزرگ ایران بشود، مانند سال ۵۷ تنها می‌تواند باعث بازتولید استبداد سیاسی در شکل جدید آن توسط جریان‌های طالب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ بشود و دوباره همان سناریوهای تکراری از مشروطیت الی الان در جامعه بزرگ ایران

تکرار بشود»، یعنی «با رفتن شیخ، شاه جانشین بشود و با رفتن شاه، شیخ حاکم گردد.»

بی‌تردید در این رابطه وظیفه فوری کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش ترویج‌گرا و تبلیغ‌گرا و تهییج‌گرای خود «شاه‌شناسی و شیخ‌شناسی در هر لباسی است» یعنی، پیشگام باید:

تا که باشد شه‌شناس / تا شناسد شاه را در هر لباس
یا به عبارت دیگر پیشگام باید:

تا که باشد شیخ‌شناس / تا شناسد شیخ را در هر لباس
اگر کنش‌گران پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود (که شامل آگاهی‌یابی، تئوری‌سازی، گفتمان‌سازی، سازمان‌یابی و راهبری «نه رهبری» توده‌های کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری می‌شود) در تندپیچ هولناک نبرد سیاسی - اجتماعی امروز مردم ایران با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بتوانند، توسط گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی، گفتمان آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه و برابری و عدالت‌خواهانه را به عنوان هدف مشترک کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی درآورند، دیگر گفتمان آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی (به عنوان هدف مشترک کنش‌گران) نه تنها از جوهر دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی برخوردار می‌گردد و نه تنها می‌تواند باعث پیوند دو حرکت «خیابانی و اعتصابی» بشود و نه تنها می‌تواند مانع از موج‌سواری جریان‌های جامعه

سیاسی در راستای کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران بشود، از همه مهمتر اینکه این هدف مشترک دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی آزادی خواهانه و برابری طلبانه می‌تواند در این شرایط باعث پیوند طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی با اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران بشود. همان پیوندی که در این شرایط خلاء آن به شدت احساس می‌شود.

در خصوص آیت‌م سوم (جایگاه و پایگاه و خاستگاه طبقاتی و اجتماعی کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی، خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱) باید قبل از همه به «جایگاه برتری کمی اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری اشاره کنیم که خاستگاه اکثریت کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری می‌باشد». عنایت داشته باشیم که اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری (به عنوان خاستگاه اکثریت کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی) «تیغی دو لبه می‌باشد» یعنی آنچنانکه می‌تواند امری مفید برای این جنبش باشد، می‌تواند امری آفت‌زا نیز گردد؛ زیرا «خاستگاه اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری بی‌تردید شرایط برای رشد عامل ذهنی کنش‌گران، اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی فراهم می‌نماید». همچنین «خاستگاه اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری کنش‌گران می‌تواند شرایط برای مسلط شدن گفتمان دموکراسی خواهی و یا آزادی خواهی در تندپیچ ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری فراهم نماید». باز «خاستگاه اقشار میانی یا طبقه

متوسط شهری می‌تواند شرایط برای استحاله و تبدیل حرکت قاعده هرم ساختار این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، از وضعیت خیزشی اتمیزه به وضعیت جنبشی سازمان‌یافته فراهم نماید». ولی آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، «این خاستگاه اقشار میانی اکثریت کنش‌گران، ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی را آستن آفت‌هایی هم کرده است که از جمله آنها باید به ناتوانی در جلب و جذب اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) می‌باشد» که در این شرایط «این آفت به صورت پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری درآمده است، زیرا غیبت اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) منهای اینکه باعث تک مؤلفه‌ای شدن مبارزه به صورت «خیابان» می‌شود و منهای اینکه شیوه مبارزه «اعتصابی» نمی‌تواند به صورت فراگیر مادیت پیدا کند، از همه مهمتر اینکه کنش‌گران این ابر حرکت نمی‌توانند توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت تغییر بدهند و در نتیجه همین حرکت تک مؤلفه‌ای «خیابانی» به عنوان شکل مبارزه کنش‌گران با رژیم مطلقه فقهاتی، در غیبت شکل مبارزه «اعتصاب فراگیر» و در غیبت «سازماندهی سراسری» و در غیبت «رهبری جمعی فراگیر و سراسری دینامیک درون‌زای» این ابر حرکت اعتراضی جاری، آن هم در شرایطی که توازن قوا به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد، می‌تواند شرایط برای سرکوب این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری (توسط

دستگاه‌های سرکوب‌گر و سازمان‌یافته و تا بن دندان مسلح و چندلایه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) ایجاد نماید.»

یادآوری می‌کنیم که «یکی از آفت‌های حاصل خاستگاه اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری کنش‌گران (این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری) این است که کنش‌گران طبقه متوسط شهری تنها با شکل تظاهرات خیابانی می‌توانند مبارزه آزادی‌خواهانه یا دموکراسی‌طلبانه خود را با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم انجام بدهند که آنچنانکه در جریان جنبش سبز در سال ۸۸ تجربه کردیم، این شکل تک مؤلفه‌ای مبارزه «خیابانی» یا مبارزه کنش‌گران طبقه متوسط شهری هر قدر هم که گسترده باشند، نمی‌توانند در عرصه میدانی توازن قوا به سود پائینی‌های قدرت تغییر بدهند، در نتیجه همین تک مؤلفه‌ای شدن مبارزه خیابانی برای کنش‌گران طبقه متوسط شهری بهترین بستر جهت سرکوب آنها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌شود.»

نباید فراموش کنیم که «زیرا تک مؤلفه‌ای شدن مبارزه به صورت تظاهرات خیابانی، بهترین بستری است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌تواند توسط تزریق خشونت از بیرون بر این حرکت‌های اعتراضی، کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی را وارد برخورد عکس‌عملی و در ادامه آن حرکت آنها را دچار خشونت و آنتاگونیسم بکند و می‌تواند شکل مبارزه دموکراتیک با رژیم مطلقه فقه‌ای را غیر ممکن سازد و می‌تواند هزینه سرانه مبارزه برای کنش‌گران بالا ببرد و می‌تواند مانع از پیوستن

توده‌های اعماق جامعه بزرگ ایران به حرکت اعتراضی بشود؛ و می‌تواند تئوری سلاح در برابر سلاح را جایگزین تئوری جمعیت انبوه بکند.»

در خصوص آیت‌م چهارم (جایگاه و موضع‌گیری رهبری در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی، خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱) نخست باید عنایت داشته باشیم که برعکس آنچه که مطرح می‌کنند، «جنبش زنان ایران به علت فقدان سازماندهی سراسری و به علت عدم یکپارچگی ساختار هرم جامعه زنان ایران و صورت لایه لایه‌ای آن (به لحاظ طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی) در طول سه ماه گذشته عمر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نتوانسته است رهبری خود را بر این ابرحرکت اعتراضی نهادینه بکند». هر چند که «به لحاظ گفتمانی، به خاطر قتل حکومتی مهسا امینی و پتانسیل عظیم شرایط عینی تحمیلی ۴۳ ساله گذشته آپارتاید جنسیتی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زن ایرانی، گفتمان «زن، زندگی، آزادی، جنبش زنان ایران (که وام گرفته از عبدالله اوجلان و جنبش زنان روژئاوا است) توانسته است، در طول سه ماه گذشته عمر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، در کنار گفتمان ضد استبدادی سلبی و ایجابی جنبش دانشجویی ایران (با شعار «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه و چه رهبر») چه در عرصه داخلی و چه در خارج از کشور به عنوان گفتمان مسلط درآید». ولی «حاکمیت گفتمان و شعار «زن، زندگی، آزادی» هرگز نتوانسته است، پس از سه ماه که از عمر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری

می‌گذرد، باعث ظهور و نهادینه شدن فراگیر و سراسری رهبری جمعی دینامیک و درون‌زا بشود». لذا، به همین دلیل است که می‌توان داوری کرد که حتی «به لحاظ گفتمانی، ابرحرکت اعتراضی جاری دارای دو گفتمان ضد استبدادی (ایجابی، سلبی) جنبش دانشجویی و گفتمان ضد آپارتاید جنسیتی یا فمینیستی (زن، زندگی، آزادی) جنبش زنان ایران می‌باشد.»

پر واضح است که «وجه اشتراک این دو گفتمان، همان مؤلفه آزادی می‌باشد که البته در گفتمان ضد آپارتاید جنسیتی جنبش زنان ایران این آزادی با رویکرد فمینیستی در چارچوب «زن و زندگی» و یا به عبارت دیگر بر محوریت زن تعریف می‌گردد، در صورتی که آزادی در گفتمان ضد استبدادی جنبش دانشجویی ایران (در بستر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری) از آنجائیکه دارای جوهر ایجابی و سلبی می‌باشد، تنها در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی، دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی، یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات) قابل تعریف می‌باشد». به بیان دیگر «وجه مشترک شعار آزادی‌خواهی جنبش زنان (در کادر شعار «زن، زندگی، آزادی») با جنبش دانشجویی (در کادر گفتمان ضد استبدادی سلبی و ایجابی) در تحلیل نهائی همان دموکراسی اجتماعی برای جامعه زنان ایران (در چارچوب شعار حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران و همچنین لغو تمامی تبعیض‌های سیاسی و اجتماعی

و حقوقی و اقتصادی که در طول ۴۳ سال گذشته بر جامعه زنان ایران تحمیل شده است) می‌باشد». نکته مهمی که در این رابطه لازم است که به آن عنایت ویژه بشود، اینکه «آنچنانکه در طول ۳ ماه گذشته شاهد بوده‌ایم، اگر چه همه گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران و همه جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور در چارچوب «ترم عام و کلی آزادی با هم متحدند» اما اگر یک قدم (در عرصه نظری و پلمیک و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و تقویت شرایط ذهنی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱) از آزادی جلوتر برویم و وارد عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی، دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی) بشویم، نبرد عظیم‌گفتمان‌ها و رویکردهای مختلف و شکاف در شعارها و برنامه اثباتی و ایجابی مادیت پیدا می‌کند که با ریزش این شکاف‌های نظری به پائین می‌تواند اتحاد سراسری موجود بر سرترم آزادی (به صورت عام و کلی) به چالش بکشد». یادمان باشد که «جایگاه لرزان ترم آزادی به عنوان گفتمان اثباتی یا ایجابی این ابرحرکت اعتراضی» به خاطر آن است که:

الف - مبارزه ضد استبدادی در این ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی، تنها شعاری است که می‌تواند در این شرایط تمامی گروه‌های جامعه بزرگ ایران را بسیج نماید.

ب - در جامعه‌ای مثل جامعه رنگین کمان ایران، مبارزه ضد استبدادی

باید به صورت فراطبقاتی و یا غیر طبقاتی انجام بگیرد، چراکه در صورتی که در مبارزه ضد استبدادی جامعه رنگین کمان ایران بخواهیم این مبارزه را به صورت طبقاتی (آنچنانکه مارکسیست‌های خارج‌نشین با رویکرد دگماتیستی و انطباقی که نسبت به اندیشه‌های مارکسیستی دارند، بر طبل آن می‌کوبند) تعریف بکنیم، بدون تردید این شعار باعث واگرایی و پراکندگی تمامی گروه‌های اجتماعی حتی جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران می‌شود. به خصوص در این شرایط تندپیچ حرکت جامعه بزرگ ایران که «طبقه کارگر به علت ضعف شرایط ذهنی خود (اعم از آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و غیره) نمی‌تواند به صورت فراگیر و سراسری در چارچوب جنبش اعتصابی، در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی حضور پیدا کند.

ج - جوهر سلبی مبارزه ضد استبدادی (در غیبت آلترناتیو اثباتی) خود باعث گردیده است که شعار «آزادی» نتواند در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی) تعریف بشود و همین ناتوانی باعث شده است که رویکردهای فمینیستی صرف و یا رویکردهای لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و حتی طرفداران اصلاح‌طلبی و رفرمیسم در داخل و خارج از کشور از این شعار آزادی عام و کلی حمایت نمایند.

د - انسداد سیاسی و سرکوب همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ گذشته و نابود کردن تمامی عرصه‌های آزادی سیاسی و آزادی

اجتماعی در جامعه بزرگ ایران همه و همه باعث گردیده است که حتی همین شعار «آزادی» عام و کلی بتواند همه گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران را بسیج نماید و باز همین موضوع باعث گردیده که شعار فمینیستی و آزادی فمینیستی در شعار «زن، زندگی، آزادی» به عنوان پرچم جهانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی درآید.

ه - خاستگاه طبقه متوسط شهری اکثر کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی (در غیبت جنبش فراگیر و سراسری اعتصابی اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران) خود به خود باعث گردیده است که جنبش آزادی‌خواهی در مبارزه ضد استبدادی بر جنبش برابری‌طلبانه غلبه همه جانبه پیدا کند که همین غلبه جنبش آزادی‌خواهانه اقشار میانی جامعه بزرگ ایران بر جنبش برابری‌طلبانه باعث گردیده که حتی مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی امروز جنبش زنان ایران نتواند در چارچوب عدالت جنسیتی، عدالت حقوقی، عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی و غیره تمام بشود و باز همین امر باعث گردیده است که شعار «مبارزه با حجاب اجباری رژیم مطلقه فقه‌های حاکم» در این ابرحرکت اعتراضی عمده و مطلق بشود و با مطلق شدن این شعار (مبارزه با حجاب اجباری) شرایط برای نفوذ لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین جهت جایگزین کردن شعار ارتجاعی «کشف حجاب» به جای شعار مترقی «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان» ایران فراهم بشود.

و - یکی دیگر از عواملی که باعث گشته که در طول سه ماه گذشته، شعار

«آزادی» به صورت عام و کلی (چه در شعار فمینیستی «زن، زندگی، آزادی» جنبش زنان ایران و چه شعار ضد استبدادی جنبش دانشجویی ایران) جایگاه ژلاتینی و لرزانی در عرصه‌گفتمان ایجابی و اثباتی پیدا کند، ضعف شرایط ذهنی امروز جامعه ایران (اعم از آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و غیره) و همچنین ضعف تجربه جامعه بزرگ ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت خود نسبت به تجربه دموکراسی در جامعه ایران می‌باشد. عنایت داشته باشیم که هر چند انقلاب مشروطیت مردم ایران نخستین انقلاب دموکراتیک در قاره آسیا می‌باشد، ولی شکست انقلاب مشروطیت توسط کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضا خان - انگلیس و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دربار پهلوی - امپریالیسم آمریکا، باعث گردید که (آنچنانکه دکتر محمد مصدق مطرح می‌کرد) دموکراسی و آزادی نتواند در جامعه ایران نهادینه بشود و جامعه ایران نتواند آزادی و دموکراسی را تجربه نماید.

ز - عنایت داشته باشیم که آزادی در چارچوب دموکراسی در یک جامعه باید به صورت دینامیک و دموکراتیک و تکوین یافته از پائین توسط تحول ساختار فرهنگی و اجتماعی حاصل بشود؛ که البته معنای دیگر این حرف آن است که تا زمانیکه جامعه از پائین توسط تحول ساختار فرهنگی و اجتماعی به صورت دموکراتیک تجربه آزادی و دموکراسی نکند، هرگز آزادی و دموکراسی به صورت تزریقی از بالا نمی‌تواند در آن جامعه مادیت پیدا کند. بنابراین از آنجائیکه جامعه ایران در طول

یک قرن گذشته نتوانسته است دموکراسی و آزادی از پائین به صورت دموکراتیک تجربه کند و نتوانسته است، روند دموکراتیزاسیون به صورت دینامیک توسط تحول ساختار فرهنگی و ساختار اجتماعی از پائین نهادینه بکند، مع الوصف، همین امر باعث گردیده که در این ابرحرکت ضد استبدادی شعار «آزادی» چه در چارچوب شعار فمینیستی «زن، زندگی، آزادی» و چه در چارچوب شعارهای ضد استبدادی جنبش دانشجویی جایگاه ژلاتینی و لرزانی پیدا کند؛ که حاصل نهائی این امر این می شود که «در این شرایط هر کدام از گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران و هر کدام از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) آزادی را در چارچوب گفتمان و اندیشه و رویکرد و اعتقاد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خاص خودشان تعریف بکنند» بنابراین، از اینجاست که می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که «در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ترم آزادی در گفتمان جنبش زنان ایران (زن، زندگی، آزادی) با ترم آزادی در گفتمان ضد استبدادی (مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر) جوهری متفاوت دارد». طبیعی است که «یکی از وظایف کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش، ترمیم این خلاء و شکاف بزرگ نظری توسط آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی می‌باشد». اضافه کنیم که «هرگز طرح جایگاه لرزان آزادی در گفتمان و شعارهای حاکم بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور -

آذر ۱۴۰۱ به معنای به چالش کشیدن شعار مبارزه ضد استبدادی جنبش دانشجویی و شعار فمینیستی «زن، زندگی، آزادی» جنبش زنان ایران نیست، بلکه هدف ما در اینجا تنها و تنها آسیب‌شناسی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری می‌باشد.»

یادمان باشد که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته عمر حرکت خود (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که تئوری‌سازی و گفتمان‌سازی و نظریه‌پردازی باید از طریق درگیر شدن با جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک و خودپوی و تکوین یافته از پائین گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران برای ما حاصل بشود. علی‌ایحال، در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (از اردیبهشت ماه ۵۸ که حرکت‌مان وارد فرایند برونی و علنی شده است، تا به امروز) پیوسته پراتیک کردن با حرکت‌های خیزشی و جنبشی خودجوش و تکوین یافته از پائین (چه حرکت‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی و چه حرکت‌های اعتراضی سیاسی - اجتماعی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) را وظیفه خود می‌دانسته است؛ و در طول ۴۳ سال گذشته هرگز و هرگز «نسبت به مبارزه دینامیک گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران نه تنها بی‌تفاوت نبوده و نه تنها از کنار آنها بی‌تفاوت عبور نکرده است، بلکه همیشه تلاش کرده است

که حتی از یک مئثال پراکسیس صنفی و مدنی و سیاسی مبارزه مردم ایران، دستاوردهای تئوریک حاصل نماید» چراکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته بر این باور بوده هست که «از تجربه گذشته می توان آموخت، ولی آینده را نمی توان به صورت دگماتیستی و انطباقی با گذشته ساخت، آینده را باید به صورت تطبیقی توسط تئوری سازی و گفتمان سازی در چارچوب استراتژی آگاهی بخش ساخته شود». همچنین پیوسته بر این باور بوده ایم که «ناکامی و شکست در مبارزه کنش گران حرکت های اعتراضی دینامیک چه به صورت خیزشی و چه به صورت جنبشی آن هرگز به معنای بیهودگی مبارزه آنها نیست» بنابراین «کنش گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وظیفه دارند توسط نظریه پردازی و تئوری سازی و گفتمان سازی و آگاهی سازی و آگاهی یابی مستمر خود، راهبری (نه رهبری) نظری و میدانی خود را به صورت پیشگامی (نه به صورت پیشاهنگی و یا پیشروئی) استمرار بخشند»؛ زیرا «بنای هیچ نظام جدیدی در جامعه هرگز نمی توان از صفر آغاز کرد و بی تردید جامعه نو و جهان بهتر همیشه به صورت دیالکتیکی از دل جامعه و جهان کهنه گذشته زائیده و ساخته می شود». در این شرایط بهتر آن است که «در راستای نیرومندسازی حرکت های اعتراضی دینامیک جنبشی و خیزشی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و برای اینکه مانند سال ۵۷ در عرصه مبارزه ضد استبدادی گرفتار یک تونل تاریک بی پایان نشویم، باید نقادانه به صورت سلبی و ایجابی پراکسیس

صنفي و مدني و سياسي و اجتماعي ديناميک خودپوي و تکوين يافته از پائين مردم ايران را مورد کالبد شکافي و آناليز و تحليل و آسيب‌شناسي مستمر قرار بدهيم، آن هم با رويکرد تطبيقي (نه با رويکرد انطباقی و دگماتيستی).»

موضوع ديگري که در همين رابطه لازم است که در اينجا مورد بررسي قرار بدهيم، موضوع «اتحاد در عرصه افقي جنبش‌هاي گروه‌هاي مختلف جامعه بزرگ ايران» (از جنبش دانشجوئي تا جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش دانش‌آموزي و جنبش کارگري و غيره) مي‌باشد؛ زيرا تنها در بستر اتحاد افقي بين شاخه‌هاي مختلف جنبش‌هاي ديناميک است که اتحاد عمودي بين جريان‌هاي جامعه سياسي داخل و خارج از کشور مي‌تواند معنا پيدا کند و توسط اتحاد دو مؤلفه‌اي «عمودي و افقي» است که شرايط براي تکوين جبهه ضد استبدادي فراگير و گسترده تکوين يافته از پائين (در داخل و خارج از کشور) شکل مي‌گيرد. لازم به ذکر است که «در اين شرايط تمامي گروه‌هاي مختلف جامعه ايران با شعار مبارزه ضد استبدادي (آن هم در شکل سلبی آن، مانند سال ۵۷) به دنبال تکوين جبهه ضد استبدادي فراگير مي‌باشند». باري، در خصوص اتحاد افقي و عمودي در جبهه ضد استبدادي موجود (در عرصه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادي و ترکيبی خيزشی - جنبشی، شهريور - آذر ماه ۱۴۰۱) بايد بگوئيم، همچنانکه در سال ۵۷ تجربه کرده‌ايم «اينگونه اتحاد جبهه‌اي که فارغ از آلترناتيو ايجابي دموکراتيک

باشد، برای آینده مبارزه یک آفت می‌باشد» زیرا «حداکثر این اتحاد تا مرز سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌توان پایدار بماند، اما از فردای سرنگونی این رژیم در عرصه آلترناتیوسازی میدانی به جای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تمامی این جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور در چارچوب رویکردشان، خودشان را صاحب انقلاب می‌دانند، تازه هر کدام از این جریان‌های خارج‌نشین مدعی سهم شیر برای خودشان می‌باشند و اصلاً و ابداً برای صاحبان اصلی این انقلاب (که مردم ایران و جنبش‌ها و حرکت‌های اعتراضی دینامیک و خودپوی و تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران می‌باشند) ارزشی قائل نمی‌شوند و حداکثر مانند خمینی و حواریونش تا آنجا می‌توانند از مردم ایران دفاع کنند که بتوانند به عنوان لشکر پیاده برای خود بسازند». یادمان باشد که خمینی، در فرایند پساانقلاب ۵۷ بعد از اینکه توانست توسط مردم به عنوان لشکر پیاده خودش قدرت مطلقه فقهاتی خودش را نهادینه بکند، علناً در برابر مردم ایران اعلام کرد: «اگر همه مردم ایران بگویند آری، ولی اسلام (مقصود خودش بود) بگوید نه آن نه صحیح است، نه آن آری همه مردم ایران». از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «یکی از موانع ایجاد اتحاد پایدار و اصولی و نهادینه شده، چه به صورت افقی در بین کنش‌گران گروه‌های مختلف میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری و چه در بین جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) ضعف

جایگاه رهبری جمعی دموکراتیک تکوین یافته از پائین در داخل کشور است که بی‌شک همین ضعف (جایگاه رهبری دموکراتیک تکوین یافته از پائین) در داخل کشور باعث داغ شدن بازار رهبرسازی و آلترناتیوسازی خارج‌نشین‌ها برای کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران شده است که البته همه آنها سورنا را از دهان گشادش می‌نوازند.»

باری، نگاهی هر چند اجمالی به شعارهای ضد استبدادی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری (مثل «مرگ بر استبداد»، یا «مرگ بر دیکتاتور»، یا «مرگ بر خامنه‌ای»، یا «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه چه رهبر» یا «امسال سال خونه - خامنه‌ای سرنگونه»، یا «نه روسری، نه توسری - آزادی، برابری» و غیره) همه و همه نشان دهنده آن است که وجه سلبی این شعارها بر وجه ایجابی آن غلبه دارد و شاید بهتر باشد که داوری کنیم که در تحلیل نهائی این شعارها فاقد وجه اثباتی و ایجابی می‌باشند؛ و شاید به همین دلیل است که شعار «زن، زندگی، آزادی» که در سال ۱۹۷۸ عیله او جلان رهبر کردهای ترکیه با «جوهر فمینیستی» در جهت اعتلای جنبش اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه زنان کرد مطرح کرد و در ادامه آن روزثاوا (کردهای سوریه با تاسی از عیله او جلان) توسط شعار «زن، زندگی، آزادی» (به عنوان یک شعار محوری پس از کسب خودمختاری از دولت مرکزی سوریه) توانستند، برای اولین بار این شعار «زن، زندگی، آزادی» عیله او جلان را در جامعه خود نهادینه بکنند (و البته در این رابطه آنها موفق شده‌اند) و توانسته‌اند در چارچوب

این شعار توسط اعتلای جنبش‌های سه مؤلفه‌ای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، تحولی عمیق در جامعه کردهای سوریه بوجود بیاورند و توانسته‌اند زن کرد در کردستان سوریه از اسارت تاریخی و اجتماعی و فرهنگی گذشته نجات بدهند و توانسته‌اند زن اجتماعی و زن سیاسی و زن جامعه‌ساز در کنار مرد اجتماعی و مرد سیاسی و مرد جامعه‌ساز قرار بدهند و توانسته‌اند رهائی زن از زندان تاریخی و زندان فرهنگی و زندان اجتماعی - اقتصادی به انجام برسانند. هر چند که حرکت آنها هنوز در آغاز راه می‌باشد، ولی داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که «در بین جوامع گوناگون منطقه خاورمیانه از این بابت، زن در جامعه نوساز روژئاوا در کردستان سوریه بیشتر از همه این جوامع مسیر رهائی خود را طی کرده است و همچنان در حال حرکت رو به جلو می‌باشند».

حال سوالی که در تندپیچ هولناک امروز ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ماه ۱۴۰۱ قابل طرح است اینکه آیا پس از ۴۴ سال که از عمر شعار «زن، زندگی، آزادی» عَلَيْهَا او جلان می‌گذرد، شعار «زن، زندگی، آزادی» او می‌تواند مانند جامعه روژئاوای کردستان سوریه، باعث تحول ساختاری اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در جامعه امروز ایران بشود؟

بدون تردید هنوز زود است که بتوانیم پاسخی به این سؤال بدهیم، چراکه هر چند در خلاء جوهر ایجابی و اثباتی و به خاطر سلبی بودن همه شعارهای جبهه ضد استبدادی این ابرحرکت اعتراضی ترکیبی خیزشی

- جنبشی جاری و به خاطر اولویت پیدا کردن مبارزه ضد آپارتایدی مردم ایران در شرایط پساقتل مهسا امینی، شعار «زن، زندگی، آزادی» توانسته است به صورت یک گفتمان حاکم بر این جنبش درآید و همچنین توانسته است هویت این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را در سطح جهان تعریف بکند، اما ورای این همه اینکه آیا واقعاً شعار «زن، زندگی، آزادی» عبثاً اوجلان می‌تواند مانند جامعه روژئاوای کردستان سوریه باعث تحول ساختاری اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در جامعه بزرگ ایران بشود؟ و آیا شعار «زن، زندگی، آزادی، عبثاً اوجلان می‌تواند بسترساز رهایی زن ایرانی از آپارتاید جنسیتی و تبعیض‌های اجتماعی و حقوقی و سیاسی و فرهنگی و فقهی، رژیم مطلقه فقهاتی بشود؟

باری، «یکی از خودویژگی‌های این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱ (در مقایسه با دیگر حرکت‌های خیزشی و جنبشی گذشته در سه فرایند مختلف از خرداد ۱۳۷۱ الی آلان) اینکه برعکس آن حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری، کنش‌گران در کنار تحول ساختاری سیاسی و تحول ساختاری اجتماعی در جامعه بزرگ ایران به دنبال تحول ساختاری فرهنگی می‌باشند» و شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین بیان کنیم که «در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری کنش‌گران بیش از تحول سیاسی و اجتماعی به دنبال تحول عظیم فرهنگی در جامعه

ایران هستند؛ زیرا پس از ۴۳ سال نبرد مدنی جنبش زنان ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در راستای کسب حداقلی آزادی‌های اجتماعی) «اکنون جامعه زنان ایران به این حقیقت دست یافته‌اند که بدون تحول عظیم فرهنگی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران نمی‌توان به رهائی زن ایرانی از زندان آپارتاید جنسیتی اسلام دگماتیسم فقهاتی دست پیدا کرد». لذا، همین امر باعث گردیده است که «در راستای دستیابی به این تحول فرهنگی در مسیر رهائی زن ایرانی از زندان آپارتاید جنسیتی جنبش زنان ایران و یا جامعه زنان ایران به شعار «زن، زندگی، آزادی» عبلاً و جلان تکیه کنند» به عبارت دیگر «خواسته اولیه جامعه زنان ایران بر تکیه بر شعار «زن، زندگی، آزادی» تحول فرهنگی در جامعه ایران توسط به چالش کشیدن اسلام دگماتیست فقهاتی حاکم در مسیر رهائی زن ایرانی از تبعیض‌های گوناگون جنسیتی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است پر پیداست؛ که همین خودویژگی شرایط فرهنگی سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در مقایسه با جوامع کرد ترکیه و سوریه، فونکسیون فرهنگی شعار «زن، زندگی، آزادی» در جامعه رنگین کمان ایران بسیار پیچیده می‌کند». باور ما در این رابطه بر این قرار دارد که «اگر لازمه رهائی جامعه زنان ایران در این شرایط در گرو تحول سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی باشد و اگر عامل اصلی نهادینه شدن تبعیض‌های جنسیتی و حقوقی و اجتماعی و سیاسی بر زن ایران در طول ۴۳ سال گذشته، اسلام دگماتیست فقهاتی زن ستیز حوزه‌های

فقهی می‌باشد و اگر بپذیریم که تحول سیاسی به صورت ساختاری در شرایط فعلی در کشور ایران در گرو تحول اجتماعی می‌باشد و بدون انقلاب اجتماعی امکان تحول ساختاری سیاسی به صورت دموکراتیک و تکوین یافته از پائین در جامعه امروز ایران وجود ندارد و اگر بپذیریم که لازمه تحول و انقلاب اجتماعی در جامعه بزرگ ایران به صورت دموکراتیک تنها با دموکراتیزه شدن فرهنگ و آگاهی مردم ایران ممکن می‌باشد و بدون دموکراتیزه کردن جامعه ایران هرگز نمی‌توان از طریق بالا به دموکراسی در جامعه ایران در عرصه سیاسی دست پیدا کرد و اگر بپذیریم که بدون دموکراتیزه کردن فرهنگ دگماتیسم حاکم بر اذهان مردم ایران امکان دموکراتیزه جامعه ایران از پائین وجود ندارد و اگر بپذیریم که لازمه دموکراتیزه کردن فرهنگ در جامعه امروز ایران تنها از طریق بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی موجود آن هم در چارچوب رویکرد معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی امکان پذیر می‌باشد و اگر بپذیریم که فرهنگ و سنت هزار ساله جامعه ایران پیوندی ناگسستنی با اسلام و دین و مذهب حاکم دارد، حال با عنایت به این پیش فرض‌ها می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که شعار «زن، زندگی، آزادی» عَبَلُّهُ اوجلان در چنین شرایطی از جامعه بزرگ ایران از آنچنان پتانسیل برخوردار نیست که بتواند به این تحول بزرگ فرهنگی در کنار تحول سیاسی و اجتماعی دست پیدا کند». البته معنای این حرف آن نیست که شعار «زن، زندگی، آزادی» نمی‌تواند جامعه زنان ایران را حول آن بسیج نماید و همچنین

معنای این حرف آن نیست که این شعار نمی‌تواند در راستای مبارزه با حجاب اجباری رژیم مطلقه فقهاتی تأثیر داشته باشد و معنای این حرف آن نیست که این شعار نمی‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در رابطه با آزادی‌های اجتماعی زنان ایران و ادار به عقب‌نشینی نماید و باز معنای این حرف آن نیست که این شعار به صورت تبلیغی و تهییجی نمی‌تواند فشار جهانی بر رژیم زن‌ستیز مطلقه فقهاتی حاکم ایجاد نماید، بلکه برعکس منظور ما در اینجا این است که در این شرایط تندپیچ ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، شعار «زن، زندگی، آزادی» عبدالله اوچلان نمی‌تواند باعث تحول عظیم ساختاری فرهنگی در راستای دموکراتیزه جامعه ایران و اذهان توده‌های جامعه رنگین کمان ایران بشود. علی‌ایحال، بر این باوریم که «عمر این شعار در جامعه ایران در راستای تحول عظیم فرهنگی کوتاه خواهد بود و بیشتر در عرصه تحول اجتماعی و تحول سیاسی این شعار کاربرد دارد (نه در عرصه فرهنگی) هر چند که ممکن است که در بخش جامعه کردهای ایران این شعار بتواند حتی در کنار فونکسیون سیاسی و اجتماعی (مانند جامعه روزثاواوی سوریه) فونکسیون تحول فرهنگی هم داشته باشد.»

در این رابطه «شعار آلترناتیوی ما (در برابر شعار «زن، زندگی، آزادی») همان شعار «زن، برابری، آزادی» می‌باشد که در مقایسه بین این دو شعار می‌توان گفت که تنها در بستر مبارزه عدالت‌خواهانه است که امکان همزمان به چالش کشیدن تبعیض‌های گوناگون حاکم بر زن ایرانی و دیگر

گروه‌های اجتماعی (تحمیل شده در طول ۴۳ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) اعم از تبعیض جنسیتی، تبعیض قومیتی، تبعیض مذهبی، تبعیض اجتماعی، تبعیض فرهنگی، تبعیض آموزشی، تبعیض سیاسی و غیره وجود دارد»، شاید صحیح‌تر این باشد که بگوئیم «تنها با لغو تحمیل حجاب اجباری (آنچنانکه لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین تبلیغ می‌کنند) زن ایرانی نمی‌تواند به رهائی دست پیدا کند، بلکه تنها در بستر مبارزه عدالت‌خواهانه یا برابری طلبانه است که علاوه بر به چالش کشیده شدن تمام تبعیض‌های تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۳ سال گذشته به صورت سلبی و ایجابی، شرایط برای تحقق دموکراسی و آزادی نهادینه شده در جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردد». به بیان دیگر تنها بر پایه شعار «زن، برابری، آزادی»، یا شعار «برابری، آزادی، رهائی زن ایرانی» آن هم در بستر مبارزه عدالت‌خواهانه یا برابری طلبانه امکان به چالش کشیده شدن تمامی مؤلفه‌های مختلف تبعیضی و آپارتایدی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود دارد. بیافزائیم که شعار: «زن، برابری، آزادی» (برعکس شعار «زن، زندگی، آزادی» که یک شعار فمینیستی می‌باشد) یک شعار صد در صد دموکراتیک و سوسیالیستی است. همچنین شعار «زن، برابری، آزادی»، از جوهر ایجابی و اثباتی برخوردار می‌باشد و می‌تواند به عنوان یک شعار آلترناتیوی (سیاسی و اجتماعی و فرهنگی) در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح بشود؛ و باز شعار «زن، برابری، آزادی» می‌تواند باعث بسیج تمامی گروه‌های

مختلف اجتماعی بشود و فقط منحصر به بسیج جامعه زنان ایران نشود چرا که در کادر شعار «زن، برابری، آزادی»، تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران (علاوه بر اینکه رهائی زن ایران از آپارتاید جنسیتی در اولویت مطالبات خودشان قرار می‌دهند) می‌توانند به صورت سلبی و ایجابی تمامی تبعیض‌های تحمیلی ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به چالش بکشند.

بر این مطلب بیافزائیم که یکی از ضعف‌های مهم شعار «زن، زندگی، آزادی» این است که این شعار به صورت انطباقی و وارداتی توسط جنبش زنان کرد ایران وارد این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شده است، در نتیجه همین شکل انطباقی و وارداتی این شعار (توسط جنبش زنان کردستان ایران) باعث گردیده است که این شعار در طول سه ماه گذشته عمر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نتواند به صورت محتوی و شکل رشد اعتلایی پیدا کند، قطعاً اگر جنبش زنان کردستان ایران با رویکرد تطبیقی این شعار را از عرصه جامعه روژناوای کردستان سوریه وارد جامعه ایران می‌کردند شرایط برای اعتلای محتوی و قالب این شعار فراهم می‌گردید. ممکن است در اینجا این سؤال برای مخاطب مطرح بشود که چطور در شماره‌های ۱۶۰ و ۱۶۱ نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) شعار «زن، زندگی، آزادی» در چارچوب جوهر دموکراسی خواهانه حرکت مردم ایران تعریف شده است؟

در پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که در آنجا ما در کالبد شکافی و آنالیز و تحلیل در باب این شعار بر پایه محوریت جایگاه زن و رهایی زن ایرانی تکیه داشته‌ایم و هدف این شعار رهایی زن ایرانی تعریف کرده‌ایم، پر واضح است که از آنجائیکه رهایی زن ایرانی از اسارت تبعیض‌های تحمیلی ۴۳ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شرط اساسی تحقق دموکراسی در جامعه ایران می‌باشد و قطعاً بدون رهایی زن ایرانی از تبعیض‌های گوناگون تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امکان دستیابی به دموکراسی در جامعه ایران وجود ندارد، لذا به همین دلیل است که ما در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین جوهر شعار «زن، زندگی، آزادی» جوهر دموکراسی خواهانه تعریف کردیم البته همچنان هم بر آن باور هستیم، ولی یادمان نرود که در اینجا در کالبد شکافی شعار «زن، زندگی، آزادی» بر فونکسیون این شعار در عرصه تحول ساختاری سه مؤلفه‌ای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی تکیه داریم و به طرح این سؤال پرداخته‌ایم که اگرچه شعار «زن، زندگی، آزادی» توانسته است در جامعه کردهای سوریه یا روزثاوا ایجاد تحول فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بکند، آیا در جامعه بزرگ امروز ایران هم می‌تواند ایجاد تحول عظیم ساختاری فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آن هم به صورت دموکراتیک و تکوین یافته از پائین بکند؟ در پاسخ به این سؤال است که جواب ما منفی می‌باشد و باز در همین رابطه است که ما به طرح شعار ال‌ترناتیوی خود یعنی شعار «زن، برابری، آزادی» پرداخته‌ایم.

ماحصل اینکه، از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رابطه با مطالبات گروه‌های مختلف مردم ایران در طول ۴۳ سال گذشته حاضر به حداقل پاسخگوئی و عقب‌نشینی نبوده و نیست و از آنجائیکه به علت ضعف شرایط ذهنی و فقدان سازمان‌یابی سراسری گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران (از جامعه کارگری تا جامعه زنان) و خلاء جامعه مدنی جنبشی سازمان‌یافته سراسری و خلاء رهبری دینامیک درون‌زای جمعی، در این شرایط باعث گردیده است تا ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ماه ۱۴۰۱ حتی پس از سه ماه که از عمر آن می‌گذرد، هنوز نتواند در عرصه میدانی توازن قوا به سود خود تغییر بدهد و به همین دلیل هنوز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب حرکت‌های اعتراضی مردم ایران را دارد. علی‌هذا، به همین دلیل است که «در این شرایط تکوین جبهه ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان یک امر ضروری می‌باشد و تا زمانی که جبهه ضد استبدادی به صورت دینامیک و دموکراتیک و تکوین یافته از پائین مادیت پیدا نکند امکان تغییر توازن قوای میدانی به سود پائینی‌های قدرت وجود ندارد در نتیجه شرایط برای سرکوب فراگیر این ابرحرکت اعتراضی توسط نیروهای سرکوب‌گر سازمان‌یافته و تا بن دندان مسلح رژیم مطلقه فقهاتی فراهم می‌باشد». نباید فراموش کنیم که در سال ۵۷ حتی اگر همان جبهه ضد استبدادی آنچنانی تحت هژمونی خمینی شکل نمی‌گرفت در خلاء سازماندهی مردم ایران و به

علت ناتوانی جریان‌های جامعه سیاسی (از راست راست تا چپ چپ، از چریک‌گرا تا تحزب‌گرا و غیره) نسبت به سازماندهی حرکت عظیم اعتراضی مردم ایران شرایط برای سرکوب بیشتر همه جنبش‌های مطالباتی (از جنبش کارگری که تمام‌قد به میدان آمده بودند تا جنبش معلمان و کارمندان و زنان و تا حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها) فراهم می‌گردید. باری، به همین دلیل بود که جبهه ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، یک پارادوکس و یک شمشیر دو لبه بود چراکه از یک طرف نردبانی برای به قدرت رسیدن خمینی و حواریونش شد و باعث گردید تا این انقلاب از همان آغاز (۲۲ بهمن ۵۷) مرده به دنیا بیاید و از طرف دیگر همین جبهه ضد استبدادی در فرایند پاسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ مادیت پیدا کرد و با پیوند سراسری جنبش اعتصابی نیروی کار کشور (اعم از کارگری و کارمندی) به این جبهه ضد استبدادی و در ادامه آن پیوند دو جنبش خیابانی و اعتصابی، توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی قدرت جامعه بزرگ ایران تغییر داد و البته همین تغییر توازن قوا باعث اعتلای شرایط ذهنی (از آگاهی‌یابی تا سازمان‌یابی) کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی هم شد. قطعاً اگر روند اعتلای شرایط ذهنی از آگاهی‌یابی تا سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی ادامه پیدا می‌کرد و جنبش ضد استبدادی مردم ایران توسط ساخت و پاخت کنفرانس امپریالیستی گوادلوپ (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در راستای فرار شاه از کشور

و تسلیم نیروهای مسلح نظامی و انتظامی به خمینی) سقط جنین نمی‌شد و این جنبش می‌توانست ادامه پیدا کند، شرایط برای تکوین آلترناتیو دینامیک درون‌زای جمعی و هژمونی تکوین یافته از پائین در بستر جنبش‌های عظیم خودپوی و خودسازمانده و خودرهبری (از جنبش کارگری تا جنبش معلمان و کارمندان و دانشجویی و زنان و غیره) فراهم می‌گردید و قطعاً با اعتلای شرایط ذهنی شرایط برای به چالش کشیدن هژمونی بلامنازع خمینی بر جبهه ضد استبدادی سال ۵۷ به چالش کشیده می‌شد و دیگر گفتمان استبدادساز «ولایت فقیه» خمینی نمی‌توانست به عنوان گفتمان مسلط حاکم بر ابر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بشود. از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در خصوص تکوین جبهه ضد استبدادی در این شرایط لازم است که به این نکات توجه بکنیم:

الف - بدون تکوین جبهه ضد استبدادی هرگز امکان تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت وجود ندارد.

ب - در راستای تکوین جبهه ضد استبدادی باید مبارزه گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران به صورت فراطبقاتی در نظر گرفته شود.

ج - طبقاتی کردن مبارزه باعث سکتاریسم طبقه کارگر ایران و شکست این جبهه می‌شود.

د - تکوین جبهه ضد استبدادی با شعار «همه با هم» بدون مرزبندی رویکردها و برنامه‌های آلترناتیوی تنها در خدمت فرصت‌طلبان طالب

قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران می‌باشد.

ه - جبهه متحد ضد استبدادی باید از پائین توسط پیوند افقی و عمودی جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین مادیت پیدا کند نه از بالا توسط جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ، بدون تردید هر گونه تکوین جبهه ضد استبدادی از بالا محکوم به شکست خواهد بود و عامل اصلی شکست جبهه ضد استبدادی سال ۵۷ همین پروسه تکوین از بالای آن در چارچوب شعار سلبی «شاه باید برود» و یا شعار «همه با هم» خمینی بود. بی‌شک اگر در سال ۵۷ جبهه ضد استبدادی از پائین تحت هژمونی جنبش کارگری و یا جنبش معلمان و یا جنبش دانشجویی تکوین پیدا می‌کرد، هرگز آن جبهه ضد استبدادی نردبان قدرت برای خمینی و حواریونش نمی‌شد.

و - در جبهه ضد استبدادی لازم است که هویت جنبشی، جنبش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین و همچنین هویت جریان‌های جامعه سیاسی (داخل و خارج از کشور) شرکت کننده به لحاظ برنامه‌ای و رویکردی و آلترناتیوی حفظ بشود به بیان دیگر در جبهه ضد استبدادی «وحدت» باید بر پایه «کثرت» تعریف بشود و هرگز «کثرت» نباید بر پای «وحدت» ذبح و نادیده گرفته بشود. شاید بهتر باشد که بگوئیم «جبهه ضد استبدادی یک وحدت تاکتیکی است که حداکثر می‌تواند تا مرز سرنگونی معنا داشته باشد.»

ز - «رهبری» در جبهه ضد استبدادی باید صورت دموکراتیک داشته باشد، نه اینکه مانند سال ۵۷ یک جریان خاص بخواهد به نمایندگی از مردم و جریان‌های سیاسی، برنامه کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود را دنبال نماید.

ح - در جبهه ضد استبدادی رهبری دموکراتیک در هدایت مبارزه مردم و «تعیین شعار و تعیین گفتمان مسلط بر جبهه» نباید بر رویکرد تک مؤلفه‌ای سلبی و گفتمان و شعار خاص یک جریان جبهه را هدایت نماید، بلکه برعکس باید در جهت اعتلا و رادیکالیزاسیون منطقی مبارزه به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و اثباتی بر شعار و گفتمان ضد استبدادی تکیه داشته باشد.

یادمان باشد انحراف جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از زمانی آغاز شد که هادی غفاری به نمایندگی از روحانیت حواریون خمینی، در تظاهرات بعد از نماز عید فطر قیطریه شعار فاشیستی «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» مطرح کرد و از بعد از آن بود که این شعار به صورت یک شعار محوری و سراسری و به صورت یک گفتمان فاشیستی بر جبهه ضد استبدادی سال ۵۷ حاکم شد که سنتز آن قرار گرفتن عکس خمینی بر سطح کره ماه و حاکمیت گفتمان ارتجاعی و استبدادساز «ولایت فقیه» خمینی و در نهایت مرده به دنیا آمدن انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون بخت ایران بود. به همین دلیل است که می‌توانیم داوری کنیم که حساس‌ترین مشخصه تعیین‌کننده جبهه ضد استبدادی عبارتند از:

۱- رهبری .

۲- شعار محوری .

۳- گفتمان حاکم، بر آن می‌باشد .

تا آنجا که باید بگوئیم بدون مشخص شدن این سه محور امکان تکوین جبهه ضد استبدادی به صورت دموکراتیک وجود ندارد، بنابراین طرح شعار فرصت‌طلبانه بعضی از جریان‌های خارج‌نشین که می‌گویند «ما اول رژیم را سرنگون کنیم و بعد بنشینیم در باب آلترناتیو اثباتی جایگزین صحبت کنیم همان شعار خمینی در سال ۵۷ می‌باشد» که باعث گردید تا از فردای ۲۲ بهمن، او تمام وعده و وعیده‌های داده شده قبلی خود را «خدعه» تعریف نماید و تمامی کنش‌گران ضد رژیم مطلقه فقهاتی را «سبع» بنامد و به عنوان باغی و طاغی و مرتد، مهدورالدم اعلام کند .

باری در خصوص جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبش شهریور - آذر ماه ۱۴۰۱ آنچنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم «حضور سازمان‌یافته جنبش زنان از نهم مهرماه ۱۴۰۱ مولود حضور جنبش دانشجویی بود». به بیان دیگر «این بخش زنان جنبش دانشجویی بودند که از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود تمام قد به عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی توانستند (با حمایت کنش‌گران مرد جنبش دانشجویی ۱۱۱ دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی کشور و حمایت جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی و غیره) رهبری شناور و غیر نهادینه شده قبلی جنبش زنان ایران در این ابرحرکت اعتراضی ضد

استبدادی (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهرماه ۱۴۰۱) را از فاز دوم (از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به بعد) تثبیت سازند». شاید بهتر باشد که بگوئیم «اگر جنبش دانشجویی تمام قد از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به صورت میدانی وارد عرصه این ابحرکت اعتراضی ضد استبدادی (با شعار «مهسا امینی بهانه است - اصل نظام نشانه است») نمی‌شدند، قطعاً جنبش زنان ایران حتی جایگاه رهبری شناور فاز اولیه خودش را هم در ادامه این ابحرکت اعتراضی از دست می‌داد»؛ و در آن صورت این «جنبش اقلیت‌های قومی و در رأس آنها جنبش خلق کرد بود (مانند سال‌های ۵۷ تا ۶۰) که می‌توانست در رهبری این ابحرکت اعتراضی ضد استبدادی قرار بگیرد» که البته در آن صورت «با جایگزین شدن رهبری جنبش اقلیت‌های قومی (مثل جنبش خلق کرد) به جای رهبری جنبش زنان (به عبارت صحیح‌تر به جای رهبری جنبش دانشجویی) این ابحرکت اعتراضی دچار یک بحران بزرگ دیگری می‌شد، چراکه تجربه سال‌های گذشته (از اواخر بهمن ماه ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰) نشان داده است که در جامعه رنگین کمان ایران به علت کثرت قومی و فرهنگی و مذهبی و غیره، رهبری اقلیت قومی (مثل جنبش خلق کرد) باعث می‌گردد که حرکت‌های اعتراضی سیاسی از صورت فراگیر ملی خارج بشود و شکل منطقه‌ای قومی پیدا کند، در صورتی که با تحقق حرکت‌های اعتراضی سیاسی به صورت فراگیر و ملی، این ابحرکت‌های ملی نه تنها باعث ایجاد محدودیت برای جنبش‌های اقلیت‌های قومی و مذهبی (مثل جنبش خلق کرد و خلق بلوچ و خلق

عرب و غیره) نمی‌شود، بلکه برعکس بسترساز اعتلای این جنبش‌های اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز می‌گردد». مع الوصف، به همین دلیل است که «در طول ۳ ماه گذشته عمر این ابرحرکت اعتراضی ملی و ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ شاهد بوده‌ایم که تمامی جنبش‌های اقلیت‌های قومی (از خلق کرد تا خلق بلوچ) به صورت فراگیر روندی رو به اعتلا داشته‌اند». بر این مطلب بیافزاییم که «در صورتی که جنبش‌های منطقه‌ای اقلیت‌های قومی (مثل خلق کرد و خلق بلوچ و غیره) می‌توانستند در طول سه ماه گذشته رهبری این ابرحرکت اعتراضی را به دست بگیرند، به علت پتانسیل عظیم شرایط عینی در مناطق اقلیت‌های قومی (که محصول سیستم هزاری تویی آپارتاید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته بر اقلیت‌های قومی و مذهبی جامعه بزرگ ایران می‌باشد) شرایط برای ایجاد خشونت و قهر و آنتاگونیسم در عرصه این ابرحرکت اعتراضی و ملی و ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری (به صورت دینامیک و به صورت مکانیکی یا تحمیلی از طرف دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) می‌گردید. لذا، از اینجا است که در طول ۳ ماه گذشته شاهد بوده‌ایم که بیش از ۸۰ درصد خشونت در عرصه این ابرحرکت اعتراضی (چه مستقیم از طرف دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل شده باشد و چه غیر مستقیم به صورت واکنشی و عکس‌العملی از طرف کنش‌گران این ابرحرکت اعتراض صورت

گرفته باشد) در مناطق اقلیت‌های قومی از کردستان تا بلوچستان صورت گرفته است». فراموش نکنیم که آنچنانکه بارها قبلاً تکرار کرده‌ایم، «خشونت در عرصه حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران (چه به صورت خیزشی باشد و چه به صورت جنبشی) سم قاتلی است که علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا هزینه سرانه مشارکت مردم ایران بالا برود و با بالا بردن هزینه سرانه مشارکت در مبارزه امکان مشارکت فراگیر توده‌ای کاهش بدهد، خود این امر باعث می‌گردد که تئوری سلاح در برابر سلاح، یا خشونت در برابر خشونت، جایگزین تئوری انقلاب بر پایه جمعیت انبوه بشود». همچنین باعث می‌گردد که «در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد، شرایط برای سرکوب فراگیر کنش‌گران توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم بشود». به هر حال بدین ترتیب بوده است که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه ماه گذشته، جهت فراهم کردن شرایط برای سرکوب این ابر حرکت اعتراضی و ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری پیوسته و علی‌المدوم تلاش کرده و می‌کند تا به شکلی آن را به خشونت بکشاند و برای به خشونت کشانیدن این ابر حرکت اعتراضی تمام تلاش رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه بوده است که کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی را وارد برخورد واکنشی و عکس‌العملی بکند، زیر تجربه دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۳ سال گذشته، به این رژیم

آموخته است که تنها با ظهور خشونت در عرصه این حرکت‌ها چه از بالا باشد و چه از پائین، این رژیم می‌تواند به سرکوب کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی (چه خیزشی باشند و چه جنبشی) دست پیدا کند»، مع‌هذا، در همین رابطه است که پس از سه ماه که از عمر این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری می‌گذرد، رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم برای افزایش خشونت و ایجاد حرکت عکس‌العملی در کنش‌گران میدانی این ابرحرکت، چوبه‌های دار بر پا کرده است تا همچنان که خامنه‌ای می‌گفت، «خدای دهه ۶۰ خمینی را زنده نگاه دارد و چوبه‌های دار را به عنوان شمشیر دموکلس بر سر کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی نگه دارد.»

باری، پیام ما امروز (پس از گذشت سه ماه که از عمر این ابرحرکت اعتراضی ملی و ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی می‌گذرد) به کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی این است که «تا زمانیکه این حرکت عظیم و ملی اعتراضی «به خشونت گرفتار نشود» این ابرحرکت ملی می‌تواند به صورت عمودی و افقی به حرکت خود ادامه بدهد و می‌تواند در ادامه حرکت خود «وارد فرایند جنبش عظیم نافرمانی مدنی بشود» و می‌تواند «بدل به هسته اصلی جامعه مدنی جنبشی دینامیک و دموکراتیک و فراگیر و سراسری بشود» و می‌تواند در ادامه حیات خود به «جنبش سراسری اعتصابی اردوگاه نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی و غیره) دست پیدا کنند» و می‌تواند در ادامه حیات خود «به رهبری

جمعی دینامیک و دموکراتیک درون‌زا دست پیدا کند» و می‌تواند به فرایند «خودسازماندهی سراسری تکوین یافته از پائین دست پیدا کند» و می‌تواند به «تغییر توازن قوای میدانی به سود پائینی‌های قدرت دست پیدا کند» و می‌تواند «هسته مرکزی تکوین جبهه ضد استبدادی به صورت دموکراتیک و تکوین یافته از پائین بشود» و می‌تواند «شرایط برای رادیکالیزاسیون جامعه رنگین کمان ایران فراهم نماید» و می‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در تمامی عرصه‌ها و ادار به عقب‌نشینی سازد». عنایت داشته باشیم که در حرکت‌های خیزشی فاز اول (از خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶) و حرکت‌های جنبش‌های تیرماه ۷۸ دانشجویی و جنبش سبز سال ۸۸ و در ادامه آن در دو ابر خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ «ایجاد خشونت و آنتاگونیسم» در آن حرکت‌های اعتراضی (چه از بالا و چه از پائین) بستر ساز سرکوب فراگیر آن حرکت‌های اعتراضی توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شد. بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

اولاً هیچ حرکت اعتراضی چه صنفی و چه مدنی و چه سیاسی (در شکل خیزشی و جنبشی) نمی‌تواند به مطالبه حداقلی و یا حداکثری خود دست پیدا کند مگر اینکه کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی بتوانند توازن قوا (حتی در شکل موضعی و موقت هم که شده مانند جنبش معلمان و بازنشستگان) به سود خود تغییر بدهند. طبیعی است که در شرایطی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا بن دندان مسلح و سازمان یافته

و آماده سرکوب می‌باشد و کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی جامعه رنگین کمان ایران، در ضعف شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و راهبری و رهبری و آلترناتیو‌سازی و غیره) به سر می‌برند و شرایط عینی نسبت به شرایط ذهنی نقش تعیین‌کننده در موتور حرکت کنش‌گران دارد و هنوز حرکت‌های اعتراضی سیاسی و مطالباتی و تحول‌خواهانه نتوانسته‌اند (حتی پس از ۴۳ سال) به صورت فراگیر و سراسری (مانند سال ۵۷) توده‌ای بشوند و تا اعماق جامعه رنگین کمان ایران نفوذ نمایند، «خشونت‌گرایی توسط کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی حاصلی جز سرکوب شدن توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نخواهد داشت.»

ثانیاً باید عنایت داشته باشیم که «حرکت‌های اعتراضی هدف‌دار در زمانی می‌توانند روندی اعتلا بخش و درازمدت و غیر قابل سرکوب پیدا کنند که قبل از همه برای رشد و اعتلای شرایط ذهنی مناسب (اعم از آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و حرکت‌های ترویجی و تبلیغی) در ذهن و آگاهی و خودآگاهی کنش‌گران این ابرحرکت‌های اعتراضی دینامیک و دموکراتیک «تحول فرهنگی دموکراتیک و رادیکالیزه» شکل بگیرد تا از مسیر این کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی، این تحول عظیم فرهنگی بتواند به اعماق جامعه بزرگ ایران سرازیر بشود.»

باری، با فرمولاسیون کردن این امر باید پیوسته در عرصه دیالکتیک عین و ذهن، معتقد به تقدم شرایط ذهنی بر شرایط عینی حرکت (اعم از

آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و سازمان‌یابی و غیره) بشویم، طبیعی است که در صورتی که شرایط عینی بر شرایط ذهنی در موتور حرکت توده‌ها تقدم داشته باشد، خشونت‌گرایی امری محتوم و جبری خواهد بود البته در ادامه آن ناکامی و بن‌بست هم امری جبری خواهد شد. بنابراین، به ضرس قاطع می‌توان داوری کرد که «در هر شرایطی که به علت ضعف شرایط ذهنی، شرایط عینی نقش تعیین‌کننده در موتور حرکت توده‌ها داشته باشد، خشونت‌گرایی عامل اصلی شکست و بن‌بست و ناکامی آن حرکت خواهد شد»؛ به عبارت دیگر «عامل اصلی خشونت‌گرایی در حرکت‌های اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی ضعف شرایط ذهنی است»؛ و از اینجاست که باید بگوئیم که تنها توسط «تقویت شرایط ذهنی در جامعه (اعم از آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی و تئوری‌سازی و غیره) است که می‌توان از خشونت‌گرایی در حرکت‌های اعتراضی دینامیک و خودجوش و تکوین یافته از پائین جلوگیری کرد». لازم به ذکر است که در چهار ابرحرکت اعتراضی (جنبش سبز سال ۸۸ و خیزش دی‌ماه ۹۶ و خیزش آبان‌ماه ۹۸ و حرکت ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری) جامعه بزرگ ایران، هر چند که این چهار ابرحرکت اعتراضی خاستگاه‌های اجتماعی متفاوت (از اقصای میانی تا حاشیه‌نشینان و تهیدستان و فرودستان) داشته‌اند و هرچند که کنش‌گران این چهار ابرحرکت اعتراضی ماهیت طبقاتی یکسانی نداشته‌اند، ولی وجه مشترک همه این‌ها گرفتار شدن در ورطه خشونت به علت ضعف شرایط

ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و غیره) می‌باشد. علی‌ایحال، «درس‌های تازه‌ای» که می‌توانیم از ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری پس از سه ماه پراکسیس سیاسی - اجتماعی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بگیریم عبارتند از:

درس اول - رابطه کنش‌گران جنبش دانشجویی در جایگاه رهبری جمعی (در فرایند دوم این ابرحرکتی اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران، یعنی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ الی الان) «یک رابطه دو طرفه دیالکتیکی می‌باشد» (نه یک رابطه مکانیکی یک طرفه). برای فهم بیشتر موضوع عنایت داشته باشیم که جنبش دانشجویی در ۸۰ سال گذشته حرکتش (از شهریور ۲۰ تا شهریور ۱۴۰۱) در عرصه تعریف پراکسیس سیاسی - اجتماعی خودش، چه در فاز تحزب‌گرایانه دهه ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و چه در فاز چریک‌گرایانه مدرن از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ و چه در فرایند پساانقلاب ۵۷ (از ۲۳ بهمن ماه ۵۷ تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹) و چه در فاز جنبش‌گرایی (از دوم خرداد ۷۶ تا عاشورای سال ۸۸ و چه در فاز خیزش‌گرایی از دی‌ماه ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱ پیوسته حرکتی یکطرفه و مکانیکی با پراکسیس سیاسی - اجتماعی، دینامیک خودپوی و تکوین یافته از پائین و کنش‌گران برابری‌طلب و عدالت‌خواه پائینی‌های قدرت داشته است، لذا همین رابطه یکطرفه کنش‌گران جنبش دانشجویی با پراکسیس سیاسی - اجتماعی دینامیک تکوین یافته از پائین مردم ایران باعث گردید که در طول ۸۰ سال گذشته عمر جنبش دانشجویی

ایران (از شهریور ۲۰ تا شهریور ۱۴۰۱) این جنبش نتواند در خلاء جامعه مدنی جنبشی نهادینه شده و در خلاء شرایط ذهنی رو به اعتلا و در خلاء سازمان‌یابی سراسری گروه‌های اجتماعی (از جنبش کارگری تا جنبش زنان و غیره) در جایگاه رهبری درون‌زا و دینامیک حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی خیزشی و جنبشی مردم ایران قرار بگیرد. به بیان دیگر «رویکرد یک طرفه و مکانیکی جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ تا شهریور ۱۴۰۱) پیوسته باعث گردیده است که جنبش دانشجویی دنباله‌رو پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه باشد و نتواند خودش به صورت دیالکتیکی و تطبیقی به خلق پراکسیس سیاسی - اجتماعی جدید دست پیدا کند» توجه داشته باشیم که «این دنباله‌روی جنبش دانشجویی از پراکسیس سیاسی اجتماعی جامعه ایران در تمامی ادوار گذشته پساشهریور ۲۰ تا شهریور ۱۴۰۱ ادامه داشته است و باعث سترون شدن پراکسیس سیاسی - اجتماعی دینامیک تکوین یافته از پائین مردم ایران شده است»؛ که برای توضیح بیشتر موضوع تنها کافی است که به کالبد شکافی و آنالیز حرکت جنبش دانشجویی در دهه ۲۰ تا کودتای مصدق بپردازیم که در چارچوب دنباله‌روی و رویکرد یک طرفه و انطباقی جنبش دانشجویی از حزب توده و احزاب ملی‌گرا باعث گردید که این جنبش در روز ۲۸ مرداد ۳۲ به عنوان غایب بزرگ در راستای نبرد و شکست دادن کودتای امپریالیستی بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران باشد. همچنین در ادامه همین رویکرد

یک طرفه‌نگری و غیر دیالکتیکی یا انطباقی جنبش دانشجویی در دهه حاکمیت‌گفتمان چریک‌گرائی (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) بود که جنبش دانشجویی تنها خاستگاه چریک‌ها، برای جریان‌های چریکی از مذهبی تا مارکسیستی شده بود؛ و جز این هیچ رسالتی جهت آسیب‌شناسی و کالبد شکافی و آنالیز جنبش چریکی برای خود تعریف نمی‌کرد. در نتیجه همین امر باعث گردید که در طول ۱۰ سال حاکمیت‌گفتمان چریک‌گرائی بر جامعه ایران (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) مردم ایران جز قهرمان‌سازی و تماشاگر بودن دستاورد دیگری از جنبش چریکی نصیب‌شان نشد؛ و باز در سال ۵۶ و ۵۷ در چارچوب همین رویکرد یک طرفه و انطباقی و غیر دیالکتیکی جنبش دانشجویی بود که آنها دنباله‌رو بی‌چون و چرای خمینی و حواریونش شده بودند و به صورت لشکر پیاده نظام خمینی و حواریونش عمل می‌کردند و هیچ رسالت دیگری در راستای نقد جوهر و ماهیت ارتجاعی خمینی و حواریون او برای خود تعریف نمی‌کردند. از این جهت همین امر باعث گردید تا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران مرده بدنیا بیاید و خمینی و حواریونش بتوانند بر دوش جنبش دانشجویی تا کره ماه خود را بالا ببرند و رهبری خودشان بر جنبش عظیم ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نهادینه کنند. باز همین جامعه دانشجویی ایران بود که در فرایند پساانقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ خاستگاه اصلی سربازگیری خمینی و حواریونش در تکوین نهادهای سرکوب‌گر خود (از سپاه پاسداران تا

کمیت‌ها و تا سناریوی دست‌ساز اشغال سفارت آمریکا توسط حواریون خمینی) بشوند و یا خاستگاه یارگیری و جذب نیرو برای جریان‌های سیاسی جامعه پساانقلاب ایران اعم از جریان‌های مذهبی و مارکسیستی و ملی و قومی بشوند که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران برای جریان خاص خود بودند؛ و در مرحله جنبش‌گرایی از دوم خرداد ۷۶ تا عاشورای ۱۳۸۸ باز این جنبش دانشجویی با همان رویکرد انطباقی و مکانیکی و غیر دیالکتیکی و یک طرفه نگری‌اش بود که باعث گردید که دنباله‌رو جناح‌های درونی قدرت حاکم (در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان) بشوند تا آنجا که باید بگوئیم در طول دو دهه حاکمیت گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی بر جامعه نگون‌بخت ایران (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) جنبش دانشجویی هرگز در بستر استراتژی ضد استبدادی خودش حاضر نشد به نقد همه جانبه نظری و عملی اصلاح‌طلبان رنگارنگ حکومتی اقدام نماید، به طوری که باید داوری کنیم که در طول دو دهه (خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) بزرگ‌ترین سکوی پرش جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف (سفید و سبز و بنفش و غیره) و در راستای ایجاد فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی آنها (در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان) و پر کردن صندوق‌های رأی خودشان بوده‌اند.

همچنین از دی‌ماه ۹۶ که جنبش دانشجویان دانشگاه تهران با شعار استراتژیک «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» پایان دوران

حاکمیت گفتمان اصلاح‌طلبی حاکمیت اعلام کردند و رویکرد جدید خیزش‌گرایی (به جای رویکرد جنبش‌گرایی دو دهه خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) در دستور کار خود قرار دادند، باز هم جنبش دانشجویی در چارچوب همین رویکرد یک طرفه‌نگری و انطباقی و غیر دیالکتیکی و مکانیکی خود بود که چه در خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و چه در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ کنش‌گران این جنبش جز دنباله‌روی از حرکت اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه کنش‌گران خیزشی فوق رسالت دیگری برای خود تعریف نکردند و در دوران اعتلای جنبش‌های مطالبه‌محور (از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) باز جنبش دانشجویی ایران در کادر همان رویکرد غیر دیالکتیکی و مکانیکی و انطباقی و یک طرفه‌نگری که داشتند هرگز نتوانستند (مانند جنبش معلمان ایران) در جایگاه رهبری جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی قرار بگیرند و در راستای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری آنها حرکت نمایند؛ اما و هزار اما «از نهم مهرماه ۱۴۰۱ جنبش دانشجویی توانست از خاکستر ۸۰ سال تاریخ گذشته خود ققنوس‌وار با قامتی نوین حرکت تطبیقی و دیالکتیکی خود را به صورت سنتز جدیدی (که تفاوت جوهری با گذشته داشت) از سر بگیرد» در این سنتز جدید جنبش دانشجویی ایران:

اولاً تمام قد و به صورت سراسری در ۱۱۱ دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی کشور به میدان آمدند و با این حضور فراگیر خود بود که (قله آتشفشان آن در دهم مهرماه ۱۴۰۱ در دانشگاه شریف شعله ورگردید)

توانست به صورت میدانی رهبری جمعی و دینامیک و دموکراتیک این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را در دست بگیرد و توانست با ورود خود (از نهم مهرماه ۱۴۰۱) به این ابرحرکت اعتراضی، «هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را (که از ۲۶ شهریور با مراسم تشییع جنازه مهسا امینی در سقز و ادامه آن در سنندج و غیره تا نهم مهرماه ۱۴۰۱ صورتی تک مؤلفه‌ای خیزشی و اتمیزه و بی‌سر داشت و جنبش زنان ایران هم به علت عدم سازمان‌یابی سراسری توان رهبری و راهبری آن را نداشت) دچار تحول و تبدیل بکند و به صورت ترکیبی دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی درآورد.»

ثانیاً جنبش دانشجویی در این فرایند توانست (برعکس رویکرد یکطرفه و انطباقی و غیر دیالکتیکی و مکانیکی گذشته‌اش) با «رویکرد جدید تطبیقی و دیالکتیکی ظاهر بشود که در کادر این رویکرد جدید بود که کنش‌گران جنبش دانشجویی توانستند با کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و با جنبش‌های دینامیک گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران (از جنبش معلمان تا جنبش زنان و جنبش دانش‌آموزی و تا جنبش کارگری) پیوند دیالکتیکی پیدا کنند»، یعنی «به صورت متقابل هم از آنها تأثیر بگیرند و هم بر آنها تأثیر گذار بشوند» بنابراین بدین ترتیب بود که «جنبش دانشجویی توانست در حداقل زمان ممکن در جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی قرار بگیرد و توانست برای اولین خودش را در عرصه پراکسیس سیاسی

- اجتماعی عظیم مردم ایران به صورت تطبیقی (نه مانند گذشته به صورت انطباقی) کشف کند و با کشف دیالکتیکی و تطبیقی خودش در دل این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری بود که توانست روند استحاله جنبشی آن حرکت تک مؤلفه‌ای خیزشی را آغاز نماید و توانست گفتمان ضد استبدادی با شعار «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه چه رهبر» بر این ابرحرکت اعتراضی حاکم نماید و توانست رهبری جنبش زنان (در چارچوب جامعه زنان دانشجو و دانش آموز و معلم) که تا نهم مهرماه ۱۴۰۱ صورت ژلاتینی داشت نهادینه بکند.»

ثالثاً جنبش دانشجویی در این فرایند توانست (برعکس ۸۰ سال گذشته حرکت خودش) «حرکتی مستقل از جناح‌های درونی حکومت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ (که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم برای جریان خاص خود هستند) داشته باشند.»

رابعاً جنبش دانشجویی در فرایند جدید حرکتش توانست در کادر «رویکرد تطبیقی و دیالکتیکی و دو طرفه خودش به عنوان یک سنتز جدید «مدل جدیدی از رهبری جمعی» در عرصه راهبری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به نمایش بگذارد، آنچنانکه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای در سرکوب این ابرحرکت اعتراضی دچار سر در گمی ساخته است و با شعار «اختلاط زن و مرد دانشجو در سلف غذاخوری‌ها مبارزه با آپارتاید جنسیتی حتی در خود

دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی به نمایش گذاشتند و توانستند با رهبری جمعی خود بر این ابرحرکت اعتراضی شعار «نترسید، نترسید - ما همه باهم هستیم» گذشته کنش‌گران جنبشی و خیزشی را بدل به شعار «بترسید، بترسید - ما همه با هم هستیم» بکنند». بنابراین درس جدیدی که از این ابرحرکت اعتراضی با عنایت به جایگاه رهبری جنبش دانشجویی می‌توانیم بگیریم اینکه «رابطه کنش‌گران پیشگام در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود با جامعه ایران باید یک رابطه دیالکتیکی دو طرفه باشد»؛ یعنی کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «هم باید از پراکسیس سیاسی اجتماعی مردم ایران تأثیر بگیرند و هم باید با حرکت نظری و عملی خود بر پراکسیس سیاسی اجتماعی مردم ایران تأثیر بگذارند» تا در تحلیل نهائی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بتوانند «به عنوان یک سنتز جدید از دل پراکسیس عظیم سیاسی - اجتماعی مردم ایران، خودشان را کشف کنند»؛ زیرا تا زمانیکه «کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نتوانند به صورت دیالکتیکی خودشان را از دل پراکسیس سیاسی - اجتماعی کشف نمایند، هرگز نمی‌توانند در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود به آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و راهبری (نه رهبری) کنش‌گران دست پیدا کنند».

خامساً جنبش دانشجویی در این فرایند جدید حرکتش به این واقعیت دست پیدا کرده است که «راه اعمال اراده جمعی‌شان در شکل‌یابی‌شان

به صورت شبکه‌ای، افقی، مستقل از ساختار قدرت حاکم) است» و دریافته‌اند که «تا هنگامی که نتوانند اراده جمعی خودشان را به صورت متشکل اعمال کنند در این نبرد نابرابر یا شکست می‌خورند و یا به دنبال راه زندگی فردی خود برای فرار از مهلکه می‌روند». بی‌تردید «دنبال کردن راه‌های فردی و انتخاب زندگی خارج‌نشینی، برون رفت جمعی از انسداد داخل کشور دشوارتر می‌کند». کنش‌گران جامعه دانشجویی کشور اکنون به این واقعیت دست پیدا کرده‌اند که «نه در خارج از کشور نجات دهنده‌ای هست و نه در داخل کشور منجی را باید از میان جناح‌های حکومتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره جستجو کرد، تنها تکیه بر اراده جمعی خود در داخل کشور آن هم به صورت خودپوی و دینامیک و خودسازمانده منبعی است که می‌تواند ساختمان این جامعه در حال فروپاشی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را نجات بدهد». آن‌ها دریافته‌اند که «اراده جمعی را باید در جامعه امروز ایران از نو بسازند، آن هم با آگاهی و در بستر استراتژی آگاهی‌بخش اجتماعی توسط آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و راهبری و رهبری درون‌زای جمعی دینامیک و دموکراتیک، در پیوند افقی با گروه‌های اجتماعی از جامعه زنان تا جامعه کارگران و جامعه تهیدستان و فرودستان اعماق جامعه بزرگ ایران و در راستای آزادی و برابری و رهائی، از تبعیض‌های جنسیتی، قومیتی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی و آموزشی برای همه جامعه رنگین‌کمان ایران». همچنین آن‌ها دریافته‌اند

که «مسیر نیل به آزادی و برابری و رهائی در جامعه امروز ایران مبارزه‌ای دشوار و طولانی می‌باشد و کوتاه کردن این راه و مسیر حاصلی جز ناکامی و بازتولید دوباره استبداد و استثمار و استحمار و جایگزین شدن شیخ به جای شاه و شاه به جای شیخ در جامعه ایران نخواهد داشت». آن‌ها فهمیده‌اند که «در شرایط انسداد ساختار سیاسی، ساختار اقتصادی، ساختار اجتماعی و ساختار فرهنگی امروز جامعه ایران، تلاش برای رهائی، نیازمند به دگرگونی در نظم نهادی ساختارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است آن هم نه با رویکرد سلبی صرف بلکه با رویکرد ایجابی و در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات برای همه جامعه بزرگ ایران». بنابراین به همین دلیل است که شعار محوری امروز جنبش دانشجویی این است که «نه سلطنت، نه رهبری - دموکراسی، برابری» که بدون تردید جوهر اثباتی این شعار چیزی جز همان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات برای همه افراد جامعه نیست. آن‌ها دریافته‌اند که «به جای فرار به کشورهای خارج، باید در داخل بمانند و در حوزه عمومی مردم ایران نفس بکشند و حرکت کنند». آن‌ها معتقد «به انقلاب اجتماعی از طریق بالا نیستند، بلکه برعکس انقلاب اجتماعی و یا تحول ساختار اجتماعی جامعه ایران را بر پایه تحول عظیم ساختار فرهنگی تکوین یافته از پائین تعریف می‌نمایند و تحول عظیم

ساختار سیاسی را در ادامه تحول عظیم ساختاری اجتماعی و فرهنگی دنبال می‌کنند.»

درس دوم تازه‌ای که ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ماه ۱۴۰۱ به ما می‌آموزد، در خصوص تعریف و تعیین «نوع شکل‌بندی حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی و یا ترکیبی خیزشی - جنبشی می‌باشد» زیرا ۱۵۰ سال گذشته عمر جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و صنفی و مدنی جامعه بزرگ ایران نشان داده است که شکل‌بندی حرکت‌های اعتراضی در جامعه ایران «صورت تاریخ‌مند دارند، نه شکلی ثابت و تعیین شده از قبل». لذا به همین دلیل است که «هر نسلی شکل‌بندی خاصی برای حرکت‌های اعتراضی خاص خودشان انتخاب می‌کنند که با شکل‌بندی حرکت‌های اعتراضی نسل گذشته تفاوت می‌کند» برای مثال می‌توان داوری کرد که شکل‌بندی حرکت اعتراضی مردم ایران در جنبش سبز سال ۸۸ بر علیه هسته سخت رژیم مطلقه فقه‌حاکم یا حزب پادگانی خامنه‌ای با شکل‌بندی اعتراضی مردم ایران در خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و همچنین با شکل‌بندی جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی که از تابستان ۹۶ به صورت فراگیر شکل گرفتند و به همین ترتیب با شکل‌بندی ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذرماه ۱۴۰۱ متفاوت می‌باشند. از این جهت «در فرمولاسیون عوامل تعیین‌کننده در شکل‌بندی تاریخ‌مند حرکت‌های

اعتراضی، در یک جمعبندی کلی می‌توانیم مبانی این فرمولاسیون را بر پایه دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی در ساختار موتور حرکت تکیه بکنیم». توضیح آنکه «اگر شرایط عینی عامل اصلی موتور حرکت اعتراضی باشند در آن صورت حرکت جوهر خیزشی متمایز و خشونت‌آمیز و تکوین یافته از پائین دارند و شکل‌بندی حرکت اعتراضی در آن صورت شکل خود به خودی بدون برنامه پیدا می‌کند»؛ که برای فهم بیشتر این موضوع کافی است که در این رابطه به کالبد شکافی و آنالیز دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ بپردازیم چراکه «موتور حرکت هر دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شرایط عینی (اعم از فقر و گرسنگی و بیکاری و تورم و گرانی و غیره) بوده است. نه شرایط ذهنی»؛ و اما اگر «شرایط ذهنی به عنوان عامل موتور حرکت اعتراضی باشند، در آن صورت نه تنها حرکت اعتراضی صورت خود به خودی و متمایز ندارند و بی‌برنامه هم نمی‌باشند، بلکه مهمتر از آن اینکه در این صورت حرکت اعتراضی از سازماندهی و رهبری و راهبری و تئوری و برنامه و آلترناتیو ایجابی یا اثباتی برخوردار می‌باشد». البته نوع رهبری و نوع سازماندهی و برنامه و هدف و آلترناتیو بستگی به جوهر جنبشی خاص آن حرکت اعتراضی دارد. به این ترتیب که «اگر جنبش ساختاری تکوین یافته از بالا داشته باشد، در آن صورت نوع رهبری و نوع سازماندهی صورتی غیر درون‌زا و تعیین شده از بیرون حرکت دارد»؛ و اما «اگر جنبش ساختاری تکوین یافته از پائین داشته باشد، در آن صورت نوع رهبری و نوع سازماندهی صورتی دینامیک و

درون‌زا دارد». به بیان دیگر «در جنبش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین که بر اساس دیالکتیک شرایط عینی و ذهنی مادیت پیدا می‌کنند و شرایط عینی به صورت تک مؤلفه‌ای تعیین‌کننده نیستند، سازماندهی و رهبری و حتی آگاهی صورت دینامیک و درون‌زاد دارند و تزریق شده از بالا نمی‌باشند». بر این مطلب بیافزائیم که «در صورتی که موتور حرکت اعتراضی تک مؤلفه‌ای شرایط عینی صرف نباشد و شرایط ذهنی در تکوین آن حرکت دخالت داشته باشد، حرکت اعتراضی صورت جنبشی دارد»؛ و اما برعکس «در صورتی که موتور حرکت اعتراضی تک مؤلفه‌ای باشد و شرایط عینی نقش تعیین‌کننده داشته باشند در آن صورت حرکت اعتراضی صورت خیزشی دارد». در این چارچوب در کالبد شکافی و آنالیز جایگاه جنبش دانشجویی در حرکت اعتراضی تیرماه ۷۸ و مقایسه آن با جایگاه جنبش دانشجویی در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری می‌توانیم بگوئیم:

اولاً در حرکت اعتراضی تیرماه ۷۸ به علت ضعف شرایط ذهنی (جنبش دانشجویی) حرکت اعتراضی دانشجویان تحت تأثیر جناح‌های درون قدرت و یا اصلاح‌طلبان حکومتی بود، به طوری که حتی استارت اولیه آن حرکت اعتراضی در اعتراض به تعطیلی روزنامه سلام (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای یا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) صورت گرفت هر چند که در جریان سرکوب آن حرکت اعتراضی جناح اصلاح‌طلبان حکومتی تحت هژمونی سید محمد خاتمی و دولت هفتم

در کنار حزب پادگانی خامنه‌ای قرار گرفتند، اما در حرکت اعتراضی جاری برعکس حرکت اعتراضی تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی در فرایند پساکودتای فرهنگی بهار ۵۹ (خمینی و حواریونش) برای اولین بار به صورت مستقل از جناح‌های درونی قدرت تمام‌قد وارد عرصه مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.

ثانیاً رهبری در حرکت اعتراضی تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی صورت خود به خودی و میدانی و بدون برنامه‌ریزی قبلی داشت، در صورتی که رهبری در حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری صورت درون‌زا و جمعی و برنامه‌ریزی شده دارد.

ثالثاً شعارهای محوری ضد استبدادی در حرکت اعتراضی تیرماه ۷۸ صورت تک مؤلفه‌ای سلبی داشتند که از مهم‌ترین آنها «مرگ بر خامنه‌ای» و یا «مرگ بر دیکتاتور» و یا «مرگ بر استبداد بود» در صورتی که شعارهای محوری جنبش دانشجویی در ابرحرکت اعتراضی جاری صورت دو مؤلفه‌ای سلبی - ایجابی دارد مثل شعار: «نه سلطنت، نه رهبری - دموکراسی، برابری» و شعار «نه روسی، نه توسری - آزادی، برابری».

رابعاً حرکت اعتراضی جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ به علت رهبری غیر درون‌زا و به علت عدم پتانسیل رهبری آن در مدیریت حرکت و به علت بی‌برنامگی و بی‌استراتژی و تاکتیک مشخص، نه تنها نتوانست دوام پیدا کند، بلکه در حداقل زمان ممکن به خشونت کشیده شد و با روی‌آوری

کنش‌گران آن حرکت اعتراضی دانشجویی به خشونت و دوری از مبارزه به شکل دموکراتیک، بسترها برای سرکوب دستگاه‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای آماده گردید، قطعاً اگر حرکت اعتراضی جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ به صورت خود به خودی به خشونت کشیده نمی‌شد و مبارزه کنش‌گران جنبش دانشجویی می‌توانست به صورت دموکراتیک در بستر جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی جاری و ساری بشود در آن صورت دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای و قالیباف نمی‌توانستند به صورت گاز انبری جنبش دانشجویی را قلع و قمع بکنند. برعکس در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، به علت اینکه جنبش دانشجویی به صورت برنامه‌ریزی شده با به کارگیری تجربه‌های گذشته و داشتن استراتژی و تاکتیک و رهبری درون‌زا وارد میدان مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است، در نتیجه همین امر باعث گردیده است که در طول سه ماه گذشته (از شهریور تا آذرماه ۱۴۰۱) علاوه بر استمرار این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و علاوه بر مستأصل کردن دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سرکوب این ابرحرکت اعتراضی و علاوه بر تکوین رهبری درون‌زا و جمعی در داخل کشور توسط جنبش دانشجویی برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته و علاوه بر تثبیت شعار دو مؤلفه‌ای سلبی - ایجابی بر این ابرحرکت اعتراضی توسط جنبش دانشجویی مثل شعار «نه سلطنت، نه رهبری - دموکراسی، برابری» و علاوه بر ایجاد خودسازماندهی آن هم به صورت

شبکه‌ای و افقی (نه عمودی و نه سلسله مراتبی تکوین یافته از بالا) از همه مهمتر اینکه جنبش دانشجویی در این شرایط تندپیچ حرکت جامعه ایران غیر از اینکه تلاش می‌کند تا با مهار کردن حرکت کنش‌گران این جنبش از ورود به خشونت و خشونت‌گرایی جلوگیری نماید، مهم‌تر اینکه جنبش دانشجویی جهت ممانعت از سرکوب این ابرحرکت اعتراضی و در رأس آنها ممانعت از سرکوب خود جنبش دانشجویی، توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (مانند بهار سال ۵۹) این رژیم نتواند با کودتای فرهنگی دوم به تصفیه و تعطیلی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور دست پیدا کند.

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که دومین درس تازه‌ای که این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری (پس از سه ماه استمرار آن) به ما می‌آموزد، اینکه «شکل‌بندی حرکت‌های اعتراضی در جامعه ایران صورت انضمامی (زمانی، مکانی) و صورت تاریخ‌مند (سیال) دارند» در نتیجه همین خودویژگی انضمامی و تاریخ‌مند بودن شکل‌بندی حرکت‌های اعتراضی در جامعه بزرگ ایران این درس به ما می‌آموزد که هرگز کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی در کشور ایران نمی‌توانند با رویکرد انطباقی و دگماتیستی توسط «کپی، پیس» کردن از شکل‌بندی حرکت‌های اعتراضی جوامع دیگر و یا کپی - پیست کردن از شکل‌بندی حرکت‌های گذشته حتی خود جامعه ایران به تعریف شکل‌بندی حرکت اعتراضی جاری بپردازند؛ به عبارت دیگر آنچنانکه



در شکل‌بندی ارائه شده (توسط جنبش دانشجویی) در این ابرحرکت اعتراضی شاهد هستیم، «لازمه تاریخ‌مند و انضمامی دانستن شکل‌بندی حرکت‌های اعتراضی، داشتن رویکرد تطبیقی می‌باشد»؛ که البته معنای دیگر این حرف آن است که «بدون رویکرد تطبیقی و با تکیه کردن بر رویکرد انطباقی و دگماتیستی ما هرگز نمی‌توانیم، به شکل‌بندی تاریخ‌مند و انضمامی حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی در جامعه ایران دست پیدا کنیم». پر پیداست که «شکل‌بندی ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ماه ۱۴۰۱ یک شکل‌بندی تاریخ‌مند و انضمامی می‌باشد که با شکل‌بندی حرکت‌های اعتراضی گذشته مردم ایران (در طول ۴۳ سال گذشته و در سه فرایند مختلف خیزشی و جنبشی از خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) متفاوت می‌باشد»؛ که البته آنچنانکه فوقاً هم مطرح کرده‌ایم، «در تعیین این شکل‌بندی دینامیک و تطبیقی موجود، جنبش دانشجویی نقش محوری و فعالی داشته است». لذا این درس به ما می‌آموزد که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «در تبیین و تعریف و تحلیل و آنالیز شکل‌بندی جدید برای حرکت‌های اعتراضی نباید حتی همین شکل‌بندی تطبیقی موجود این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را هم مطلق بکنند، بلکه برعکس باید پیوسته و علی‌الدوام با تاریخ‌مند و انضمامی دانستن شکل‌بندی مبارزه، به دنبال شکل‌بندی کامل‌تری برای آینده حرکت‌های اعتراضی در جامعه بزرگ ایران باشند.»

درس سوم، تازه‌ای که این ابرحرکت اعتراضی پس از سه ماه پراکسیس سیاسی - اجتماعی ضد استبدادی و ملی و ترکیبی خیزشی - جنبشی به ما می‌آموزد، اینکه «نقطه قوت هر حرکت اعتراضی باید بر پایه دامنه توده‌ای و حضور در صحنه بیشتر گروه‌های اجتماعی تعریف بکنیم، نه بر پایه خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم و قهر کنش‌گران آن حرکت». در توضیح بیشتر این موضوع لازم است که عنایت داشته باشیم که ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ملی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری در طول سه ماه گذشته، به ما آموخته است که «رادیکالیزه کردن حرکت اعتراضی توده‌ای هرگز به معنای خشونت‌گرایی و قهر و آنتاگونیسم در آن حرکت اعتراضی نیست» بلکه برعکس «رادیکالیزه کردن حرکت اعتراضی عبارت است دست بردن به ریشه‌های مشترک بحران‌های هزار تویی جامعه بزرگ ایران می‌باشد». به بیان دیگر برعکس آنچه که جریان‌های خارج‌نشین تابع رویکرد چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی تبلیغ و ترویج می‌کنند، «رادیکالیزه کردن پراکسیس سیاسی - اجتماعی مردم از طریق قهر و برخورد مسلحانه و ایجاد خشونت و آنتاگونیسم امری خطا و اشتباه و فاجعه‌آمیز می‌باشد، زیرا تنها و تنها با به چالش کشیدن ریشه‌های مشترک ابر بحران‌های هزار تویی نظم حاکم بر جامعه امروز ایران است که می‌توان به رادیکالیزه کردن پراکسیس سیاسی - اجتماعی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌مندی حاکم دست پیدا کرد». «هرچه بیشتر بتوانیم ریشه‌های اصلی درد مشترک را به

چالش بکشیم، صحیح‌تر آن حرکت اعتراضی رادیکالیزه‌تر می‌شود». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «رادیکالیزه شدن غیر خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم در حرکت است. این جنبش چریکی بود که برای یک دهه (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) به عنوان گفتمان حاکم بر جامعه ایران، تبلیغ می‌کردند که قهر و خشونت و تفنگ رمز رهایی و آزادی و عدالت و معیار رادیکالیزه‌تر حرکت اعتراضی جامعه می‌باشد»؛ و یا آنچنانکه پرویز پویان به غلط تئوریزه می‌کرد، «با تفنگ و مبارزه مسلحانه و قهر و خشونت نمی‌توانیم در جامعه ایران دو مطلق بزرگ (یکی مطلق استبداد حاکم و دیگر مطلق ذهنی توده‌های مردم ایران در ناتوانی خودشان) را در هم بشکنیم». یادمان باشد که اشتباه استراتژیک سازمان مجاهدین خلق در طول بیش از نیم قرن گذشته (در چارچوب همین رویکرد چریک‌گرایی و مبارزه مسلحانه و ارتش خلقی) پیوسته و علی‌الدوام در این بوده و ست که آنها بر این باور بوده و هستند که «تنها با تفنگ و مبارزه مسلحانه و ارتش خلقی است که می‌توان به آزادی و دموکراسی و عدالت در جامعه ایران دست پیدا کرد و می‌توان پراکسیس سیاسی - اجتماعی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رادیکالیزه نمود و می‌توان موتور بزرگ یا مردم ایران را به حرکت اعتراضی سراسری بر علیه رژیم شاه و شیخ بسیج کرد و قس علی‌هذا که البته بیش از نیم قرن مبارزه مسلحانه آنها چه در شکل چریکی و چه در شکل ارتش خلقی نشان داده است که آنها تنها در این رابطه توانسته‌اند

سورنا را از دهان گشادش بنوازند، نه چیزی بیشتر از این.»

باری از اینجاست که باید داوری کنیم که تجربه بشر حداقل در طول دو قرن گذشته نشان داده است که از «هیچ تفنگی در جهان تاکنون نتوانسته است عدالت و دموکراسی (سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) زائیده بشود» چرا که تنها با «شیوه دموکراتیک مبارزه است که می‌توان به دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا عدالت در ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی و جنسیتی و اقتصادی و آموزشی و فرهنگی و قومیتی دست پیدا کرد» تفنگ و چریک‌گرایی و یا جنگ مسلحانه توده‌ای و ارتش خلقی که در تحلیل نهائی توسط نخبه‌ها به انجام رسیده است خود نمایش خشونت می‌باشد و هرگز و هرگز شیوه دموکراتیک در مبارزه برای دموکراسی نبوده و نیست؛ و به همین دلیل است که برای جریان‌های پیشاهنگ ایران یا جریان‌های سیاسی سه مؤلفه‌ای تحزب‌گرا یا لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرای رژی دبره‌ای (در طول ۸۰ سال گذشته از شهریور ۲۰ الی الان) «تنها وسیله برای کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران، خشونت‌گرایی و قهر و آنتاگونیسم می‌باشد». شکست جریان‌های سیاسی سه مؤلفه‌ای تابع تحزب‌گرای لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و یا چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان، اعم از مارکسیست‌ها و مذهبی‌ها و ملی‌گراهای منطقه‌ای و کشوری) در کشور ایران، خود گواه این حقیقت است که هرگز با این شیوه‌های خشونت‌زای مبارزاتی (حداقل در جامعه

رنگین کمان ایران) نمی‌توان به عدالت و برابری و یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای (سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) دست پیدا کرد. بنابراین، در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته عمر خود (از خرداد ۱۳۵۵ تا به امروز) پیوسته و علی‌الدوام (چه در فرایند عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فرایند افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) بر این باور بوده و هست که «تنها شیوه مبارزه دموکراتیک در کشور ایران که می‌تواند جامعه ایران را به دموکراسی و عدالت و برابری برساند شیوه مبارزه جنبش‌گرایانه گروه‌های مختلف جامعه ایران آن هم به صورت دینامیک و دموکراتیک و خودپوی و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین با رهبری درون‌زا می‌باشد» بدون تردید «در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این شیوه دموکراتیک و جنبشی مبارزه تنها از دل دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی جامعه به صورت یک سنتز جدید مادیت پیدا می‌کند». در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در طول ۴۶ سال گذشته حیات درونی و برونی خودش، پیوسته و علی‌الدوام استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را با عنوان «استراتژی آگاهی‌بخش تعریف کرده است» و در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش مورد اعتقاد خود، وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را شامل:

۱- آگاهی‌یابی یا آگاهی‌گری.

۲- سازمان‌یابی یا سازماندهی.

۳- تئوری‌سازی.

۴- گفتمان‌سازی.

۵- راهبری (نه رهبری) کنش‌گران جنبش‌های افقی اجتماعی جامعه بزرگ ایران اعم از جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی (دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) تعریف کرده است؛ و باز در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در عرصه آسیب‌شناسی این ابحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱ معتقد است که «بزرگ‌ترین آفتی که این ابحرکت اعتراضی را تهدید می‌کند، همین خشونت‌گرایی (چه از بالا و چه از پایین) می‌باشد که شوربختانه باید بگوئیم که مرور زمان در طول سه ماه گذشته عمر این ابحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نشان داده است که حرکت آن به سمت خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم و قهر بیشتر می‌باشد». البته در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «ظهور خشونت و آنتاگونیسم و قهر در حرکت‌های سیاسی - اجتماعی مردم ایران چه از جانب دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشد و چه از جانب کنش‌گران جنبشی و خیزشی حرکت‌های اعتراضی سیاسی - اجتماعی مردم ایران باشد، در تحلیل نهائی برنده آن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد و بازنده اصلی آن کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی جنبشی و

خیزشی جامعه بزرگ ایران هستند». در چارچوب آسیب‌شناسی ما از ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری است که می‌توانیم داوری کنیم که:

اولاً سه ماه نبرد بین کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داده است که هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا حزب پادگانی خامنه‌ای (که عامل اصلی تمامی فجایع و وضعیت غیر قابل تحمل کنونی برای مردم نگون‌بخت ایران می‌باشند) نه‌گوشی برای شنیدن خواسته‌های برحق مردم ایران دارند و نه آمادگی برای کاستن درد و رنج و آلام مردم ایران دارند و خامنه‌ای در تمام سخن‌های خودش در این مدت نشان داده است که جز به سرکوب این ابرحرکت اعتراضی (مانند جنبش‌ها و خیزش‌های سه دهه گذشته دوران رهبریش) به چیزی دیگر فکر نمی‌کند و به جای مرهم نهادن بر زخم‌های کهنه ۴۳ ساله مردم ایران، پیوسته نمک بر زخم‌های کهنه مردم محنت زده ایران می‌پاشند و پیوسته کبریت بر باروت خشم فرو خورده مردم ایران می‌زنند. فراموش نکنیم که در تحلیل نهائی، این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، «انفجار خشم حاصل انباشت ۴۳ سال محرومیت، نارضایتی، خشونت، تحقیرها، تبعیض‌های جنسیتی، قومیتی، مذهبی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران می‌باشد». لازم به ذکر است که خامنه‌ای در راستای رویکرد

سرکوب‌گرایانه‌اش مانند گذشته همچنان مانند دای جان ناپلئون، عامل تکوین این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران دشمن خارجی می‌داند و این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را جنگ ترکیبی قدرت‌های خارجی بر علیه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم تعریف می‌کند و کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری را اراذل و اوباش می‌خواند و هرگز نظام مطلقه فقاهتی حاکم که سراپا آلوده به فساد و رانت و دلالی می‌باشد مقصر نمی‌داند و حتی آنجا هم که به صورت صوری برای خالی نبودن عریضه به نقد گذشته این رژیم می‌پردازد ناتوانی این رژیم را حواله به ناتوانی جناح رقیب حکومتی‌اش در گذشته می‌کند و می‌گوید در دهه ۹۰ (مقصودش دولت ۸ ساله شیخ حسن روحانی می‌باشد که از مرداد ۹۲ تا مرداد ۱۴۰۰ سوار بر قوه مجریه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بود) «ما کار اقتصادی نکردیم» لذا از اینجاست که باید بگوئیم حزب پادگانی خامنه‌ای یا هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در این شرایط مترصد آن است که (مانند روند پسا سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ که با یک دست کردن قدرت و پادگانی کردن سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه قدرت، مشت آهنین خودش را برای سرکوب کنش‌گران خیزشی و جنبشی مردم ایران متمرکز کرد) در این شرایط هم مترصد آن است که با سرکوب این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری در اولین فرصت تمامی حداقل دستاوردهای حتی مدنی و اجتماعی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را به چالش بکشد. بنابراین،

در صورت ناکامی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش خواهد کرد که برای بسترسازی جهت سرکوب حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی بعدی (مانند سالهای ۵۸ تا ۶۳) در کنار نهادهای نظامی و انتظامی خود اعم از بسیج و سپاه کمیته‌های سراسری سرکوب البته با نامی جدید تحت هژمونی سپاه بازتولید نماید. همچنین تلاش خواهد کرد، تا توسط بازتولید کودتای فرهنگی بهار ۵۹ خمینی، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور را دوباره به تعطیلی و تصفیه خونین سراسری بکشاند که هوشیاری جنبش دانشجویی در این شرایط می‌تواند مانع از اجرای این پروژه سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای بشود. قابل توجه است که آنچنانکه بارها تکرار کرده‌ایم «تنها عاملی که می‌تواند تمامی سناریوهای حزب پادگانی خامنه‌ای نقش بر آب بکند، تغییر توازن قوای میدانی توسط تکوین جامعه مدنی جنبشی دینامیک و خودپوی و خودسازمانده و خودرهبر با رهبری درون‌زا و تکوین یافته از پائین به صورت فراگیر و سراسری می‌باشد؛ و قطعاً تا زمانیکه جامعه بزرگ ایران نتواند به این جامعه مدنی جنبشی فراگیر و سراسری دینامیک دست پیدا کند هرگز و هرگز نخواهد توانست به توسعه سیاسی پایدار یا آزادی و دموکراسی نهادینه شده و توسعه پایدار اجتماعی یا عدالت و برابری نهادینه شده و توسعه پایدار اقتصادی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کند، حتی اگر هزار بار دیگر جای شیخ و شاه در نظام سیاسی حاکم هم تغییر بکند، باز نظام سیاسی جدید راهی

جز باز تولید استبدادی خشن تر از استبداد گذشته نخواهد داشت». توجه داشته باشیم که «تنها شکل سیاسی دموکراتیک برای گذار از رژیم‌های استبدادی و توتالیتر باز پس‌گیری قدرت سیاسی حاکم توسط جامعه مدنی جنبشی فراگیر و سراسری دینامیک و خودپوی و تکوین یافته از پائین با رهبری درون‌زا می‌باشد نه با شکل و شیوه دیگر»؛ به بیان دیگر، «گذار به دموکراسی حقیقی (دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) در جامعه ایران منوط به فائق آمدن قدرت جامعه ایران (همان جامعه مدنی جنبشی دینامیک و خودپوی و تکوین یافته از پائین؛ و خودرهبر درون‌زای سراسری) بر قدرت سیاسی حاکم می‌باشد که این امر باعث می‌گردد تا در گذار به دموکراسی سه مؤلفه‌ای واقعی جامعه خودش را به کرسی قدرت بنشانند». پر واضح است که با چنین نگاهی و رویکردی به دموکراسی حقیقی یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای (سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) «هرگز چنین دموکراسی را نمی‌توان با اصلاحات سیاسی از بالا در جامعه ایران ایجاد کرد».

ثانیاً برای فهم بیشتر ساختار استبداد در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم لازم می‌بینیم که استبداد مطلقه فقه‌ای حاکم را در چارچوب رویکرد هانا آرنت تحلیل و تبیین نمائیم. زیرا:

الف - هانا آرنت «این نوع استبداد را با عنوان عصر ظلمت تعریف می‌نماید». بی‌شک آنچنانکه هانا آرنت در دوران حاکمیت فاشیسم، خودش را در عصر ظلمت می‌دید، باید اذعان کنیم که مدت ۴۳ سال

است که جامعه ایران در عصر ظلمت زندگی می‌کند. ب - هانا آرنت در تعریف عصر ظلمت بر این باور است که «عصر ظلمت مشمول زمانی می‌شود که به علت استقرار نظام‌های توتالیتر بر جامعه افراد جامعه نمی‌توانند به صورت آزادانه در تعیین سرنوشت خودشان مشارکت نمایند». پر واضح است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۳ سال گذشته با استقرار حاکمیت مطلقه فقه‌ای بر جامعه ایران، نه تنها آزادی‌های سیاسی مردم در راستای تعیین سرنوشت‌شان به دست خودشان از مردم ایران گرفته است، بلکه آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های فردی آنها را هم به چالش کشیده است؛ و البته به مرور زمان با نهادینه شدن قدرت مطلقه این رژیم بر تمامی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و غیره، این رژیم نه تنها برای خود حق خدائی قائل است (و آنچنانکه خمینی می‌گفت، «ولی مطلقه فقیه حتی می‌تواند حکم به تعطیلی نماز و روزه مردم نگون‌بخت ایران هم بدهد» و یا آنچنانکه آذری قمی هم می‌گفت «این رژیم می‌تواند حتی حکم تعطیلی توحید هم بدهد») در این رابطه تا آنجا پیش رفته‌اند که آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های اجتماعی مردم ایران را به چالش کشیده‌اند و حتی رابطه درون خانواده و رختخواب و تشک مردم ایران را هم به چالش کشیده‌اند و از اینجاست که می‌توانیم در مقایسه با توتالیتر فاشیسم و نازیسم در عصر ظلمت مورد ادعای هانا آرنت، داوری کنیم که «عصر ظلمت در رژیم مطلقه فقه‌ای هولناک‌ترین عصر ظلمت

در تاریخ بشر می‌باشد؛ و البته اوج فاجعه اینجاست که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در قرن بیست و یکم و در فرایند پساferوپاشی نظام گوناگون توتالیتیر فاشیستی و کمونیستی و مذهبی قرون وسطائی اقدام به بازتولید عصر ظلمت برای جامعه ایران در این شرایط کرده است»؛ و عجیب‌تر اینکه «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عصر آگاهی خلق‌ها و عصر اینترنت و دیجیتال و ارتباط جمعی چراغ‌های قلمرو عمومی در جامعه بزرگ ایران را خاموش کرده‌اند و یا تحت سلطه خود درآورده‌اند و توسط دستگاه‌های ارتباطات جمعی و رسانه‌های عمومی به صورت شبانه روزی به جای تولید آگاهی برای مردم ایران تولید جهل و نادانی می‌کنند و به صورت شبانه روزی خاکستر استحمار بر صورت مردم ایران می‌پاشند». در این شرایط «آنچنان عصر ظلمت مورد ادعای هانا آرنه بر جامعه بزرگ ایران سایه افکنده است که به علت نابودی تمامی مؤلفه‌های آزادی (اعم از آزادی بیان، آزادی رسانه و مطبوعات، آزادی قلم، آزادی تجمعات و تظاهرات و غیره) مردم ایران قادر به شنیدن صدای هم‌دیگر نمی‌باشند و نه تنها بین مردم ایران و حاکمیت دیوار چین بی‌اعتمادی ایجاد شده است، بلکه حتی بین خود بالائی‌های قدرت یا جناح‌های درونی حکومت هم باعث شده که صدای هم‌دیگر نشنوند و چهره هم‌دیگر در عرصه قدرت نبینند». بی‌تردید پروژه یک دست کردن قدرت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای یا به عبارت دیگر پادگانی کردن شکل مدیریت سه قوه قدرت توسط خامنه‌ای (در فرایند پاساerکوب هولناک خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸)

تلاش خامنه‌ای برای کور کردن و خاموش کردن صدای جناح‌های درونی قدرت در حاکمیت هم می‌باشد. چرا که خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ آنچنان رعب و وحشت در نظام مطلقه فقهاتی حاکم ایجاد کرد که خامنه‌ای حتی توان شنیدن صدای جریان‌های رقیب درون نظام هم از دست داد.

ثالثاً آنچنانکه هانا آرنت می‌گوید «در عصر ظلمت تمامی دستگاه‌های تبلیغاتی در خدمت حاکمیت است و دستگاه‌های تبلیغاتی در قلمرو عمومی برای مردم ایران چیزی را آشکار نمی‌کنند». فهم بیشتر این داوری هانا آرنت در خصوص خودویژگی‌های عصر ظلمت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زمانی برای ما بیشتر قابل فهم می‌شود که یکبار دیگر سخنان خمینی در ۲۶ مرداد ۵۸ مد نظر قرار بدهیم او در آن سخنرانی می‌گوید: «اگر ما از اول انقلابی عمل کرده بودیم و «قلم تمامی مطبوعات» را شکسته بودیم و تمامی مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به سزای اعمال خودشان رسانیده بودیم و «چوب‌های دار در میدان‌های بزرگ بر پا کرده بودیم» و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد اگر ما انقلابی بودیم» اجازه نمی‌دادیم که این‌ها اظهار وجود کنند تمام احزاب را ممنوع اعلام می‌کردیم»، یک حزب و آن هم حزب‌الله». نگاهی هر چند گذرا به این گفته خمینی که شش ماه بعد از انقلاب ۵۷ ایراد کرده است نشان دهنده آن است که عصر ظلمت امروز حاکم بر جامعه نگون‌بخت ایران (که

کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری شهریور - آذر ۱۴۰۱ سه ماه است با چنگ و دندان آن را به چالش کشیده‌اند) پدیده‌ای نیست که (آنچنانکه اصلاح‌طلبان حکومتی مدعی هستند) تازه توسط حزب پادگانی خامنه‌ای شکل گرفته باشد، بلکه برعکس واقعیتی است که مدت ۴۳ سال است که در چارچوب نظریه استبدادساز «ولایت فقیه» خمینی در جامعه ایران شکل گرفته است؛ و آنچنانکه در بیانات فوق خمینی به وضوح آشکار می‌باشد «خمینی از آغاز برای شکل‌گیری و تکوین عصر ظلمت در کشور ایران قبل از همه تمامی دستگاه‌های تبلیغاتی از رسانه‌های عمومی تا منبر و خطبه‌های جمعه و جماعت را در استخدام خود درآورده بود و تمامی پنجره‌های آگاهی‌یابی مردم ایران را کور کرده بود». بنابراین، به همین دلیل است که در طول ۴۳ سال عمر عصر ظلمت در کشور ایران تمامی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و حتی صنفی از مردم ایران گرفته شده است و دیگر آزادی بیان و آزادی قلم و آزادی مطبوعات و رسانه و آزادی در اعتراض و اعتصاب و تظاهرات و حتی آزادی در انتخاب نوع پوشش، در کشور ایران وجود ندارد.

رابعاً هانا آرنه در تحلیل خود از «عصر ظلمت»، بر این باور است که «عصر ظلمت برای جامعه، عصر بی‌معنایی است» این داوری هانا آرنه در خصوص عصر ظلمت بیش از همه داوری‌های گذشته او (که فوقاً مطرح کردیم) برای فهم جوهر عصر ظلمت ۴۳ ساله حاکم بر جامعه ایران

توسط رژیم مطلقه فقه‌ت‌ی حاکم) دارای اهمیت می‌باشد زیرا «مشکل عمده جامعه تحصیل‌کرده امروز کشور ایران (که طبق گفته اردشیر زاهدی وزیر خارجه رژیم کودتائی پهلوی، در ایران امروز بیش از ۴۰ میلیون نفر تحصیلات لیسانس به بالا دارند) بی‌معنائی است و این بی‌معنائی، برای جامعه تحصیل‌کرده امروز کشور ایران از آنجا حاصل شده است که مردم ایران به علت اینکه نمی‌توانند در عرصه عمومی با هم به صورت آزاد صحبت کنند لاجرم به صحبت کردن با خودشان مشغولند که البته همین صحبت کردن با خودشان باعث گردیده که گرفتار بی‌معنائی در چارچوب رابطه‌های اجتماعی و سیاسی و حتی خانوادگی بشوند». عمده شدن شعار «زن، زندگی، آزادی» در ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری، شهریور - آذر ۱۴۰۱ هر چند که این شعار وام‌گرفته از جنبش زنان روژئاوای سوریه و عبلة اوجلان می‌باشد و هر چند که این شعار برای جنبش زنان ایران صورت انطباقی و وارداتی دارد نه جوهر تطبیقی، ولی نباید فراموش کنیم که یکی از عوامل مهمی که باعث گردید تا شعار «زن، زندگی، آزادی» حتی به صورت گفتمانی حاکم بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بشود و باعث گردید تا در حداقل زمان ممکن توسط جنبش زنان ایران، این شعار بدل به یک شعار بین‌المللی بشود، «نمایش بی‌معنائی «زندگی» امروز در جامعه ایران و جامعه تحصیل‌کردها و جامعه زنان ایران می‌باشد»؛ و شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که جامعه جوانان و جامعه زنان

ایران با تکیه بر شعار «زن، زندگی، آزادی» می‌خواهند، بی‌معنایی زندگی در عصر ظلمت رژیم مطلقه فقه‌ت‌حاکم را فریاد بزنند. به بیان دیگر شعار: «زن، زندگی، آزادی» با ورود به جنبش زنان و ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری توسط جنبش دانشجویی و جنبش معلمان بدل به عصیان جامعه زنان، جامعه جوانان، جامعه دانشجویی، جامعه معلمان و جامعه دانش‌آموزی کشور بر علیه بی‌معنایی «زندگی» در عصر ظلمت در رژیم مطلقه فقه‌ت‌گردد. یادمان باشد که هر چند در جامعه سوریه و به ویژه در جامعه کردهای سوریه «استبداد خانواده‌اسد» برای مردم سوریه ایجاد عصر ظلمت کرده است و بدون تردید، شعار «زن، زندگی، آزادی» برای جامعه روزثاوا‌ی سوریه مبارزه با بی‌معنایی زندگی در کشور سوریه هم می‌باشد، ولی نباید فراموش کنیم که آنچنانکه هانا آرن‌ت هم می‌گوید، «عصر ظلمت، مولود حاکمیت نظام‌های توتالیتر یا تمامیت‌خواه می‌باشد»؛ به عبارت دیگر از نظر هانا آرن‌ت «عصر ظلمت، بیشتر در نظام‌های توتالیتر اتفاق می‌افتد». فراموش نکنیم که «نظام توتالیتر یک نوع خاصی از نظام‌های استبدادی می‌باشد، لذا همه نظام‌های استبدادی از نوع نظام‌های توتالیتر نیستند» زیرا «در نظام‌های توتالیتر با مطلق شدن امر سیاست برای نظام سیاسی حاکم آنها بر دو قلمرو خصوصی و عمومی مردم همزمان سلطه پیدا می‌کنند»؛ و یا به بیان دیگر «در نظام‌های توتالیتر دو قلمرو خصوصی و عمومی مردم توسط حاکمیت همزمان به چالش کشیده می‌شود». شاید صحیح‌تر باشد که بگوئیم «در

نظام‌های توتالیتر هیچ نقطه‌ای از زندگی عمومی و خصوصی مردم نیست که مورد دست‌اندازی حاکمیت قرار نگیرد». بنابراین از اینجاست که باید بگوئیم «نظام توتالیتر نه اقتدارگرائی صرف و نه دیکتاتوری صرف و نه استبدادی صرف است، زیرا در توتالیتریسم آزادی‌های خصوصی و آزادی‌های اجتماعی مردم هم در کنار آزادی‌های عمومی سیاسی به چالش کشیده می‌شود». بنابراین از آنجائیکه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۳ سال گذشته نشان داده است که «همراه با به چالش کشیدن آزادی‌های سیاسی و عمومی مردم ایران، آزادی‌های اجتماعی و مدنی و خصوصی مردم ایران را هم به چالش می‌کشد» مع‌هذا، از اینجاست که «این رژیم را باید یک رژیم صد در صد توتالیتر تعریف نمائیم». اضافه کنیم که در کالبد شکافی و آنالیز نظام توتالیتر مطلقه فقه‌ای حاکم، باید سه بخش:

۱- حاکمیت توتالیتر.

۲- جامعه توتالیتر.

۳- اسلام دگماتیست فقه‌ای توتالیتر، را از هم جدا بکنیم.

عنایت داشته باشیم که اسلام دگماتیست فقه‌ای از آنجا که یک مذهب توتالیتر است که مدعی است برای همه مردم ایران (آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری می‌گوید) در کادر اسلام فقه‌ای، از گهواره تا گور برنامه دارد و در همین رابطه برای همه مردم ایران از گهواره تا گور تعیین تکلیف می‌نماید و آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی آنها را به چالش

می‌کشد. طبیعی است که به ضرس قاطع داوری کنیم که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صد در صد یک رژیم توتالیتر و تمامیت‌خواه می‌باشد و باز به همین دلیل است که «عصر ظلمت (آنچنانکه هانا آرنت می‌گوید) کاملاً مشمول این رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود». از این جهت باید بگوئیم که «یکی از عوامل عصیان جامعه جوانان و جامعه زنان ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بستر ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری، شهریور - آذر ۱۴۰۱ مبارزه با یک رژیم توتالیتری می‌باشد که دو قلمرو عمومی و خصوصی مردم ایران را مورد دست‌اندازی خود قرار داده است و در طول ۴۳ سال گذشته هیچ نقطه‌ای از زندگی مردم ایران نبوده که مورد دست‌اندازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار نگرفته باشد و همچنین در این رژیم آزادی‌های خصوصی و اجتماعی آنچنان به چالش کشیده می‌شود که آزادی‌های سیاسی و عمومی مورد دست‌اندازی قرار می‌گیرند.»

باری، از اینجاست که باید بگوئیم درس سوم تازه‌ای که در این شرایط (تندیج امروز جامعه ایران و ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری شهریور - آذر ۱۴۰۱) به ما می‌آموزد اینکه، «نقطه قوت هر حرکت اعتراضی باید بر پایه دامنه توده‌ای و حضور در صحنه بیشتر گروه‌های اجتماعی تعریف بکنیم، نه بر پایه خشونت‌گرایی و قهر و آنتاگونیسم، زیرا نه تنها رادیکالیزه کردن جوهر پراکسیس سیاسی - اجتماعی، هرگز با خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم حاصل نمی‌شود، بلکه

برعکس رادیکالیزه کردن جوهر حرکت سیاسی - اجتماعی تنها توسط به چالش کشیدن ریشه‌های انحراف جامعه به لحاظ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن هم در دو شکل سلبی و ایجابی حاصل می‌شود، نه با تفنگ و چریک‌گرایی و ارتش خلقی و یا جنگ درازمدت توده‌ای (آنچنانکه مائو و رژی دبره تبلیغ و ترویج می‌کردند)». بدون شک برای حضور فراگیر توده‌ای در عرصه مبارزه دموکراتیک سیاسی و اجتماعی و حتی صنفی آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم:

اولاً «باید هزینه سرانه مشارکت در مبارزه سیاسی - اجتماعی و صنفی برای کنش‌گران آن کاهش بدهیم». به بیان دیگر، هر چه هزینه مشارکت برای کنش‌گران کاهش پیدا کند، به همان میزان شرایط برای حضور فراگیر توده‌ای در آن حرکت سیاسی اجتماعی و صنفی بیشتر می‌شود. علی‌هذا، در این رابطه است که باید داوری کنیم که «ظهور خشونت و آنتاگونیسم و قهر در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی و صنفی توده‌ها، اولین فونکسیونش بالا بردن هزینه سرانه مبارزه برای کنش‌گران آن حرکت سیاسی - اجتماعی و صنفی می‌باشد». مضافاً اینکه، «خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم و قهر در حرکت‌های سیاسی - اجتماعی و صنفی (آن هم در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد) بستر ساز و زمینه‌ساز سرکوب کنش‌گران حرکت سیاسی - اجتماعی و صنفی می‌گردد.»

ثانیاً با عنایت به آنچه که فوقاً در خصوص «جوهر توتالیتاریسم رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم مطرح کردیم، بدون تردید در این شرایط جوهر مبارزه سیاسی - اجتماعی و حتی صنفی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جوهر ضد استبدادی دارد». نباید فراموش کنیم که «لازمه مبارزه ضد استبدادی در جامعه امروز ایران با رژیم مطلقه فقهاتی تا بن دندان مسلح و سازمان‌یافته تشکیل و تکوین جبهه ضد استبدادی به صورت میدانی توسط گروه‌های مختلف کنش‌گران مبارزه ضد استبدادی می‌باشد». به طوری که در این شرایط تندپیچ مبارزه سیاسی - اجتماعی و صنفی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب کنش‌گران مبارزه ضد استبدادی دارند و صفوف کنش‌گران این مبارزه از سازمان‌یابی فراگیر برخوردار نمی‌باشند، «هرگز بدون تکوین جبهه ضد استبدادی در عرصه میدانی مبارزه، امکان تغییر در توازن قوای میدانی به سود پائینی‌های قدرت وجود ندارد»؛ و نمی‌توان در عرصه میدانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی کرد. باری، در خصوص تکوین جبهه ضد استبدادی به صورت میدانی در میان کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران، باید بیش از همه «از طبقاتی کردن مبارزه در عرصه جبهه ضد استبدادی پرهیز کنیم» زیرا با «عمده کردن مبارزه طبقاتی در عرصه جبهه ضد استبدادی، علاوه بر اینکه این امر باعث فروپاشی و ناکامی پروسه تکوین

جبهه ضد استبدادی می‌گردد، باعث سکتاریسم هر چه بیشتر در اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (از کارگری و کارمندی تا فرودستان حاشیه‌نشینان شهری) می‌شود». پر واضح است که خود سکتاریسم اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (در عرصه حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی) بسترساز سترون شدن جنبش اعتصابی در عرصه مبارزه ضد استبدادی می‌گردد که البته به موازات سترون شدن «جنبش اعتصابی» در عرصه مبارزه ضد استبدادی (آنچنانکه در ۴۳ سال گذشته تجربه کرده‌ایم و در جنبش سبز سال ۸۸ این حقیقت بیشتر آفتابی گردید) هرگز و هرگز توسط «جنبش خیابانی صرف هر قدر هم که گسترده باشد، امکان موفقیت برای کنش‌گران حرکت اعتراضی ضد استبدادی چه به صورت خیزشی باشد و چه به صورت جنبشی (و ترکیبی خیزشی - جنبشی) وجود ندارد». بنابراین «طبقاتی کردن مبارزه ضد استبدادی در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران به معنای تیر خلاص زدن به جبهه ضد استبدادی میدانی می‌باشد.»

ثالثاً نکته دیگری که در رابطه با تکوین جبهه ضد استبدادی، برای بسترسازی مشارکت گسترده و فراگیر و توده‌ای میدانی مردم باید در نظر گرفته شود، «خود مکانیزم پروسه تکوین جبهه ضد استبدادی می‌باشد که باید به صورت دینامیک و میدانی و خودپوی و تکوین یافته از پائین با رهبری درون‌زا آن هم در داخل کشور صورت بگیرد، نه خارج از کشور به صورت فانتزی بین جریان‌های گوناگون هزار تکه جامعه

سیاسی خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ» زیرا تکوین جبهه ضد استبدادی در خارج از کشور (بین لحاف هزار تکه خارج‌نشین‌های چپ و راست) تا زمانیکه در ادامه طولی جبهه ضد استبدادی دینامیک و دموکراتیک داخلی تکوین پیدا نکند تنها ارزش تبلیغاتی و هویتی و جذب پیاده نظام برای همان جریان‌های سیاسی خارج‌نشین دارند که در تحلیل نهائی به دنبال کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود از بالای سر مردم ایران می‌باشند و هرگز به صورت محوری و تعیین‌کننده برای جنبش‌های دینامیک و خودپوی و خودسازمانده و خودرهبر آن هم با رهبری درون‌زا و تکوین یافته از پائین داخل کشور ارزشی قائل نیستند و البته در آنجائیکه آن‌ها به دنبال پیاده نظام برای جریان خاص خود در چارچوب کسب قدرت سیاسی هستند، به حمایت تبلیغاتی می‌پردازند».

(چنانکه در جریان ۱۶ آذر سال جاری دیدیم که «شازده رضا پهلوی» هم برای اینکه از قافله عقب نیفتد (بدون اینکه اصلاً اشاره‌ای کند که آبشخور تکوین ۱۶ آذر جنایت سفاکانه پدرش در حمله مسلحانه توسط یگان ویژه خود به دانشگاه تهران و قصابی کردن دانشجویان و شهادت سه نفر از دانشجویان دانشکده فنی تهران بوده است) از جنبش دانشجویی داخل کشور خواست که در تظاهرات ۱۶ آذر شرکت کنند. «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ».

بدین خاطر این رویکرد خارج‌نشین‌ها، در رابطه با حرکت‌های اعتراضی دینامیک خیزشی و جنبشی تکوین یافته از پائین داخل کشور باعث

گردیده است که حرکت آنها کمترین تأثیر مثبتی در عرصه سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری و رشد شرایط ذهنی کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران از کارگر تا کارمندی و زنان و حتی دانشجویی نداشته باشند. پر پیدا است که ریشه این رویکرد انحرافی جریان‌های سیاسی خارج‌نشین بر می‌گردد به رویکرد حزب‌گرایانه لنینیستی و استالینیستی دهه ۲۰ (از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲) و رویکرد جنبش چریک‌گرائی مدرن دهه ۴۰ و ۵۰ (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) در جامعه ایران، زیرا علاوه بر اینکه حرکت‌های حزب‌گرایانه لنینیستی و استالینیستی و چریک‌گرائی مدرن یک حرکت انطباقی و وارداتی و نخبه‌گرایانه بوده است، از همه مهمتر اینکه (آنچنانکه مسعود احمدزاده در کتاب «مبارزه مسلحانه هم تاکتیک و هم استراتژی» و پرویز پویان در کتاب «تئوری بقا» مطرح می‌کنند) محور اصلی اندیشه آنها، جایگاه پیشاهنگ و نخبه‌ها (اعم از مذهبی و مارکسیستی آن) به عنوان «تنها موتور کوچک بود که می‌تواند موتور بزرگ یا جامعه ایران را به حرکت درآورد و بدون حضور این موتور کوچک، هرگز امکان به حرکت درآوردن موتور بزرگ یا جامعه ایران وجود ندارد». البته در این رابطه آنچنانکه در پروسه تکوین انقلاب اکتبر روسیه (در چارچوب نظریه حزب طراز نوین لنین) و همچنین در پروسه تکوین انقلاب کوبا تحت رهبری فیدل کاسترو و چه‌گوارا شاهد بودیم همین موتور کوچک (چه به شکل سازمان چریکی باشد و چه به شکل حزب طراز نوین مارکسیستی)

در تحلیل نهائی «این سازمان چریکی و حزب مارکسیستی است که جایگزین موتور بزرگ می‌شود و به جای موتور بزرگ انقلاب می‌کنند و قدرت سیاسی را در دست می‌گیرند و فرصت‌طلبانه خود را نماینده کارگران یا نماینده مردم و جامعه معرفی می‌نمایند.»

رابعاً لازمه اینکه بتوانیم شرایط برای حضور فراگیر و گسترده توده‌ها در مبارزه ضد استبدادی فراهم بکنیم، ضرورت دارد که «مبارزه را از مسیر زندگی عادی مردم عبور بدهیم، نه از بالای سر مردم با رویکرد نخبه‌گرایانه». توضیح آنکه، بر خلاف رویکرد پیشاهنگان تحزب‌گرای لنینیستی و چریک‌گرائی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی، «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۵۵ تا به امروز) در راستای بسترسازی برای حضور فراگیر و گسترده توده‌ها در مبارزه ضد استبدادی پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستند که توده‌ها باید از همین زندگی عادی خود و مبارزه برای زندگی بهتر، مبارزه سیاسی ضد استبدادی خود را (در دل دیالکتیک شرایط عین و ذهن کنکرت خود) نهادینه بکنند، نه برای چیزی دیگر». بنابراین، «وقتی مردم به صورت فراگیر و گسترده وارد مبارزه می‌شوند که حداقل اطمینان داشته باشند که همین حداقل زندگی عادی فعلی‌شان از دست نمی‌رود و با مبارزه شرایط برای زندگی بهتر خانواده‌شان فراهم می‌گردد». بی‌شک این مهم در شرایطی اتفاق می‌افتد که مبارزه بتواند از مسیر زندگی عادی آنها عبور کند، نه خارج از دایره کار و زندگی آنها. برای فهم بیشتر

موضوع مجبوریم که در اینجا به پاسخ به این سؤال کلیدی بپردازیم که «چرا اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) هنوز پس از سه ماه که از عمر این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری شهریور - آذر ۱۴۰۱ می‌گذرد، نتوانسته‌اند به صورت فراگیر و سراسری (مانند سال ۵۷) به این ابرحرکت اعتراضی بپیوندند؟»

پاسخ ما به این سؤال کلیدی آن است که منهای اینکه شرایط ذهنی ضعیف حاکم بر اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران، یعنی کارگری و کارمندی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و غیره) باعث عدم مشارکت سراسری اردوگاه نیروی کار، کارگری و کارمندی در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شده است، مهم‌تر اینکه با محوری شدن جنبش خیابانی در این ابرحرکت اعتراضی و روند خشونت‌زای جنبش خیابانی در طول سه ماه گذشته (از آغاز الی الان) مبارزه برای کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) از مسیر عادی زندگی‌شان غیر ممکن شده است، علی‌ایحال، کنش‌گران اردوگاه نیروی کار به این تحلیل رسیده‌اند که مشارکت در این ابرحرکت اعتراضی (آن هم در شرایطی که هیچ صندوق حمایت اقتصادی ندارند) باعث بر باد رفتن همین حداقل زندگی‌بخور و نمیر امروز آنها می‌شود، طبیعی است که اگر ما بتوانیم به موازات حذف خشونت از جنبش خیابانی، شرایط برای ایجاد مبارزه از مسیر زندگی عادی آنها فراهم بکنیم دیگر کنش‌گران اردوگاه نیروی

کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) دغدغه از دست دادن همین حداقل زندگی بخور و نمیر نخواهند داشت و می‌توانند، همگام با همین زندگی حداقلی عادی حرکتی در راستای زندگی بهتر در جبهه افقی ضد استبدادی از سر بگیرند. پر واضح است که معنای دیگر این حرف آن است که اختلاف پتانسیل بین «جنبش خیابانی» و «جنبش اعتصابی» همیشه به عنوان یک آسیب جدی حرکت‌های اعتراضی دینامیک و خودپوی و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین و با رهبری درون‌زا می‌باشد. لذا تنها با کاهش این اختلاف پتانسیل توسط نفی خشونت‌گرایی در جنبش خیابانی است که می‌توان به این مهم دست پیدا کرد.

درس چهارم تازه‌ای که ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری شهریور - آذر ۱۴۰۱ در طول سه ماه کنش‌گری خود به ما آموخته است، اینکه سه شرط فروپاشی نظام سیاسی حاکم عبارتند از:

الف - کنش‌گران حرکت اعتراضی ضد استبدادی به مرحله‌ای برسند که دیگر در مبارزه با نظام سیاسی حاکم چیزی برای از دست دادن ندارند.

ب - کنش‌گران حرکت اعتراضی ضد استبدادی دیگر امیدی به اصلاح جامعه توسط جناح‌های حکومتی و بالائی‌های قدرت نداشته باشند.

ج - به علت تغییر توازن قوا در عرصه میدانی دیگر ماشین سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قدرت سرکوبگری فراگیر کنش‌گران حرکت

اعتراضی نداشته باشد.

قبل از بررسی موضوع لازم است که توجه داشته باشیم که «بین فروپاشی سیاسی با فروپاشی فرهنگی، فروپاشی اجتماعی و فروپاشی اقتصادی تفاوت وجود دارد». به بیان دیگر در عرصه تئوریک چهار نوع فروپاشی داریم که عبارتند از:

۱- فروپاشی سیاسی.

۲- فروپاشی اقتصادی.

۳- فروپاشی اجتماعی.

۴- فروپاشی فرهنگی و همچنین در عرصه تئوریک چهار نوع تحول ساختاری داریم که عبارتند از:

الف - تحول ساختار سیاسی.

ب - تحول ساختار اقتصادی.

ج - تحول ساختار اجتماعی.

د - تحول ساختار فرهنگی.

در خصوص چهار نوع فروپاشی فوق باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً چهار نوع فروپاشی همزمان صورت نمی‌گیرند آنچنانکه چهار نوع تحول ساختاری فوق هم همزمان تکوین پیدا نمی‌کنند.

ثانیاً تکوین هر کدام از انواع چهارگانه فروپاشی‌های فوق، مستلزم تکوین فروپاشی‌های دیگر نیست. مثلاً لازمه فروپاشی سیاسی حتماً تحقق فروپاشی فرهنگی و اجتماعی قبل و بعد از آن نیست. آنچنانکه

«تحول ساختاری سیاسی از بالا هم نیاز قبلی به تحول ساختار فرهنگی و اجتماعی و حتی اقتصادی قبل از آن ندارد.»

ثالثاً ضرورتاً فروپاشی اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی به فروپاشی سیاسی منتهی نمی‌شود. آنچنانکه ضرورتاً تحول ساختاری اقتصادی منتهی به تحول ساختاری سیاسی نمی‌شود.

رابعاً بین بعضی از این انواع مختلف فروپاشی و تحول ساختاری (به صورت موردی) در پروسه تکوین یا فروپاشی پیوند ساختاری وجود دارد، البته نه همه آنها. برای مثال «فروپاشی فرهنگی می‌تواند در ادامه حرکت خود به فروپاشی اجتماعی بیانجامد، هرچند که خود فروپاشی اقتصادی هم می‌تواند به فروپاشی اجتماعی نیز بیانجامد ولی ضرورتاً فروپاشی فرهنگی و فروپاشی اقتصادی و فروپاشی اجتماعی به فروپاشی سیاسی نمی‌انجامد». در خصوص تحول ساختاری هم اگرچه ضرورتاً تحول ساختار اجتماعی در هر جامعه‌ای در گرو تحول ساختار فرهنگی می‌باشد و بدون تحول ساختار فرهنگی در هیچ جامعه‌ای نمی‌توان به تحول ساختار اجتماعی دست پیدا کرد و لازمه تحول ساختار سیاسی به صورت دینامیک و دموکراتیک و تکوین یافته از پائین، تحقق قبلی تحول ساختار فرهنگی و اجتماعی است، ولی ضرورتاً تحول ساختاری سیاسی از بالا (آنچنانکه در اندیشه‌های مارکسیستی از کارل مارکس تا لینن و مائو و غیره تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا و حزب - دولت و کمونیست یادگانی در قرن نوزده و بیستم نشان داده‌اند) نیازمند به تحول ساختاری

قبلی فرهنگی و اجتماعی قبلی نیست. به طوری که می‌توانیم داوری کنیم که «تمامی تحولات ساختاری سیاسی قرن بیستم که در چارچوب رویکرد مارکسیستی با گرایش‌های مختلف صورت گرفته است، تکوین یافته از بالا توسط نخبگان و فاقد تحولات ساختاری فرهنگی و اجتماعی قبلی بوده است»؛ و لذا به همین دلیل هم بوده است که «تمامی آنها در دهه آخر قرن بیستم محتوم به فروپاشی همه جانبه شدند.»

باری، از اینجا است که می‌توانیم به این داوری بپردازیم که یکی از درس‌های دیگری که ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری شهریور - آذر ۱۴۰۱ به ما می‌آموزد، اینکه «لازمه فروپاشی سیاسی رژیم مطلقه فقه‌پاد حاکم، تحقق همزمان سه شرط می‌باشد که عبارتند از:

۱- کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به مرحله‌ای رسیده باشند که دیگر در مبارزه با استبداد حاکم چیزی برای از دست دادن ندارند.

۲- کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به مرحله‌ای رسیده باشند که دیگر بالائی‌های قدرت و یا جناح‌های قدرت در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره دیگر نمی‌توانند به اصلاح سیاسی و اقتصادی و اجتماعی از بالا بپردازند.

۳- با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت، به مرحله رسیده شود که دیگر دستگاه‌های سرکوبگر قدرت حاکم توان

سرکوب فراگیر کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری نداشته باشد.»

باری، با کالبد شکافی و آنالیز سه ماه گذشته عمر این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ جاری می‌توانیم دریابیم که «اگر هدف مشترک سه ماهه گذشته این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری، سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف کنیم، باید بگوئیم که تا زمانیکه این سه شرط همزمان در پروسه اعتلای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مادیت پیدا نکند نه تنها امکان سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی وجود ندارد بلکه امکان ورود به وضعیت انقلابی هم برای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی وجود ندارد». توضیح آنکه «لازمه اینکه ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری بتواند به صورت دینامیک و خودپوی و تکوین یافته از پائین و درون‌زا و مستقل (از دخالت‌های امپریالیستی و ارتجاع منطقه و جریان‌های داخل و خارج‌نشینان طالب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران) بتواند وارد وضعیت انقلابی بشود، این است که قبل از هر چیز این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری بتواند توازن قوا در عرصه میدانی (نه در فضای مجازی) به نفع پائینی‌های قدرت و بر علیه دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تغییر بدهد». لذا تا زمانیکه «توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌ها قدرت در جامعه بزرگ ایران تغییر نکند امکان ورود

ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی به وضعیت انقلابی وجود ندارد». یادمان باشد که در سال ۵۷ از زمانی ابر جنبش ضد استبدادی بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی وارد وضعیت انقلابی شد که در فردای کشتار میدان ژاله تهران (توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) جامعه کارگری ایران به صورت سراسری تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت در چارچوب جنبش اعتصابی به جنبش عظیم ضد استبدادی و خیابانی مردم ایران پیوستند و در ادامه آن بود که جنبش اعتصابی کارمندی هم وارد کارزار شدند در نتیجه این همه باعث گردید تا توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌ها جامعه و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر کند و با تغییر توازن قوای میدانی بود که دیگر دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم کودتائی و مستبد پهلوی توان سرکوب‌گری گذشته خود را از دست دادند و از بعد از آن بود که ریزش نیروها به صورت سراسری حتی در دستگاه‌های سرکوب‌گر نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و غیره رژیم کودتائی پهلوی هم مادیت پیدا کرد و ماشین ارتش و نیروهای انتظامی و اطلاعاتی رژیم کودتائی پهلوی هم زمین‌گیر شد که البته خود این امر بسترساز آن گردید که سرانجام حامیان امپریالیستی رژیم کودتائی پهلوی در کنفرانس گوادلوپ بالاخره «جهت مقابله با رادیکالیزه و طولانی شدن پروسه جنبش ضد استبدادی مردم ایران تصمیم به کنار گذاشتن شاه نگون‌بخت و جایگزین کردن خمینی و حواریونش و تسلیم ارتش به خمینی گرفتند». بدین خاطر در این رابطه است که

می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که آنچه باعث گردید که در سال ۵۷ و در فرایند پاسا سرکوب میدان ژاله تهران توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم کودتائی پهلوی جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی وارد وضعیت انقلابی بشود، عبارت بودند از:

الف - «پیوستن تمام قد اردوگاه نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) به جبهه ضد استبدادی مردم ایران.»

ب - ظهور «جنبش فراگیر و سراسری اعتصابی (کارگری و کارمندی) در کنار و در طول جنبش خیابانی، در چارچوب جبهه ضد استبدادی.»

ج - «بی‌اعتمادی مردم ایران نسبت به رژیم کودتائی پهلوی در خصوص پاسخگوئی به مطالبات آنها و انجام اصلاحات در جامعه توسط آن رژیم و باور مردم ایران بر این امر که رژیم کودتائی و مستبد پهلوی تنها به دنبال سرکوب کنش‌گران جنبش ضد استبدادی است نه اصلاح فسادهای حکومتی و شکستن انسداد سیاسی حاکم». بنابراین، بدین ترتیب بود که «جنبش ضد استبدادی مردم ایران از نیمه دوم سال ۵۷ وارد فرایند وضعیت انقلابی گردید». نباید فراموش کنیم که شوربختانه آن جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ در شرایطی وارد فرایند وضعیت انقلابی شد که:

اول - «کنش‌گران آن جنبش ضد استبدادی هر چند به لحاظ شرایط عینی از پتانسیل کافی برخوردار بودند اما به لحاظ شرایط ذهنی (اعم از سازمان‌یابی و آگاهی‌یابی و رهبری دینامیک درون‌زا و گفتمان‌سازی و تئوری راهنمای عمل) در ضعف کامل قرار داشتند.»

دوم - همین «ضعف شرایط ذهنی» در سال ۵۷ باعث گردید که تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و زنان تا جامعه دانشجویی) فاقد سازماندهی فراگیر و سراسری هم به صورت عمودی و هم به صورت افقی باشند.

سوم - تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران اعم از جریان‌های تحزب‌گرای ملی و مارکسیستی و مذهبی و جریان‌های چریک‌گرای مذهبی و مارکسیستی به بن‌بست کامل رسیده بودند.

چهارم - همین ضعف شرایط ذهنی باعث شده بود که جنبش عظیم ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ در خلاء آلترناتیوی و گفتمانی دموکراتیک و دینامیک قرار بگیرد؛ که البته همین خلاء گفتمانی و آلترناتیوی درون‌زا باعث گردید تا خمینی و حواریونش بهترین فرصت برای موج‌سواری (در راستای کسب قدرت سیاسی بادآورده) فراهم ببینند و باعث گردید تا خمینی و حواریونش بتوانند براحتی گفتمان استبدادساز «ولایت فقیه» خود را بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از بالا تزریق بکنند و باعث گردید که خمینی بتواند در کادر همان رویکرد یوپولیستی‌اش هژمونی خودش را به صورت بلامنازع بر آن ابر جنبش ضد استبدادی تزریق بکند و باعث گردید که تمامی جنبش‌های مطالباتی و سیاسی خود جوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین (از جنبش کارگری تا جنبش زنان و جنبش کارمندان و جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و حتی جامعه سیاسی) همگی به دنباله‌روی از خمینی پردازند

و تسلیم هژمونی او بشوند.

پنجم - همین ضعف شرایط ذهنی باعث گردید که «گفتمان مشروطیت به صورت تمام و کمال شکست بخورد و شرایط برای حاکمیت گفتمان مشروعه خواهان تحت هژمونی خمینی و نظریه استبداد ساز ولایت فقیه او فراهم بشود». حال در چارچوب مطالب فوق در اینجا به طرح چند سؤال می پردازیم.

سؤال اول - آیا ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱ جاری، پس از سه ماه که از عمر آن می گذرد اکنون وارد وضعیت انقلابی شده است؟

سؤال دوم - اینکه، اگر هدف مشترک همه کنش گران خیزشی و جنبشی این ابر حرکت اعتراضی سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنیم در چه شرایطی این امر امکان پذیر می باشد؟

سؤال سوم - چرا هنوز پس از سه ماه که از عمر این ابر حرکت اعتراضی می گذرد، سطح مشارکت کنش گران آن نتوانسته است به صورت فراگیر توده ای بشود و هنوز اردوگاه نیروی کار کشور (اعم از کارگری و کارمندی تا حاشیه نشینان شهری) نتوانسته اند به صورت سراسری مانند سال ۵۷ وارد عرصه جنبش اعتصابی و جنبش خیابانی بشوند؟

سؤال چهارم - چرا روند سه ماه گذشته این ابر حرکت اعتراضی نشان دهنده رشد خشونت گرائی و قهر و آنتاگونیست در این ابر حرکت اعتراضی می باشد؟

سؤال پنجم - آیا رشد خشونت‌گرایی در این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی نشان دهنده رادیکالیزه شدن جنبش می‌باشد؟

سؤال ششم - آیا در تحلیل نهائی ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱ جاری، یک حرکت اعتراضی تحول‌خواه همه جانبه اپوزیسیون‌محور (و رهبرمحور و نخبه‌محور و حزب‌محور) است یا یک حرکت اعتراضی جنبش‌محور؟

سؤال هفتم - چرا این ابرحرکت اعتراضی جاری هم جنبش اجتماعی است و هم جنبش سیاسی و هم جنبش فرهنگی؟

سؤال هشتم - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم بحران‌زاست و هم بحران‌زی است و با بحران‌سازی به دنبال مهار و سرکوب این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی می‌باشد؟

سؤال نهم - چرا شرایط ذهنی این ابرحرکت اعتراضی از شرایط عینی آن عقب‌تر است؟

سؤال دهم - خامنه‌ای با شعار «خدا همان خدای دهه ۶۰ است»، به دنبال چیست؟

سعی می‌کنیم که در اینجا به صورت موجز و کپسولی و محوری به پاسخ سؤال‌های ده‌گانه فوق‌بپردازیم. در رابطه با سؤال اول (اینکه آیا این ابرحرکت اعتراضی اکنون وارد وضعیت انقلابی شده است؟) اگر بخواهیم به صورت اجمالی به این سؤال پاسخ بدهیم، باید بگوئیم که (آنچنانکه فوق‌هم اشاره کردیم) معیار ورود به وضعیت انقلابی سه آیت می‌باشد

که عبارتند از:

۱ - تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت به طوری که دیگر ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نداشته باشد.

۲ - قطع امید مردم ایران از انجام اصلاحات ساختاری توسط رژیم مطلقه فقهاتی یا جناح‌های درون قدرت در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره.

۳ - وضعیت فشارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بر جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی بحدی افزایش پیدا کند که کنش‌گران این ابرحرکت چیزی برای از دست دادن در قبال هزینه مشارکت در این ابرحرکت اعتراضی نداشته باشند. پر واضح است که اگر بخواهیم در چارچوب سه آیتم فوق به عنوان معیار تعیین ورود جامعه ایران در این شرایط به وضعیت انقلابی دآوری بکنیم، باید بگوئیم که:

اولاً در خصوص آیتم اول یعنی اینکه آیا در این شرایط توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر کرده است؟ و آیا در این شرایط دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند به سرکوب فراگیر کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری بپردازد؟ متأسفانه باید بگوئیم که پاسخ ما به این دو سؤال منفی است، چراکه در این شرایط دستگاه‌های سرکوب‌گر سازمان‌یافته و تا بن دندان

مسلح رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در برابر کنش‌گران غیر سازمان‌یافته سراسری قرار دارند. پر پیدا است که در شرایطی که بالائی‌ها سواره باشند و پائینی پیاده توازن قوا به سود بالائی‌ها است نه به سود پائینی‌ها و بالائی‌ها هر چند هم به سختی ولی همچنان توان سرکوب دارند و قطعاً تا زمانی که کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی به صورت دینامیک و درون‌زا به سازمان‌یابی سراسری و رهبری درون‌زا در چارچوب گفتمان جنبشی دینامیک و دموکراتیک فراگیر و سراسری دست پیدا نکنند و نتوانند شرایط برای مشارکت توده‌های وسیع جامعه بزرگ ایران در این ابرحرکت اعتراضی ایجاد نمایند و نتوانند به جنبش سراسری اعتصابی سیاسی در کنار جنبش عظیم خیابانی دست پیدا کنند، امکان تغییر توازن قوا (مانند سال ۵۷) به صورت فراگیر و نهادینه شده به سود پائینی‌های قدرت مادیت پیدا نمی‌کند.

ثانیاً در خصوص آیت‌م دوم یعنی قطع امید مردم ایران از انجام اصلاحات ساختاری توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم یا جناح‌های درونی قدرت (در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره) باید بگوئیم که برعکس آیت‌م اول در این خصوص حداقل جامعه بزرگ ایران از دی‌ماه ۹۶ به قطع کامل امید نسبت به انجام اصلاحات ساختاری توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و جناح‌های مختلف درون قدرت رسیده بودند که البته آثر این قطع امید در واپسین روزهای عمر نه روزه خیزش دی‌ماه ۹۶ توسط جنبش دانشجویان دانشگاه تهران با شعار: «اصلاح‌طلب،

اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» به صدا درآمد. بنابراین در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که «مردم ایران در این شرایط کاملاً به این واقعیت رسیده‌اند که دیگه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جناح‌های درونی قدرت در رنگ‌های مختلف آن توان انجام اصلاحات ساختاری در کشور ایران ندارند، هرچند هنوز سردمداران این جریان‌های درون قدرت برای اینکه خامنه‌ای از انجام پروژه یکدست کردن قدرت (که به بهای تصفیه آنها از قدرت تمام شده است) پشیمان کنند و شرایط برای بازتولید بالماسکه‌های خود (مانند دو دهه سابق از سال ۷۶ تا ۹۶) در انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم نکنند همچنان دست و پا می‌زنند و مانند سید محمد خاتمی ادعا دارند که برای نجات کشور طرح و برنامه دارند، ولی داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که حتی اگر خامنه‌ای و حزب پادگانی او هم عقب‌نشینی نکنند و مانند دو دهه قبلی (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) اجازه مشارکت در قدرت به صورت مهندسی شده به آنها بدهند، دیگه مانند گذشته ورود آنها به عرصه قدرت تاثیری در باور مردم ایران نخواهد گذاشت و همچنان شعار مردم ایران همان «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا» خواهد بود.»

ثالثاً در رابطه با آیتم سوم اینکه کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری در مبارزه خود با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آیا در راستای پرداخت هزینه مشارکت چیزی برای از دست دادن دارند؟ باید بگوئیم،

اگر کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی فقط محدود به همین کنش‌گران جوان جنبش و خیزش خیابانی موجود در صحنه تعریف نکنیم و یا به کنش‌گران اقلیت‌های خیزش‌های قومی کرد و بلوچ در حال مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعمیم ندهیم، بدون تردید در این رابطه باید داوری کنیم که سه ماه مبارزه بی‌امان این کنش‌گران نشان داده است که این کنش‌گران میدانی با تمام وجود و سرمایه‌های خود وارد مبارزه بی‌با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده‌اند و تمامی سرمایه خود که جان شیرین‌شان می‌باشد در طبق اخلاص هزینه این مبارزه خانمان‌سوز و استخوان‌سوز با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کرده‌اند، ولی موضوعی که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم، موضوع محدودیت کمی و جمعیتی این کنش‌گران در برابر جمعیت ۸۵ میلیون نفری جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد که هرچند می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که حداقل بیش از ۸۰ درصد مردم ایران مخالف همه‌جانبه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند و معتقد به سرنگونی این رژیم هستند، ولی به علت ضعف شرایط ذهنی مبارزه (اعم از سازمان‌یابی سراسری و رهبری درون‌زا و گفتمان آلترناتیوی ایجابی و غیره) و به علت فقر و فلاکت استخوان‌سوز و خانمان‌سوز و ناتوانی در اداره حداقلی زندگی روزمره‌شان و به خاطر فشارهای طاقت‌فرسای فقر و گرانی و بیکاری و فلاکت و غیره، هنوز نتوانسته‌اند به صورت توده‌ای و فراگیر و سراسری و گسترده (مانند سال ۵۷) وارد عرصه این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی بشوند

که در رأس همه اینها باید به غیبت اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) به صورت فراگیر و گسترده و سراسری و همچنین به غیبت عظیم فرودستان و تهیدستان شهری یا ۲۲ میلیون نفر حاشیه‌نشینان شهرهای ایران اشاره کنیم که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، باید از آن به عنوان پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی تعریف بکنیم که قطعاً تا زمانیکه (مانند سال ۵۷) تمام قد وارد صحنه نشوند و تا زمانیکه در کنار جنبش گسترده خیابانی موجود، جنبش فراگیر و سراسری اعتصابی سیاسی بر پا نکنند، امکان تغییر توازن قوا و امکان ورود به وضعیت انقلابی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود ندارد. بگذارید بی‌پرده و شفاف داوری کنیم که (آنچنانکه جنبش سبز سال ۸۸ به ما آموخت) هرگز با جنبش و خیزش صرف خیابانی اقشار میانی جامعه ایران هر قدر هم که گسترده و فراگیر باشد، نمی‌توانیم به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی دست پیدا کنیم و نمی‌توانیم ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را سترون بکنیم.

در رابطه با سؤال دوم (اینکه آیا سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط امکان پذیر است یا نه؟) مقدمتاً باید بگوئیم که «کار پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و راهبری «نه رهبری») توسط تحلیل و تفسیر و آنالیز و کالبد شکافی واقعیت‌های روزمره سیاسی - اجتماعی، یا مشارکت در پراکسیس روزمره

سیاسی - اجتماعی و صنفی، گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران، «پیشگویی کردن نیست» بلکه فقط فقط «پیش‌بینی کردن است» نه چیزی بیشتر از آن؛ و در خصوص پیش‌بینی سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی یا انقلاب سیاسی در جامعه امروز ایران باید عنایت داشته باشیم که تمامی نظریه‌پردازان سیاسی شناخته شده جهانی در این رابطه بر این باورند که:

اولاً انقلاب‌های سیاسی تکوین یافته از پائین در جوامع معمولاً در زمانی اتفاق می‌افتد که کمترین انتظار وقوع آن می‌رود.

ثانیاً انقلاب‌های سیاسی تکوین یافته از پائین در شرایطی اتفاق می‌افتد که تمامی گروه‌های اجتماعی به صورت اتفاقی در راستای سرنگونی حاکمیت وارد میدان مبارزه سرنگونی بشوند و یا به بیان دیگر انقلاب سیاسی برآیند تمامی حرکت‌های اعتراضی ملی ضد استبدادی گروه‌های مختلف جامعه در دو جبهه بزرگ خیزشی و جنبشی می‌باشد.

ثالثاً انقلاب‌های سیاسی تکوین یافته از پائین هرگز در شکل اعتراض خیابانی یا اعتصابی صرف یک طبقه یا یک گروه مشخص اجتماعی قابل انجام نیست بلکه برای انجام آن تمامی گروه‌های اجتماعی یا اکثریت جامعه (مانند سال ۵۷) باید وارد عرصه میدانی مبارزه آن به شکل دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی بشوند.

رابعاً در خصوص «دایره پیش‌بینی نه پیشگویی» نسبت به زمان وقوع انقلاب آنچنانکه رزا لوگزامبورگ می‌گوید: «حتی یک هفته قبل از انقلاب

هم ما نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که هفته دیگر در چنین روزی انقلاب می‌شود». باری از اینجا است که در پاسخ به سؤال دوم باید بگوئیم که «اگر چه سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امری محتوم می‌باشد، اما پیشگویی آن در این شرایط برای ما ممکن نمی‌باشد.

در خصوص سؤال سوم (اینکه چرا سطح مشارکت مردم ایران در این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری محدود است و هنوز حتی پس از سه ماه که از عمر این ابرحرکت اعتراضی می‌گذرد شرایط برای حضور فراگیر و گسترده و توده‌ای گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران فراهم نشده است؟) باید در پاسخ به این سؤال (آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم) بگوئیم که «مردم ایران یا توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، در شرایطی به صورت گسترده و سراسری وارد عرصه میدانی مبارزه می‌شوند که ابتدا بتوانند حداقل معیشت زندگی خودشان در زمان مبارزه تأمین نمایند و زن و بچه‌های آنها در دوران مبارزه گرسنه نمانند و همچنین هزینه سرانه مشارکت در مبارزه برای آنها حداقلی باشد و مبارزه از زندگی آنها عبور کند و هدف مبارزه برای آنها دستیابی به زندگی بهتر باشد». قطعاً تا زمانیکه این چهار محور تحقق پیدا نکند، امکان حضور فراگیر و سراسری توده‌های اعماق جامعه ایران (مانند سال ۵۷) در عرصه مبارزه ضد استبدادی وجود ندارد. بدون تردید، در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران که:

الف - شرایط ذهنی مؤخر بر شرایط عینی می‌باشد.

- ب - توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد.
- ج - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قدرت سرکوب دارد.
- د - روند جنبش خیابانی به طرف خشونت‌گرایی و قهر و آنتاگونیسم و بالا رفتن هزینه سرانه مشارکت در مبارزه می‌باشد.
- ه - امکان گارانتی تأمین حداقل معیشت برای خانواده کنش‌گران این مبارزه وجود ندارد.
- و - مبارزه شکل صرف خیابانی دارد و از زندگی آنها عبور نمی‌کند.
- ز - مبارزه صورت سلبی صرف دارد و در غیبت آلترناتیو برنامه‌ای ایجابی برای مردم ایران مشخص نیست که آیا این حرکت به طرف زندگی بهتر برای آنها به پیش می‌رود و قس علی هذا، همه و همه باعث گردیده است که در این شرایط حضور فراگیر و سراسری و توده‌ای مردم ایران در عرصه میدانی آماده نباشد و سطح مشارکت توده‌ای اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در این ابرحرکت اعتراضی محدود بشود. پر پیداست که غیبت اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) آن هم به صورت سراسری و فراگیر و گسترده باید در همین رابطه تحلیل و تفسیر بکنیم.
- باری، در پاسخ به سؤال چهارم (اینکه چرا خشونت و قهر و آنتاگونیسم در این ابرحرکت اعتراضی در حال افزایش می‌باشد؟) باید بگوئیم که:
- اولاً بخش بزرگی از این خشونت‌ها صورت تزریقی از بالا به صورت مهندسی شده توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم دارند. آنچنانکه در جنبش‌ها و خیزش‌های قبلی از جنبش تیرماه ۷۸ دانشجویی گرفته تا جنبش سبز سال ۸۸ و تا خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد این موضوع بوده‌ایم که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت بسترسازی سرکوب کنش‌گران خیزشی و جنبشی به صورت مهندسی شده و سازمان‌یافته تلاش می‌کنند که از طریق تزریق خشونت از بالا، آن حرکت‌های اعتراضی را به سمت خشونت بکشانند، مضافاً اینکه، جریان‌های سیاسی خارج‌نشین هم (از راست راست تا چپ چپ، همراه با بوق‌های امپریالیسم خبری جهانی) در راستای کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خودشان آن هم از مسیر بالای سر مردم نگون‌بخت ایران و جهت تأمین پیاده نظام برای حرکت خودشان به صورت شبانه‌روزی تلاش می‌کنند تا (به جای تبلیغ و ترویج و تهییج مبارزه به صورت دموکراتیک و دینامیک و جنبشی و تکوین یافته از پائین و رهبری و راهبری درون‌زا در داخل کشور) به تحریک کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی به سوی خشونت و قهر و آنتاگونیسم مشغولند، چراکه خارج‌نشینان دور از گود نشسته به خوبی می‌دانند که منافع آنها در گل‌آلود کردن آب برای ماهی‌گیری بیشتر می‌باشد.

ثانیاً آنچنانکه بارها تکرار کرده‌ایم «جوهر هرم ساختاری این ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی (از آغاز الی الان) صورت ترکیبی خیزشی و جنبشی تکوین یافته از پائین دارد. در نتیجه از یکطرف همین دو مؤلفه‌ای بودن هرم ساختاری این ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری

و از طرف دیگر به علت اینکه قاعده اصلی هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی بافت خیزشی متمیزه و بی‌سر دارد (آنچنانکه بدنه هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی بافت جنبشی دارد که شامل جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش جوانان و جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان و جنبش کارگری می‌شوند) و همچنین از آنجائیکه موتور حرکت بخش خیزشی این ابرحرکت اعتراضی بر پایه شرایط عینی (نه شرایط ذهنی) حرکت می‌کند، بنابراین همه باعث گردیده است که هم به صورت بالقوه و هم به صورت بالفعل شرایط برای خشونت‌گرایی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی در کادر جنبش خیابانی صرف آماده بشود.»

ثالثاً برتری و غلبه تعیین‌کننده مؤلفه جنبش خیابانی بر جنبش حداقلی موجود اعتصابی و همچنین برتری خیزش‌های اقلیت‌های قومی (اعم از خلق کرد و خلق بلوچ) در حرکت میدانی این ابرحرکت اعتراضی عوامل دیگری برای خشونت‌گرایی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی شده است. رابعاً ضعف شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی، گفتمان‌سازی، تئوری‌سازی، راهبری و رهبری دینامیک درون‌زا) نسبت به شرایط عینی کنش‌گران (اعم از گرانی، بیکاری، فقر، فلاکت و انسداد سیاسی، انسداد اقتصادی، انسداد اجتماعی و انسداد فرهنگی و قس علی‌هذا) بسترساز خشونت‌گرایی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شده است.

در رابطه با سؤال پنجم (اینکه آیا خشونت‌گرایی نشانگر رادیکالیزه شدن

این ابر حرکت اعتراضی می‌شود؟) باید بگوئیم از جمله دستاوردهای فاجعه‌آمیز و غلطی که جنبش چریکی مدرن در دهه ۴۰ و ۵۰ (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران، چه در شکل چریک‌گرایی رژی دبره‌ای آن و چه در شکل ارتش خلقی مائوئیستی آن) برای جامعه نگون‌بخت ایران به همراه آورد عبارتند از:

الف - فرمولاسیون غلط مسعود احمدزاده مبنی بر اینکه «موتور کوچک باید موتور بزرگ را به حرکت درآورد» که در حداقل زمان ممکن این فرمولاسیون غلط و اشتباه و سکتاریستی، بدل به گفتمانی در میان نخبه‌ها و پیشاهنگان و روشنفکران جامعه ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) شد که مطابق این فرمولاسیون غلط و اشتباه «موتور بزرگ» یعنی جامعه ایران، باید توسط «موتور کوچک» یا نخبه‌ها و سازمان چریکی و ارتش خلقی و یا حزب طراز نوین لنینیستی و یا روشنفکران، پیشاهنگ به حرکت درآید، نه توسط اعتلای جنبش‌های دینامیک خودپوی و خودسازمانده و خودرهبر و با رهبری درون‌زا و تکوین یافته از پائین (آنچنانکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته یعنی از خرداد ۱۳۵۵ تا به امروز چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران بر طبل آن می‌کوبد). پر واضح است که معنای دیگر این فرمولاسیون (موتور کوچک باید موتور بزرگ را به حرکت درآورد) این است که «جامعه باید به صورت مکانیکی از طریق حرکت بیرون از خودش

که همان پیشاهنگان و یا سازمان چریکی و ارتش خلقی و حزب طراز نوین نخبگان و روشنفکران می‌باشند به حرکت درآید». نباید فراموش کنیم که ریشه این فرمولاسیون غلط بر می‌گردد به رویکرد غلط و اشتباه لنین نسبت به حزب طراز نوین نخبگان که مطابق این نظریه لنین بر این باور بود که انقلاب به اصطلاح سوسیالیستی یا کمونیستی به جای طبقه کارگر باید توسط حزب طراز نوین یا حزب کمونیستی پیشاهنگ به انجام برسد. لنین با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ وقتی که توانست قدرت سیاسی را با بازوی حزب نخبگان دست‌ساز خودش به دست بگیرد، نشان داد که حزب کمونیست مورد ادعای او نه تنها آنچنانکه او مدعی بود نماینده طبقه کارگر روسیه نبود بلکه برعکس جایگزین طبقه کارگر و قیم طبقه کارگر گردید و حزب کمونیست مورد ادعای او فقط به قیومیت بر طبقه کار اتحاد جماهیر شوروی اکتفا نکرد بلکه از طریق تبدیل کردن مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی رسمی حکومتی این قیومیت را به خود مارکسیسم هم‌گسترش داد، بنابراین بدین ترتیب بود که خود لنین در تکوین توتالیتاریسم استالینیستی در اتحاد جماهیر شوروی دخالت مستقیم داشته است.

فراموش نکنیم که لنین از فردای به دست گرفتن قدرت سیاسی در روسیه توسط حزب نخبگان دست‌ساز خودش (به جای زحمتکشان روسیه و به نمایندگی خودخوانده از آنها) «حق رأی عمومی و تشکیل مجلس موسسان را کنار گذاشت» و «حق رأی در جامعه بزرگ روسیه را محدود

به کارگران و دهقانان فقیر کرد» و همچنین همین لنین در پایان جنگ داخلی روسیه «همه احزاب (غیر حزب کمونیست دست ساز خودش) غیر قانونی اعلام کرد» (و حتی لنین پیشنهاد مارتوف که می‌گفت احزابی که نظام شورائی حاکم را قبول دارند از این قاعده مستثنی کند، نپذیرفت که البته معنای دیگر این حرف آن است که لنین حتی احزابی که حکومت و رژیم دست‌ساز او را قبول کرده بودند، غیر قانونی اعلام کرد) اضافه کنیم که با پایان جنگ داخلی در روسیه «حکومت در شوروی توسط لنین تبدیل به یک حکومت تک حزبی شد» و تا آنجا این رویکرد انحرافی لنین فراگیر شد که او حتی «حق فراکسیون برای جریان‌های مخالف در خود حزب کمونیست دست‌ساز خودش هم لغو و ممنوع کرد» بنابراین برعکس آنچه تبلیغ می‌شود «غلتیدن به نظام تک حزبی در شوروی و روسیه نه با قدرت‌گیری استالین شروع شد، بلکه پیش از استالین با قدرت‌گیری خود لنین مادیت پیدا کرد» که تا پایان قرن بیستم تمامی حکومت‌های کمونیستی با تاسی از مرام حزب - دولت لنین به صورت تک حزبی و پادگانی اداره می‌شدند که امروز هم کشورهایی مثل چین و کره شمالی و کوبا هم مصداق همان رویکرد تک حزبی یا حزب - دولت لنین می‌باشند که البته همین موضوع یکی از علل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم شد. فراموش نکنیم که اگرچه در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات‌های روسیه این پلخائف بود که دیکتاتوری پرولتاریای مورد ادعای کارل مارکس

را به عنوان شکل حکومت برای روسیه مطرح کرد ولی لنین پیوسته بر پیشنهاد پلخانف تکیه داشت و از آن حمایت می‌کرد و در فردای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، «دیکتاتوری پرولتاریای مورد ادعای کارل مارکس را به عنوان شکل حکومت مطرح کرد»؛ که البته «معنای دیگر دیکتاتوری پرولتاریا برای لنین جز دیکتاتوری حزب کمونیست دست‌ساز خودش یا دیکتاتوری بخش پیشرو به اصطلاح خودش یا دیکتاتوری اقلیت حاکم چیزی دیگری نبود». لذا، سنتز این تئوری حزب کمونیست و دیکتاتوری لنین همان ظهور هیولای توتالیتاریسم استالین شد که برای تثبیت دیکتاتوری خودش بر کشور اتحاد جماهیر شوروی بیش از ۶۵ درصد اعضای کمیته مرکزی همین حزب کمونیست دست‌ساز لنین را هم قتل و عام کرد.

ب - «فرمولاسیون غلط پرویز پویان در خصوص شکست دو مطلق» که مطابق این فرمولاسیون غلط و اشتباه پرویز پویان، او بر این باور بود که چریک و سازمان چریکی و پیشاهنگ می‌تواند با عملکرد مسلحانه خود همزمان دو مطلق در باور مردم ایران به چالش بکشد، «یکی مطلق کردن غیر قابل شکست بودن قدرت نظامی - انتظامی و یا قدرت دستگاه‌های سرکوبگر رژیم کودتائی پهلوی» و دیگری «مطلق کردن ناتوانی مردم ایران در مبارزه با رژیم پهلوی». پر پیداست که «ریشه این رویکرد غلط پرویز پویان و دیگر نظریه‌پردازان جنبش چریکی (دهه ۴۰ و ۵۰) در کشور ایران از آنجا شکل گرفته است که آنها «خود قدرت چریک و

سازمان چریکی مطلق می‌کردند» و همین مطلق کردن قدرت چریک و سازمان چریکی باعث گردید تا «نظریه پردازان جنبش چریکی نه توان شناخت قدرت توده‌ها و حتی طبقه کار ایران را فهم نمایند و نه تحلیل مشخصی از توان سرکوب رژیم کودتائی پهلوی داشته باشند»، در نتیجه همین ناتوانی آنها در فهم دو موضوع فوق باعث گردید که این «جنبش بیش از ده سال (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) نتواند عمر پیدا کند» و همین امر عاملی بود که به قول حمید اشرف عملیات سیاهکل باعث گردد که سازمان چریک‌ها به کلی متلاشی بشود و باز همین امر باعث گردید که از تابستان ۱۳۵۵ کل جنبش چریکی در خارج از زندان به پایان راه برسند.

ج - نظریه «مبارزه مسلحانه هم تاکتیک و هم استراتژی است»، یکی دیگر از دستاوردهای تئوریک جنبش چریکی در دهه ۴۰ و ۵۰ بود. بی‌تردید ریشه این نظریه غلط چریک‌گرایی از آنجا حاصل می‌شد که آنها بر این باور بودند که «عدالت و سوسیالیسم در جامعه تنها از لوله تفنگ بیرون می‌آید» طبیعی بود که آنها در کادر این رویکرد غلط و اشتباه خود «برای مبارزه دموکراتیک و آگاهی‌بخش و مبارزه دموکراسی خواهانه و آزادی طلبانه هیچ ارزشی قائل نبودند» و طبیعی بود که «آنها با معیار خشونت، رادیکالیزاسیون جامعه و مبارزه را تعریف می‌کردند» بنابراین در پاسخ به سؤال پنجم باید بگوئیم، «ابتدا باید مشخص کنیم که این سؤال در بستر کدامین رویکرد مطرح می‌شود؟» یعنی اگر این سؤال را

در بستر رویکرد چریک‌گرائی رژی دیره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی و حزب‌گرایانه لنینیستی و استالینیستی مطرح بشود باید بگوئیم مطابق این رویکردها، «رادیکالیزه شدن جنبش و جامعه تنها توسط خشونت و تکیه بر تفنگ و جنگ درازمدت توده‌ای و قس علی هذا معنی پیدا می‌کند»؛ و اما اگر این سؤال در کادر رویکرد آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مطرح بکنیم، بدون تردید «نه تنها خشونت نمی‌تواند باعث رادیکالیزه شدن حرکت جنبش‌ها و مبارزه مردم ایران بشود» بلکه برعکس «خشونت عاملی است که باعث رکود و سرکوب و فرار توده‌ها از مشارکت در مبارزه‌های برابری خواهانه و آزادی خواهانه می‌گردد». همچنین «خشونت عاملی است که باعث نابودی مبارزه دموکراتیک در جامعه می‌گردد» و خشونت «شرایط برای سرکوب کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی (حتی در شکل مدنی آن) توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر بالائی‌های قدرت فراهم می‌کند» یادآوری می‌کنیم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و در کادر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان «رادیکالیسم در مبارزه هیچ ربطی به خشونت ندارد، از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، رادیکالیسم در مبارزه تنها با به چالش کشیدن ریشه‌های اصلی فساد و تبعیض در جامعه حاصل می‌شود». یادمان باشد که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «از هیچ تفنگی (چه تفنگ چریک‌گرائی باشد و چه تفنگ ارتش خلقی باشد و چه تفنگ حزب‌گرایانه لنینیستی باشد) عدالت و آزادی و

دموکراسی و سوسیالیسم و شیوه دموکراتیک در مبارزه زائیده نمی‌شود»
 زیرا «باز هرگز کبوتر نمی‌زاید.»

در خصوص پاسخ به سؤال ششم (اینکه آیا ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری اپوزیسیون محور است یا جنبش محور؟) قبل از پاسخ به این سؤال عنایت داشته باشیم که منظور از «اپوزیسیون» در اینجا دخالت جریان‌های جامعه سیاسی (مخالف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) خارج و داخل کشور است و منظور از «جنبش» در اینجا، اشاره به کلیه جنبش‌های دینامیک و خودپوی و خودسازمانده و خودراهبر و خودرهبر به صورت دینامیک و درون‌زا و تکوین یافته از پائین و مستقل (از جناح‌های بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) در سه مؤلفه سیاسی و مدنی یا اجتماعی و صنفی می‌باشد که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در شاخه‌های مختلف جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) تا جنبش حاشیه‌نشینان یا فرودستان و تهیدستان جامعه بزرگ ایران می‌باشند. حال پس از این مقدمه کوتاه در خصوص تعریف ما از اپوزیسیون و جنبش در پاسخ به سؤال ششم می‌توانیم بگوئیم که:

الف - یکی از آفت‌های ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱ جاری، «نخبه‌گرایانه بودن کنش‌گران جنبش‌های دینامیک حاضر در عرصه میدانی این ابر حرکت

اعتراضی است» زیرا به غیر از جنبش دانشجویی که همزمان از نهم مهرماه در ۱۱۱ دانشگاه و مؤسسات عالی آموزشی کشور حرکت ترکیبی خیابانی - اعتصابی خودشان را به صورت یک جنبش فراگیر از سر گرفتند و تا آخر هم این جوهر فراگیری و سراسری خودشان را ادامه داده‌اند، «جنبش‌های دیگر دینامیک مطالباتی سیاسی و مدنی یا اجتماعی و صنفی به صورت موردی و محدود در این ابرحرکت اعتراضی مشارکت میدانی داشته‌اند» لذا به همین دلیل است که «نه جنبش کارگری و نه جنبش معلمان و نه جنبش دانش‌آموزی نتوانستند (مانند جنبش دانشجویی) در طول سه ماه گذشته به صورت فراگیر و سراسری و گسترده در شکل خیابانی و یا اعتصابی به این ابرحرکت اعتراضی بپیوندند». یادآوری می‌کنیم، آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم، «جایگاه جنبش زنان در این ابرحرکت اعتراضی، هرگز نمی‌توانیم مستقل از جنبش دانشجویی تعریف بکنیم زیرا منهای اینکه جامعه زنان دانشجوی کشور جایگاه محوری در جنبش زنان در طول سه ماه گذشته داشته‌اند، مهم‌تر اینکه اصلاً در تحلیل نهائی در طول سه ماه گذشته جنبش زنان خودش را در بستر جنبش دانشجویی تعریف کرده است، نه برعکس» البته علت و دلیل این امر هم آن است که جنبش زنان به صورت مستقل از جنبش دانشجویی در طول ۴۳ سال گذشته هرگز نتوانسته است که به سازمان‌یابی سراسری مستقل دست پیدا کند، «زیرا لایه لایه‌ای بودن طبقاتی و فرهنگی و اجتماعی و حتی سیاسی، جامعه زنان ایران و عدم پراکسیس فراگیر مستقل سیاسی -

اجتماعی (غیر از تظاهرات اسفند ۵۷ تا اردیبهشت ۵۸) در طول ۴۳ سال گذشته باعث گردیده که مبارزه جنبش زنان ایران چه در عرصه اجتماعی و مدنی و چه در عرصه صنفی و سیاسی یا در پیوند با جامعه مردان صورت بگیرد (مثل مبارزات زنان کارگر و زنان معلم و زنان باز نشسته و زنان پرستار و غیره) و یا به صورت فردی و گروهی کوچک چند نفره (مثل کشف حجاب دختران خیابان انقلاب در سال ۹۶) و یا توسط مبارزه نافرمانی مدنی و یا به صورت پیوند در فضای مجازی مادیت پیدا کند. بر این مطلب بیافزائیم که «برتری جایگاه جنبش زنان ایران در رابطه با دیگر جنبش‌های دینامیک جامعه ایران به خاطر فشار شرایط عینی و تبعیض‌های مضاعف اجتماعی و سیاسی و حقوقی است که (در مقایسه با دیگر جنبش‌های دینامیک گروه‌های مختلف جامعه رنگین کمان ایران) در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جنبش زنان ایران وارد شده است»؛ و لذا در همین رابطه است که در طول سه ماه گذشته عمر ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری شعار «زن، زندگی، آزادی» توانسته است، به عنوان پرچم هویتی این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی درآید.

ب - در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، موضوع نخبه‌گرایی کنش‌گران جنبش‌های دینامیک یکی از «آفت‌های محوری» بوده است که پیوسته این جنبش‌های دینامیک را از پائین به چالش می‌کشیده که برای فهم این مهم تنها کافی است که وضعیت جنبش

کارگری در طول ۴۳ سال گذشته از این زاویه مورد آنالیز و کالبد شکافی قرار بدسیم زیر به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به علت «همین آفت در جنبش کارگری، این جنبش حتی برای یکبار هم نتوانسته است، به صورت فراگیر و سراسری (مانند سال ۵۷) وارد مبارزه صنفی و یا سیاسی و اجتماعی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود و حضورش در طول ۴۳ سال گذشته در حرکت‌های اعتراضی یا مطالبه‌محور صورت فردی و کارگاهی داشته است، نه صورت فراگیر اردوگاهی». آنچنانکه در سال ۵۷ شاهد بودیم؛ و البته غیبت جنبش کارگری به صورت فراگیر و سراسری در حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی مردم ایران به خصوص در سه دهه گذشته (از خرداد ۱۳۷۱ الی الان) باید در ادامه همین موضوع مورد توجه قرار بگیرد. نباید فراموش کنیم که در تحلیل نهائی «ضعف شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی تا گفتمان‌سازی، تئوری‌سازی، آلترناتیو‌سازی و رهبری دینامیک درون‌زا) مهم‌ترین عامل بسترساز این آفت مهم در جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران بوده است». لذا، به همین علت است که استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۵۵ تا به امروز چه در فرایند درونی و چه در فرایند برونی، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) استراتژی آگاهی‌بخش در راستای اعتلا

بخشیدن به شرایط ذهنی یا آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری (نه رهبری) و آلترناتیوسازی و بسترسازی برای ظهور و تکوین رهبری دینامیک درون‌زا از دل همین جنبش‌های دینامیک مطالباتی صنفی و اجتماعی و سیاسی بوده است؛ و باز در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) هرگونه اعتلای حرکت اعتراضی سیاسی که به صورت تک مؤلفه‌ای یا بر پایه شرایط عینی صرف و در موقعیت ضعف شرایط ذهنی انجام بگیرد با عنوان حرکت‌های خیزشی (در برابر حرکت‌های دینامیک جنبشی) یک آفت برای حرکت‌های اعتراضی (بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تعریف و تحلیل و تفسیر می‌کرده است.

ج - عنایت داشته باشیم که یکی از خودویژگی‌های ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری، «شرایط خاص، تاریخی - اجتماعی - سیاسی» اعتلای این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد که برای فهم این موضوع تنها کافی است که به مقایسه بین این ابر حرکت اعتراضی و ترکیبی خیزشی - جنبشی، با دیگر حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی مردم ایران در طول سه دهه گذشته (از خرداد ۱۳۷۱ الی الان) بپردازیم، چراکه در این «ابر حرکت اعتراضی برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، یک صف‌بندی عظیم بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در داخل و خارج از کشور بوجود آمد، که بی‌بدیل می‌باشد». طبیعی

است که اگر بخواهیم این صف‌بندی عظیم داخل و خارج از کشور در این شرایط در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «مولود قتل حکومتی مهسا امینی بدانیم» یک ساده‌انگاری و ساده‌لوحی بیشتر نیست، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۳ ساله گذشته (به خصوص در دهه ۶۰) هزاران هزار جنایت هولناک‌تر و فاجعه‌بار و فراتر از قتل حکومتی مهسا امینی مرتکب شده است که در مقایسه با آنها قتل مهسا امینی کوچکترین جنایت رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد، نه بزرگ‌ترین آن‌ها، لذا، به همین دلیل است که خامنه‌ای در سخنان گفت: «اگر فوت این دختر جوان هم اتفاق نمی‌افتاد، باز این اغتشاشات در این زمان شکل می‌گرفت»؛ و باز در همین رابطه است که جنبش دانشجویی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ که در جایگاه رهبری این جنبش قرار گرفت شعار «قتل مهسا امینی بهانه است - اصل نظام نشانه است» مطرح کردند و همچنین در همین رابطه است که «بر سنگ قبر مهسا امینی نوشته شده است که مرگ تو یک رمز و نماد است» از این جهت هرگز و هرگز نباید «قتل حکومتی مهسا امینی را به عنوان عامل این صف‌بندی عظیم جهانی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی تعریف بکنیم». هر چند که قتل حکومتی مهسا امینی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جرقه‌ای بود که از ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ توانست انبار باروت ۴۳ ساله تبعیض‌های تحمیلی جنسیتی و مذهبی و قومیتی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی و غیره رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر مردم نگون‌بخت ایران را به صورت انفجاری محترق نماید.

در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که عامل اصلی این صف‌بندی بی‌بدیل داخل و خارج از کشور در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در این زمان، «بازگشت پیدا می‌کند به شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم». همان شرایط تاریخی و سیاسی و اجتماعی که قبل از همه باعث گردید «تا مهسا امینی این دختر ناشناس و غریب و غیر سیاسی که از یک شهر دور افتاده ایران (سقز) برای مهمانی به تهران آمده بود و توسط گشت ارشاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دستگیر و به قتل رسید، بدل به نماد و پرچم این ابرحرکت اعتراضی در سطح جهان بشود» و باز همین شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی تندپیچ امروز جامعه ایران است که باعث گردیده که شعار «زن، زندگی، آزادی» (که یک شعار وارداتی و انطباقی از کردستان ترکیه و سوریه و تاسی از عبدالله اوجلان و جنبش زنان روژئاوا می‌باشد) بدل به گفتمان جهانی این ابرحرکت اعتراضی ملی و ضد استبدادی جاری بشود؛ و همچنین همین شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی اعتلای این ابرحرکت اعتراضی است که باعث گردیده است تا جنبش دانشجویی در جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراضی قرار بگیرد و در فراخوانی خود به جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شعار بدهند که «همراه شو عزیز، تنها نمان به درد، کائن درد مشترک، هرگز جدا جدا، درمان نمی‌شود، دشوار زندگی، هرگز برای ما، بی‌رزم مشترک، آسان نمی‌شود» و باز به دلیل همین شرایط

تاریخی و اجتماعی و سیاسی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری است که باعث گردیده است که حتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سرکوب کنش‌گران (این ابرحرکت اعتراضی) دست به عصا و یا دست بسته عمل کنند، یا سرکوب کنند و نتوانند مانند خیزش‌های آبان‌ماه ۹۸ و دی‌ماه ۹۶ به قتل و عام کنش‌گران بپردازند که برای فهم این مهم تنها کافی است که تعداد کشته‌های کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی در مقایسه با تعداد کشته‌های کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ و دی‌ماه ۹۶ قرار بدهیم چراکه پس از سه ماه طبق اعلام نهادهای بین‌المللی تعداد کشته‌های این ابرحرکت اعتراضی حدود ۵۰۰ نفر می‌باشند، در صورتی که در خیزش آبان‌ماه ۹۸ با اینکه عمر آن خیزش تنها ۵ روز بود طبق اعلام خبرگزاری رویترز بیش از ۱۵۰۰ نفر کشته شدند.

پر واضح است که این دست به عصا بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کشتار کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی فقط و فقط محصول همین شرایط تاریخی-سیاسی-اجتماعی امروز جهان و جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد، «نه محصول به سر عقل آمدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» عنایت داشته باشیم که «تمام عقب‌نشینی حزب پادگانی خامنه‌ای در طول سه ماه گذشته امری تحمیل شده توسط این ابرحرکت اعتراضی (بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) می‌باشد، نه امری انتخابی در راه اصلاح ساختاری رژیم به علت به سر عقل آمدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» لذا

به همین دلیل است که از ۱۱ مهرماه ۱۴۰۱ (که خامنه‌ای پس از دو هفته که از عمر اعتلای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌گذشت، سکوت خود را شکست) تا به امروز پیوسته و علی‌الدوام «سخن از سرکوب و قهر و خشونت می‌گوید» و «کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی را اراذل و اوباش می‌خواند» و (دائی جان ناپلئونی) «عامل تکوین این ابرحرکت اعتراضی را جنگ ترکیبی کشورهای خارجی مخالف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف می‌کند» که البته معنای دیگر این حرف آن است که در صورت سرکوب این ابرحرکت اعتراضی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «حزب پادگانی خامنه‌ای تمامی دستاوردهای سیاسی و اجتماعی یا مدنی و حتی صنفی این ابرحرکت اعتراضی را تحمیل شده بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را دوباره به شکل و صورت و مکانیزمی دیگر به چالش خواهد کشید، البته اگر بتواند»، بنابراین تنها و تنها توسط جامعه مدنی جنبشی فراگیر و سراسری و نهادینه شده خودپوی و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین و مستقل و خودرهبر درون‌زا است که می‌تواند به ریل‌گذاری در راستای استمرار این ابرحرکت اعتراضی در آینده بپردازد و از دستاوردهای این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی حفاظت نماید. علی‌هذا، به همین دلیل است که در پاسخ به سؤال ششم (اینکه آیا این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری یک حرکت اپوزیسیون‌محور است یا جنبش‌محور؟) می‌توانیم بگوئیم که از آنجائیکه در تحلیل نهائی جنبش دانشجویی

در طول سه ماه گذشته عمر این ابرحرکت اعتراضی در جایگاه رهبری درون‌زا و جمعی این ابرحرکت اعتراضی قرار دارد و با توجه به اینکه جنبش دانشجویی یک جنبش دینامیک و خودپوی و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین و خودرهبر به صورت درون‌زا و مستقل از جناح‌های درون حکومت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ می‌باشد، بنابراین باید داوری کنیم که این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی «جنبش‌محور می‌باشد، نه اپوزیسیون‌محور» در نتیجه به علت همین «جنبش‌محوری» بودن این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری است که باعث شده است که:

اولاً این ابرحرکت اعتراضی برای اولین بار مدت سه ماه دوام پیدا کرده است.

ثانیاً باعث شده است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و یا حزب پادگانی خامنه‌ای که با نیروهای سازمان‌یافته و تا بن دندان مسلح به نبرد این ابرحرکت اعتراضی آمده است، در سرکوب این ابرحرکت اعتراضی دچار استیصال و سر‌درگمی بشوند.

ثالثاً باعث شده است که برای اولین بار رهبری این ابرحرکت اعتراضی ملی و سیاسی و ضد استبدادی، «صورت جمعی و درون‌زا پیدا کند» و سازمان‌یابی آن «صورت شبکه‌ای و افقی و تکوین یافته از پائین و غیر متمرکز پیدا کند».

در پاسخ به سؤال هفتم (اینکه چرا جوهر جنبشی این ابرحرکت اعتراضی صورت سه مؤلفه‌ای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی دارد؟) باید توجه داشته باشیم که در تحلیل نهائی این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱ جاری، «یک رعد در آسمان بی‌ابر ایران نمی‌باشد» و بالبداهه و بدون شرایط عینی و ذهنی قبلی شکل نگرفته است؛ و قطعاً محصول برآیند ۴۳ سال حرکت‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد. بنابراین، «جوهر مطالبه‌محور سیاسی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی از یکسو و تنوع گروه‌های مختلف مشارکت‌کننده در این ابرحرکت اعتراضی از سوی دیگر باعث گردیده است که اگرچه به لحاظ «هدف تاکتیکی و کوتاه‌مدت تمامی کنش‌گران، مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی و سرنگونی این رژیم می‌باشد» و اگر چه تمامی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی به این باور رسیده‌اند که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اصلاح‌پذیر نیست»؛ و دریافته‌اند که «بدون تحول ساختار سیاسی حاکم، بر پایه تحول ساختاری فرهنگی و اجتماعی، از پائین توسط خود مردم ایران امکان دستیابی به مطالبات آنها وجود ندارد» و اگر چه کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی به این واقعیت رسیده‌اند که «بدون پیوستگی و همبستگی همه گروه‌های مختلف اجتماعی در چارچوب یک جبهه متحد ضد استبدادی امکان رسیدن به مطالبات خود وجود ندارد» و دریافته‌اند

که «هیچ گروه اجتماعی (اعم از جامعه کارگری و یا جامعه زنان و یا جامعه دانشجویی و یا جامعه معلمان و جامعه بازنشستگان و غیره) به صورت تنها و جدای از دیگر گروه‌های اجتماعی جامعه ایران هر قدر هم که بزرگ باشند، نمی‌توانند توازن قوای میدانی را به سود پائینی‌های قدرت تغییر بدهند و نمی‌توانند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی سازند و نمی‌توانند به مطالبات خود دست پیدا کنند» مع الوصف، همین خودویژگی‌های این ابرحرکت اعتراضی باعث گردیده است که به لحاظ جوهر حرکتی خود، دارای سه مؤلفه جوهر جنبشی باشند که عبارتند از:

۱- جوهر جنبشی اجتماعی .

۲- جوهر جنبشی فرهنگی .

۳- جوهر جنبشی سیاسی .

برای آنالیز جوهر جنبشی اجتماعی این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری، باید «تکیه بر مطالبات مدنی و اجتماعی بخش بزرگی از کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی بکنیم که جنبش زنان در رأس آنها قرار دارند». چراکه آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم در مقایسه بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با رژیم کودتائی و مستبد پهلوی، رژیم کودتائی و مستبد پهلوی تنها آزادی‌های سیاسی مردم ایران مورد چالش همه جانبه قرار می‌داد و به چالش کشیدن آزادی‌ها اجتماعی مردم ایران مورد هدف او نبود، اما رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «به خاطر جوهر توتالیتری آن تمامی آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی مردم ایران را مورد چالش

قرار داده است» که از جمله آنها تحمیل حجاب اجباری بر جامعه زنان ایران می‌باشد. در نتیجه همین امر باعث گردیده که از فردای ۲۲ بهمن ۵۷ «جنبش‌های اعتراضی با جوهرهای متفاوت اجتماعی و قومیتی و مذهبی و سیاسی و غیره بر علیه هسته سخت اولیه رژیم (خمینی و حواریونش) از سر گرفته شود که در رأس آنها جنبش زنان ایران بود که از ۱۷ اسفند ۵۷ (روز جهانی زن) به صورت گسترده و در شکل تظاهرات خیابانی مادیت پیدا کرد» البته شعار و هدف جنبش زنان در آن مرحله مبارزه با حجاب تحمیلی خمینی و حواریونش بود که بعداً این مبارزه جنبش زنان ایران به عرصه مبارزه با تبعیض‌های حقوقی و اجتماعی و سیاسی تحمیلی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیز کشیده شد. لذا، از اینجا بود که جنبش زنان ایران در طول ۴۳ سال گذشته «جنبشی با جوهر اجتماعی و مطالبات مدنی داشتند» و در کادر جنبش اجتماعی و مبارزه مدنی (جنبش زنان) مبارزه سیاسی خودشان را در تعریف می‌کردند نه برعکس.

باز در همین رابطه است که در طول ۴۳ سال گذشته «مبارزه با حجاب تحمیلی در نوک پیکان مبارزه جنبش زنان ایران قرار داشته است» و قطعاً با قتل حکومتی مهسا امینی توسط گشت ارشاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که آن هم به دلیل به اصطلاح بد حجابی مهسا امینی به انجام رسید) این امر بیش از همه باعث گردید که در این ابر حرکت اعتراضی «جنبش اجتماعی زنان ایران» در حداقل زمان ممکن برای اولین بار

در طول ۴۳ سال گذشته) به جنبش سیاسی ضد استبدادی سراسری استحاله پیدا کند؛ که همین استحاله جنبش زنان از صورت اجتماعی به صورت سیاسی (و تحریک احساسات مردم ایران به خاطر قتل مهسا امینی) همه و همه باعث گردید تا علاوه بر اینکه «حرکت اعتراضی جامعه زنان ایران به صورت دو مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی درآید، شرایط برای رهبری جنبش زنان در فاز اول این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) که به لحاظ هرم ساختاری صورت خیزشی متمیزه و بی‌سر داشتند فراهم بشود»؛ و اما در خصوص جوهر فرهنگی این ابرحرکت اعتراضی، باید موضوع را در دو عرصه مبارزه سلبی و ایجابی فرهنگی مورد مطالعه قرار بدهیم. چراکه موضوع «جنبش فرهنگی در بستر مبارزه سلبی در این ابرحرکت اعتراضی، باید در عرصه به چالش کشیدن اسلام دگماتیست فقهاتی مورد مطالعه قرار بگیرد». بدون تردید در تحلیل نهائی شعار «مبارزه با حجاب تحمیلی بر جامعه زنان ایران در نوک پیکان جنبش فرهنگی این ابرحرکت اعتراضی در راستای به چالش کشیدن اسلام دگماتیست فقهاتی می‌باشد».

بی‌شک اگر مبانی تبعیض‌گرایی اسلام دگماتیسم فقهاتی بر چهار پایه (تبعیض بین مرد و زن، تبعیض بین مسلمان و غیر مسلمان، تبعیض بین شیعه و سنی، تبعیض بین روحانیت و غیر روحانیت) تقسیم بکنیم، در آرایش این چهار نوع تبعیض اسلام دگماتیست فقهاتی، تبعیض بین زن و مرد یا به عبارت دیگر تبعیض تحمیلی بر جامعه زنان ایران، هولناک‌تر

از سه نوع دیگر تبعیض در اسلام دگماتیست فقهاتی می‌باشد، زیرا در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی، «زن مورد تبعیض چند مؤلفه‌ای مختلف قرار می‌گیرد که از محرومیت حق آزادی در انتخاب پوشش شروع می‌شود و به تبعیض حقوقی در عرصه ارث و حضانت کودک و حتی رفتن مسافرت به خارج کشور و به عرصه آموزشی و سیاسی می‌رسد» لذا همین «تنوع یا چند وجهی بودن تبعیض تحمیلی بر جامعه زنان (در کادر اسلام دگماتیست فقهاتی) باعث گردیده که (به خصوص در این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی) مبارزه جنبش زنان ایران بر علیه «آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، یک جنبش عظیم فرهنگی بر علیه اسلام دگماتیسم فقهاتی زن ستیز حوزه‌های فقهی بشود». چراکه جامعه زنان و مردم ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به این واقعیت بزرگ دست پیدا کرده‌اند که از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «یک رژیم توتالیتر ایدئولوژیک فقهاتی می‌باشد» بدون به چالش کشیدن همه جانبه «اسلام دگماتیست فقهاتی» امکان انجام تحول ساختاری اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران وجود ندارد.

باری، از اینجاست که می‌توانیم به این جمع‌بندی برسیم که «کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی در راستای تحول ساختاری سیاسی و اجتماعی در جامعه امروز ایران معتقد به تحول ساختاری فرهنگی در مبارزه سلبی و اثباتی با اسلام مطلقه فقهاتی حاکم هستند». به بیان دیگر مبارزه با اسلام دگماتیست فقهاتی به صورت عملی و نظری در چارچوب به چالش

کشیدن آپارتاید جنسیتی حاکم بر جامعه زنان ایران، خود نمایش دهنده جنبش فرهنگی آن هم به صورت ساختاری در جامعه بزرگ ایران در کنار دو مؤلفه جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی می‌باشد. بنابراین، اگر بخواهیم سه مؤلفه «جنبش سیاسی و جنبش اجتماعی و جنبش فرهنگی» در چارچوب ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آذر ۱۴۰۱ جاری، فرموله نمائیم، باید بگوئیم که:

الف - جنبش فرهنگی در این ابرحرکت اعتراضی «مبارزه سلبی و ایجابی با اسلام دگماتیست فقهاتی در راستای به چالش کشیدن مبانی آپارتایدساز جنسیتی و قومیتی و مذهبی می‌باشد.»

ب - جنبش اجتماعی در این ابرحرکت اعتراضی به صورت «کسب آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های فردی در کنار آزادی‌های سیاسی مطرح می‌شود» که در طول ۴۳ سال گذشته توسط «رژیم توتالیتر فقهاتی حاکم» از مردم ایران سلب شده است.

ج - جنبش سیاسی در چارچوب تکوین «جبهه فراگیر ضد استبدادی» در این ابرحرکت اعتراضی ملی، ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری تعریف می‌شود که به دنبال سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی با آلترناتیوی «دموکراسی» (به عنوان شکل حکومت جایگزین) می‌باشند.»

در پاسخ به سؤال هشتم (اینکه چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، یک رژیم بحران‌زا و بحران‌زی می‌باشد؟) قبل از همه باید عنایت داشته باشیم که

مقصود از «بحران‌زا و بحران‌زی» در اینجا اشاره به این مسئله است که وجود رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۲ سال گذشته «خود به خود باعث تکوین و ایجاد بحران‌ها در عرصه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی چه در داخل کشور و چه در منطقه شده است». طبیعی است، این بحران‌زا بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «ریشه در متناقض بودن مبانی تکوین رژیم دارد». نباید فراموش کنیم که آنچنانکه قبلاً هم در این رابطه اشاره کرده‌ایم، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کلاً «به لحاظ ساختار فرهنگی و ساختار اجتماعی و ساختار اقتصادی و ساختار سیاسی یک رژیم متناقض می‌باشد» که همین متناقض بودن در مبانی مختلف تکوینی فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، «موتور بحران‌زا بودن این رژیم شده است». در راستای تئوریزه موضوع باید نخست به تفکیک انواع تناقض درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بپردازیم که عبارتند از:

الف - تناقض فرهنگی .

ب - تناقض اجتماعی .

ج - تناقض اقتصادی .

د - تناقض سیاسی .

در رابطه با «تناقض فرهنگی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باید (آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم) «این تناقض را در اسلام دگماتیسم فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی تعریف نمائیم»؛ که تناقض‌های مربوطه در جنگ اصول‌گرایان و اخباریون، جنگ ولایت‌مداران و مخالف ولایت

فقاہتی، جنگ مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، جنگ اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان در هزار سال گذشته میان جریان‌های مختلف روحانیت حوزه‌های فقهی از نجف تا قم مورد آنالیز و کالبد شکافی قرار بدهیم؛ و اما در خصوص «تناقض اجتماعی و سیاسی» موجود در رژیم مطلقه فقاہتی تنها کافی است که به کالبد شکافی و آنالیز عنوان «جمهوری اسلامی» این رژیم بپردازیم که در طول ۴۳ سال گذشته حتی تفسیر خود جریان‌های درون حکومت از این عنوان، باعث شکاف و بحران درونی آنها شده است، چراکه جناحی از قدرت در طول ۴۳ سال گذشته بر این باور بوده و هستند که «اصلاً طرح موضوع جمهوری در کنار اسلامی یک ترکیب نامتجانس می‌باشد» زیرا از نظر آنها «جمهوری» با «اسلامی» اصلاً قابل جمع نمی‌باشد. آن‌ها بر این باورند که «منظور از اسلامی در اینجا همان اسلام ولایتی، تحت هژمونی ولایت مطلقه فقیه می‌باشد که به لحاظ کلامی از قدرت ولایت نبوی برخوردار می‌باشد و آنچنانکه خود خمینی می‌گفت «از قدرت خدا برخوردار است و می‌تواند حتی نماز و روزه مردم را هم تعطیل کند» (و یا به قول آذری قمی «ولی فقیه حتی می‌تواند حکم به تعطیلی توحید در جامعه هم بدهد»). پر واضح است که آنچنانکه محمد تقی مصباح یزدی (تئورسین خشونت در رژیم مطلقه فقاہتی) می‌گفت، «در کنار اسلام ولایت‌مدار تحت هژمونی ولایت مطلقه فقیه دیگر سخن گفتن از جمهوری و مردم یک شرک است». از طرف دیگر جناح دیگر در چارچوب همین عنوان «جمهوری اسلامی»

معتقدند که برای فهم این عنوان «باید اسلامی را در کادر جمهوری تعریف نمائیم، نه جمهوری را در کادر اسلام ولایتمداری فقهاتی». جنگ این دو جناح تا اینجا پیش رفت کرد که «حتی حسینعلی منتظری که خودش از مؤسسين این عنوان در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸ بود در اواخر عمرش اعتقاد به ولایت فقیه را مصداق شرک در اسلام تعریف کرد». بیافزائیم که جنگ دو جناح درونی قدرت (که هر دو از حواریون خمینی هستند) در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان در طول ۴۳ سال گذشته ریشه در همین «تناقض سیاسی و اجتماعی اسلام دگماتیست فقهاتی و به موازات آن ریشه در همین تناقض ساختاری خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارد»؛ و اما در خصوص «تناقض اقتصادی، در اسلام دگماتیست فقهاتی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باید به رویکردهای متناقض اقتصادی در حوزه‌های دگماتیست فقهی و طرفداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توجه بکنیم که «از اقتصاد سرمایه‌داری وحشی بی‌در پیکر تا زمین‌داری و تا اقتصاد دولتی و حتی اقتصاد سوسیالیستی قابل تفسیر می‌باشد»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که توجه داشته باشیم که همین اقتصادی که آذری قمی در تبیین آن می‌گفت «می‌تواند در آن سرمایه‌دار هر چه می‌خواهد سرمایه بیاندوزد و کسب نماید» شیخ مرتضی مطهری در کتاب «مبانی اقتصاد اسلامی» خودش با رویکرد فقهی در فصل وجه مشترک سوسیالیسم و اسلام می‌گوید: «در اقتصاد اسلامی ماشین مالکیت‌بردار نیست» تنها

همین یک آیت‌مطهری می‌تواند سرمایه‌داری در جامعه ایران را نابود بکند، لذا، به همین دلیل بود که خمینی دستور داد تمام پنج هزار جلد کتاب «مبانی اقتصاد اسلامی» شیخ مرتضی مطهری را جمع‌آوری کنند و آنها را خمیر نمایند.

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «خود تناقض موجود اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در اسلام فقهاتی و ساختار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عامل اصلی بحران‌زا بودن رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۳ سال گذشته می‌باشد»؛ و اما در خصوص بحران‌زی بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید عنایت داشته باشیم که بسیار طبیعی خواهد بود که «رژیمی که رژیم متناقض است و بر مبنای تناقض ساختار نظری و عملی خود بحران‌زا می‌باشد، راهی برای استمرار حیات خود، جز بر پایه بحران‌سازی ندارد» زیرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اگر بخواهد «جز بر قایق بحران‌سازی ادامه حیات خودش را گارانتی نماید، لازم است که قبل از آن، به بحران‌زا بودن خودش بر پایه تناقض‌های ساختاری فرهنگی و سیاسی و اقتصادی پایان بدهد»؛ که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، از آنجائیکه «مبانی تناقض ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پایه‌های ایدئولوژیکی در چارچوب اسلام دگماتیسم فقهاتی، اسلام دگماتیسم روایتی، اسلام دگماتیسم ولایتی و اسلام دگماتیسم زیارتی دارد، امکان نفی تناقض‌ها در مبانی نظری و عملی رژیم مطلقه فقهاتی وجود ندارد» که برای فهم بیشتر موضوع لازم به ذکر مثالی در این رابطه بپردازیم. به

یاد داریم که خمینی در سال ۵۹ پس از تدوین و تصویب قانون اساسی ولایت‌مدار و بعد از نهادینه شدن مبنائی رژیم مطلقه فقهاتی مورد نظرش برای اینکه بتواند در برابر تناقض‌های درون و برون رژیم در عرصه نظری و عملی مقابله نماید، «لایحه قصاص» توسط سید محمد بهشتی (رئیس وقت قوه قضائیه رژیم مطلقه فقهاتی) تدوین کرد و جهت تصویب آن به مجلس اول رژیم فرستاد، اما مواد و اصول این لایحه قصاص خمینی به قدری واپس مانده و ارتجاعی بود که قبل از همه اعتراض همه جریان‌ها و در رأس آنها جبهه ملی را بلند کرد، اما خمینی «به جای اصلاح لایحه قصاص دست‌ساز خودش (و سید محمد بهشتی) در خصوص اعتراض جبهه ملی به این لایحه قرون وسطائی فتوای ارتداد جبهه ملی صادر کرد و حتی مهندس مهدی بازرگان را هم وادار کرد که اعتراض جبهه ملی لایحه قصاص را رد و از جبهه ملی اعلام برائت نماید» و در همین رابطه بود که خمینی در سخنرانی حتی بر استخوان‌های مصدق هم رحم نکرد و مصدق را با عنوان «مردک کافر» تکفیر کرد تا زهر اعتراض مصدق به حرکت ۱۵ خرداد ۴۲ تحت رهبری خمینی، از او بگیرد. عنایت داشته باشیم که لایحه قصاص خمینی که از سال ۵۹ به مجلس اول جهت تصویب داده بود، به قدری ارتجاعی و قرون وسطائی است که «این لایحه هنوز پس از ۴۲ سال در مجلس رژیم فقهاتی خاک می‌خورد و به تصویب نرسیده است». یادمان باشد که خمینی در سخنرانی خود در رابطه با فتوای ارتداد جبهه ملی و فتوای تکفیر مصدق (به خاطر لایحه قصاص)

«مخالفت با لایحه قصاص را مخالفت با خدا و قرآن اعلام کرد.»

پر پیداست است که عدم تصویب لایحه قصاص پس از ۴۲ سال توسط مجلس رژیم مطلقه فقهتی حاکم نشان دهنده آن است که حتی ۱۱ دوره نمایندگان مجلس رژیم مطلقه فقهتی با این لایحه مخالف هستند، بنابراین «طبق فتوای خمینی همه آنها مخالف خدا و قرآن و کافر می‌باشند». سوالی که در اینجا قابل طرح است اینکه چرا خمینی در سال ۵۹ با حمایت همه جانبه از لایحه قصاص قرون وسطائی خود، تیر خلاص به هویت سیاسی و اجتماعی و تاریخی خودش در جامعه بزرگ ایران زد؟

پاسخ ما به این سؤال این است که خمینی در سال ۵۹ پس از تدوین و تصویب قانون اساسی ولایت‌مدار خود و پس از نهادینه کردن نهادهای رژیم مطلقه فقهتی حاکم و پس از فاتحه خوانی او بر مشروطیت ذبح شده به دست او، به دنبال آن بود که با این لایحه بتواند تناقض بین مبانی احکام و اصول اسلام دگماتیست فقهتی با ساختار رژیم مطلقه فقهتی از بین ببرد و بتواند وحدت نظری و عملی بین اسلام دگماتیست فقهتی و رژیم مطلقه فقهتی ایجاد نماید که البته و صد البته خمینی در انجام این پروژه‌اش شکست خورد و اعلام این شکست پروژه‌اش زمانی توسط خودش آفتابی گردید که «پروژه تشخیص مصلحت نظام، جایگزین پروژه ولایت فقیه قبلی خود کرد» خمینی در «پروژه تشخیص مصلحت نظام» خود به دنبال این امر بود تا تناقض‌های ساختاری نظری و عملی رژیم

مطلقه فقه‌ای حاکم با اسلام دگماتیست فقه‌ای از طریق عمده کردن مصلحت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با شعار «اوجب الواجبات حفظ نظام جمهوری اسلامی است»، از بین ببرد که البته پس از چهار دهه که از عمر جایگزین کردن پروژه تشخیص مصلحت نظام به جای پروژه ولایت فقیه توسط خمینی می‌گذرد، اکنون می‌توانیم داوری کنیم که به ضرر قاطع پروژه تشخیص مصلحت نظام خمینی هم مانند پروژه ولایت فقیه‌اش و مانند لایحه قصاص‌اش همه شکست خورده‌اند؛ و خمینی و حواریونش حتی پس از ۴۳ سال که از عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌گذرد، هنوز نتوانسته‌اند اندکی از تناقض‌های نظری و عملی اسلام دگماتیسم فقه‌ای و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم کاهش بدهند. لذا همچنان رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با «موتور تناقض‌های ساختاری خودش در عرصه نظر و عمل بحران‌زا می‌باشد»؛ و همچنان «برای استمرار حیاتش راهی جز ایجاد بحران ندارد». مع الوصف، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «بحران‌زی» بودن رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، سنتز «بحران‌زا» بودن این رژیم بر پایه تناقض‌های ساختار نظری و عملی این رژیم می‌باشد. از اینجا است که می‌توانیم به این سؤال مهم دیگر هم پاسخ بدهیم که چرا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۳ سال گذشته به دنبال ایجاد بحران در داخل و در منطقه و حتی در عرصه بین‌المللی بوده است؟ زیرا «رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم چون بحران‌زاست نیاز به بحران‌زی بودن دارد و بدون بحران‌ها نمی‌تواند حیاتش را استمرار

بخشد.»

در پاسخ به سؤال نهم (اینکه چرا شرایط ذهنی (بستر ساز این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی جاری) مؤخر بر شرایط عینی بستر ساز آن می‌باشد؟) بهترین پاسخی که می‌توانیم به این سؤال بدهیم اینکه، به دلیل ضعف شرایط ذهنی نسبت به شرایط عینی بستر ساز این ابرحرکت اعتراضی است که فاز اول پروسه تکوین این ابرحرکت اعتراضی (از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) صورت خیزشی اتمیزه و بی‌سر و تکوین یافته از پائین داشته است. نباید فراموش کنیم که (آنچنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم) «موتور تکوین خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و تکوین یافته از پائین شرایط عینی برتر از شرایط ذهنی می‌باشد، در صورتی که موتور تکوین جنبش‌های دینامیک (خودپوی و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پائین و خودرهبر درون‌زا) شرایط ذهنی برتر از شرایط عینی می‌باشد.»

در پاسخ به آخرین سؤال مطرح شده فوق (اینکه چرا خامنه‌ای در این شرایط شعار: «خدا همان خدای دهه ۶۰ است» مطرح می‌کند؟) در پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که خامنه‌ای با عنوان «خدای سال ۶۰» چند موضوع دنبال می‌کند:

اولاً خامنه‌ای به جریان‌های مخالف و رقیب حکومتی‌اش (که با شعار اصلاح‌طلبانه حکومتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش تلاش می‌کنند تا با طلائی کردن دهه ۶۰ حکومت و رهبری خمینی، رهبری

او را به چالش بکشند، با طرح شعار «خدا همان خدای دهه ۶۰ است» می‌خواهد به این جریان‌ها مخالف و رقیب حکومتی‌اش) بفهماند که «خمینی در سرکوب مخالفینش بسیار شدیدتر از او عمل کرده است.

ثانیاً خامنه‌ای با طرح این شعار به دنبال آن است که به کنش‌گران خیزشی و جنبشی این ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی بفهماند که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و یا حزب پادگانی او به دنبال سرکوب قهرآمیز حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی با هر قیمت می‌باشد.

ثالثاً خامنه‌ای به دنبال آن است که با طرح این شعار به تمامی نیروهای هوادار خود در حکومت و جامعه بفهماند که راهی جز سرکوب مخالفان و کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی وجود ندارد.

همچنین می‌خواهد به آنها بفهماند که عقب‌نشینی در برابر کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی به معنای تیر خلاص برای آنهاست. یادآوری می‌کنیم که آنچنانکه اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خودش می‌گوید، «باور و تحلیل سردمداران حکومت (از جمله هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای) بر این امر قرار دارد که علت سقوط رژیم پهلوی در سال ۵۷ عقب‌نشینی در برابر مخالفان خودش بود.»

طبق داوری اکبر هاشمی رفسنجانی «اگر رژیم پهلوی به جای فرار و عقب‌نشینی در برابر مخالفان آنها را سرکوب می‌کرد تا ۵۰ سال دیگر هم جریانی نمی‌توانست رژیم پهلوی را سرنگون نماید.»

باری، بدین ترتیب است که «خامنه‌ای با تمام قوا و طرفندها به دنبال

سرکوب کردن این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری می‌باشد و هرگز حاضر به عقب‌نشینی در برابر این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی نیست، حتی اگر به جنگ داخلی هم کشیده شود» زیرا او می‌داند که «عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی، در برابر مطالبات حداقل اجتماعی (مثل حق آزادی در انتخاب نوع پوشش) مردم ایران، به معنای تیر خلاص این رژیم می‌باشد». از این جهت «او اگرچه می‌داند که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تنها با سرنیزه و سرکوب می‌تواند به حیات خودش ادامه بدهد، ولی فراموش کرده است که با سرنیزه می‌توان بر مردم نگون‌بخت ایران سوار شد، اما هرگز نمی‌توان بر روی سرنیزه نشست و بر مردم ایران حکومت کرد.»

پایان